

دسیا

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

فهرست مطالب

صفحه

۳	گفتگویی بانویسندگان "مجله سوسیالیسم"
۲۴	درباره اوپک و نقش ایران
۳۶	دستگاه اداری کشور ما
۵۶	اصلاح ارضی نواستعماری و اصلاح ارضی دموکراتیک
۶۶	درباره جنبش تنباکو
۷۰	کمیونست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها
۷۴	قصیده‌ای در ستایش قیام ملی خراسان و تاسف شیرانقلاب اکبر
۸۱	اندیشه‌هایی در باره عمده‌ترین مسائل اتیک
۸۶	یک اثر ارزنده و سودمند - تاریخ نوین ایران
۸۸	سخن‌های چند در باره ژنتیک
۹۸	درباره منطق دیالکتیک یا اسلوب دیالکتیکی شناخت واقعیت
۱۰۱	یادی از رضا شهبهانی
۱۰۴	از سروده‌های دیگران
۱۰۸	اسناد

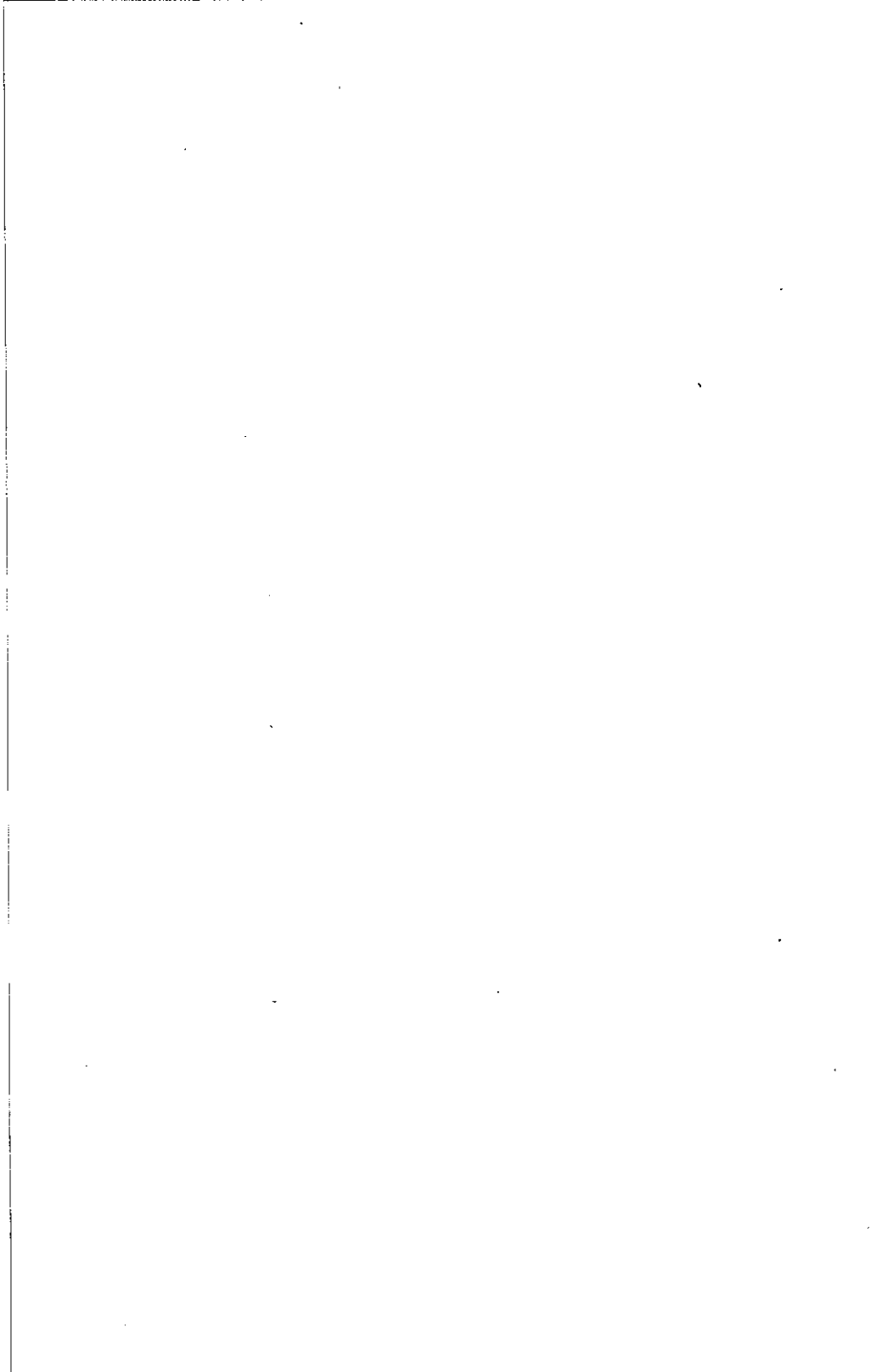
ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود.

دوره دوم

سال ششم

شماره اول

بهار سال ۱۳۴۴



گفتگویی با نویسندگان «مجله سوسیالیسم»

ارگان "جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا"

طرح موضوع

مقصود از تحریر این مقاله گفتگوی خالی از تعصب و بی شائبه ایست با "جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا" و با مجله سوسیالیسم، ارگان این جامعه. موضوع مورد گفتگو، مناسبات ایران و شوروی، مباحثی، حدود و علل آنست. در این گفتگو مطلقاً قصد مشاجره و مناظره در میان نیست، زیرا ما اعضا این جامعه را علیرغم مخالفتی که با ما میکنند، در عدد و ستان خلق و جنبش نجاتبخش ملی ایران میدانیم و معتقدیم که طرح و رفع اختلافات موجود میان آنها و ما قدمی است در راه تحکیم جنبش استقلال طلبانه و ضد استعماری مردم ایران و به همین دلیل امریست لازم و ضروری. ما به میهن پرستی و ترقی خواهی و حسن نیت اکثریت مطلق افرادی که در جامعه سوسیالیستهای اروپا و دیگر سازمانهای اپوزیسیون مترقی ایران گرد آمده اند اعتقاد داریم و برآنیم که مطالب مورد اختلاف را در هر زمینه باید با متانت و خون سردی طرح کرد و پس از ارزیابی و سنجش علمی و عینی تمام دلائل مخالف و موافق استنتاجات لازم را بعمل آورد.

تحاشی از استدلال علمی، شعله رها ساختن انبوه هوسها، آرزوها و تمایلات مکتون و مکتوم در قلوب، پوشاندن واقعیتها، واقعیت جلوه دادن توهمات، ساده کردن پیرویه های بغرنج، بغرنج نمودن پیرویه های ساده بمنظور اثبات احکام معین، ایراد افترا و اتهام بجای تهادل نظر متین و خون سردانه مہنتی بر اسناد و مدارک، شیوه هایی است که مسلماً هیچ مشکلی را حل نمیکند و هیچ سنگی را از پیش پا برنمیدارد.

جنبش انقلابی و ملی ایران برای رفع اختلافات درون خویش به بحث خالی از تعصب و صادقانه نیاز دارد. سازمانهایی که امروز در صف نیروهای ملی مترقی قرار گرفته اند، هر یک بتفاوت از فراز و نشیب های فراوانی گذشته اند. امروز روز کین کشی، تعصب رزی و تجدید مشاجرات و منازعات گذشته نیست. بجای اینکار باید تجارب فراوان گذشته را بشیوه دقیق علمی بررسی کرد و به نتایج لازم برای مبارزات آینده رسید.

"جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" جهان بینی خود را مارکسیسم اعلام میکند. ما از این جهت شادمانیم. ولی دوستان ما باید بدانند که مارکسیسم - لنینسیم مذہب نیست. در مارکسیسم - لنینسیم کوچکترین جایی برای احکام و آیات لاهوتی وجود ندارد. مارکسیسم - لنینسیم یک شیوه تفکر علمی است که از واقعیت مشخص عینی برمیخیزد، واقعیت مشخص عینی را تحلیل میکند، و با پراتیک انقلابی خود به تغییر و تکامل واقعیت مشخص عینی کمک مینماید. مارکسیسم - لنینسیم در آتش مبارزه با جهان بینی ایدئالیستی بورژوازی، با انواع خرافات و آیه تراشیها، اعتقاد به نیروهای مافوق الطبیعه بوجود آمده، قوام گرفته و به جهان بینی و سلاح مبارزه انقلابی پرولتاریا، برضد نظام منسوخ و مذموم سرمایه داری مبدل شده است. احزاب مارکسیستی - لنینیستی را با کلیسای کاتولیک نباید اشتباه کرد. در حزب پرولتاریا احکام مذہبی جاری نیست. در مارکسیسم - لنینسیم کتبی مانند تورات، انجیل و قرآن وجود ندارد. کلاسیکهای مارکسیسم - لنینسیم و رهبران جنبش جهانی کارگری پیمان و حواریون آنها نمیتوانند آنها

هرگز مدعی نبوده اند که حقایق نهائی رایج برای همیشه گفته اند و آیندگان مکلفند که اقوال آنها را تکرار کنند. جنبش انقلابی مردم ایران نیازمند بررسی علمی تجارب گذشته خویش و یک تجدد فکری است. اگر بخواهیم در نبرد بر ضد استعمار و اعمال آن پیروز شویم، باید از قالب تنگ و کشنده و حجر، تنگ نظری، انتزاع و توهم بیرون آئیم، جهانی را که در آن زندگی میکنیم و کشوری را که فرزندان آن هستیم، دقیقاً بشناسیم و از میان آنبوه مشکلات، از کوچکترین راه و باحد اکثر سرعت در جهت مقصود سیر کنیم. مبارزه سیاسی را بر اساس احساس و عاطفه نمیتوان اجرا کرد. احساس و عاطفه میتواند محرک و جاشنی مبارزه سیاسی باشد، ولی آن مبارزه سیاسی که بر اساس عاطفه و احساس، کین و مهر تنظیم شود و تقدیم واقعیت عینی را که در آنسوی احساس و عاطفه قرار دارد، بحساب نیاورد، نمیتوان به پیروزی آن امید وارد بود. مقدمترین عاطفه انسانی، اگر چشم یک حزب یا مبارز سیاسی را در برابر واقعیت عینی ببندد، زهر اهل است، بنفع دشمن است، بضرر دوست است.

I - حزب توده ایران و مناسبات ایران و شوروی

حزب توده ایران از بیست و چهار سال پیش، یعنی از بدو تأسیس خویش همیشه گفته است و در برنامه خود هم تصریح کرده است که هوادار بسط و تحکیم مناسبات دوستانه میان ایران و اتحاد شوروی است. حزب ما پیوسته برای تحقق این خواست مبارزه کرده است. در برنامه حزب ما گفته میشود: «حزب توده ایران، استقرار مناسبات دوستی و صمیمانه ایران با اتحاد شوروی و جمهوری توده ای چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی را ضامن معتر حفظ میهن مادر قبایل تحریکات و تجارزات کشورهای استعماری میشارد». بدین ترتیب هواداری ما از بسط و تحکیم مناسبات ایران با اتحاد شوروی مربوط به امروز و دیروز نیست. این یکی از اجزای اساسی آن سیاست خارجی است که حزب ما پیشنهاد میکند.

مقصود از «روابط دوستی و صمیمانه ایران با اتحاد شوروی» که در برنامه حزب ما ذکر شده است چیست؟ آیا ما هم مانند نویسندگان مجله سوسیالیسم و پاره ای از مطبوعات جنبه ملی، فقط هوادار استقرار مناسبات دوستانه میان مردم ایران با اتحاد شوروی هستیم. آیا مقصود برنامه ما همینست؟ نه. بدیهیست که ما هوادار دوستی مردم ایران و شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی هستیم. ولی در عین حال ما هوادار استقرار مناسبات دوستانه میان تمام دولتها و رژیمهای ایران اعم از ملی یا ضد ملی، مترقی یا ارتجاعی، رژیم شاه یا غیرشاه با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی هستیم. ما معتقدیم که بسط و تحکیم مناسبات میان ایران و شوروی، در هر حال و در هر شکل، بنفع مردم ایرانست. نظرمانا شی از هیچگونه توهم و محاسبه خیالی نیست. مادر شناخت ماهیت رژیم ها و دولتها ایران در رشک نیستیم. ولی با وجود این معتقدیم که مبارزه برای بسط مناسبات ایران و اتحاد شوروی، صرف نظر از ماهیت دولتی که در ایران بر سر کارست، بنفع مبارزه انقلابی مردم ایرانست. چرا؟ جریان د و صورت بیشترند ارد:

الف) دولتی ملی در ایران بر سر کارست که هوادار بسط مناسبات دولتی ایران و شورویست. در اینصورت شعار بسط و تحکیم مناسبات دوستانه ما در جهت سیاست این دولت ملی است و مبارزه حزب ما سیاست خارجی این دولت ملی را در قبایل عناصر مخالف تقویت میکند. در این مورد دوستان جامعاً سوسیالیستها با ما اختلافی ندارند.

ب) دولتی ضد ملی و مرتجع (مانند رژیم شاه) بر سر کارست که موافق بسط و تحکیم مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی نیست. در اینصورت شعار ما شعار یک مبارزه مثبت، موثر و افشاگرست. ما میتوانیم زیر این شعار توده های کثیر مردم را که خواهان دوستی و تعاون با همسایه سوسیالیستی هستند، گرد آوریم و بعد از آن مبارزه بارژی که در جهت عکس حرکت میکند سوق دهیم. نتیجه این مبارزه در هر صورت بنفع ماست. اگر بر اثر این مبارزه رژیم ضد ملی و مرتجع علیه مردم میل خود بعبق نشینی مجبور شد، این موفقیتی است برای ما. اگر عقب نشینی نکرد، مبارزه ما وسیله موثریست برای افشای ماهیت ضد ملی و ارتجاعی آن و

و کوبیدن آن .

۱- دوگونه برخورد و دوگونه شعار

نویسندگان مجله سوسیالیسم در برابر شعار مشخص ما که از واقعیت استخراج شده است و یکبار مبارزه پراتیک میخورد ، شعار بطور کلی صحیح ولی غیر پراتیک " دوستی مردم ایران با اتحاد شوروی یا اتحاد شوروی با مردم یابانهضت ملی ایران " را قرار میدهند . با اعتقاد ما آنچه نویسندگان مجله سوسیالیسم میگویند یک شعار مشخص و پراتیک سیاسی نیست . مردم ایران و شوروی دوستند ، دولت اتحاد شوروی نیز با مردم ایران و بانهضت ملی ایران دوست است . اگر در ایران حکومت بدست مردم یابانهضت ملی ایران بیفتد ، این دوستی از سطح غیردولتی بسطح دولتی ارتقاء خواهد یافت . ولی مطلب این نیست . مطلب اینست که اکنون در ایران رژیم معینی بر سر کارست که سیاست خارجی معینی دارد . آیا باید در قبال سیاست خارجی غلط یابانهضت ملی این رژیم سکوت کرد یا راهی نشان داد . سکوت روانیست . راه باید نشان داد . راه هم جز آن راهی که مانشان میدهم نمیتواند باشد .

ممکن است نویسندگان مجله سوسیالیسم بگویند راه اصلی بهبید مناسبات ایران و شوروی ، سقوط رژیم کنونی و استقرار یک حکومت ملی است . ما با این حرف علی الاصول نه تنها مخالف نیستیم ، بلکه از صمیم قلب موافقیم . همین استدلال را در باره سایر امور داخلی و خارجی کشور هم میتوان کرد . اجرای یک نرغم ارضی واقعی ، آغاز یک سیاست اقتصادی صحیح و ملی ، تدوین یک برنامه فرهنگی بنفع مردم ایران و غیره و غیره ، همه موکل به استقرار یک حکومت ملی است . ولی آیا یک حزب سیاسی جدی که قصد مبارزه سیاسی مثبت و مؤثر دارد ، میتواند از انواع شعارهای پراتیک روز بنفع آخرین شعار خود چشم ببوشد . آیا ما میتوانیم در قبال انواع اقدامات رژیم شاه در زمینه های گوناگون سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی فقط به شعار سقوط واکتفا کنیم ؟ آیا توده های مردم این شعار مرامی فهمند و از آن تبعیت میکنند ؟ اگر نظر نویسندگان مجله سوسیالیسم صحیح باشد ، پس باید تمام احزاب کمونیست و کارگری جهان بجای هزاران شعاری که برای تجهیز و تشکل توده ها و مبارزه با رژیمهای ارتجاعی سرمایه داری عرضه میکنند ، آخرین و اصلی ترین شعار خود ، یعنی شعار حذف سیستم سرمایه داری را قرار دهند . آیا تاکنون حزبی این کار را کرده است ؟ آیا اینکار اصولاً صحیح است ؟

۲- شعارهای مشخص پراتیک منافی یا شعار سقوط رژیم کودتانیست

با اعتقاد ما شعار سقوط رژیم کودتا و استقرار یک حکومت ملی در ایران با طرح انواع شعارهای مشخص و پراتیک ، در قبال انواع اقدامات این رژیم تناقض ندارد . نه تنها تناقض ندارد ، بلکه در جهت تقویت آن شعار و تجهیز توده ها برای تحقق آنست . تجاشی از اجرای این وظیفه در حکم میدان دادن بانواع عوامفریبی ها و حیل های رژیم و بانتظار روز موعود نشستن است . مبارزه در روزگام سیاسی به نبرد در میدان جنگ شبیه است . در همان حال که تسخیر ستاد خصم و مضعل ساختن آن در کنامش را باید هدف اصلی قرارداد ، ولی در برابر هرگونه مانور و گسترش واحد های او ، در هر جا ، باید عکس العمل مناسب کرد . از تراکم و تمرکز تمام این عملها و عکس العملهاست که فاصله با ستاد خصم روز بروز کمتر میشود و سرانجام لحظه ای میرسد که میتوان با یک هجوم مستقیم آنرا تسخیر کرد . در تاریخ راه مستقیم و کوبیده وجود ندارد . راه سقوط و استقرار رژیمها ، راهی پریپیچ و خم و ناهموارست . هجوم مستقیم فقط آخرین مرحله مبارزه است . برای رسیدن باین مرحله باید از انواع مواضع و سنگرها گذشت . حزب توده ایران در عین حال که شعار سقوط رژیم کودتا و استقرار حکومت ملی را مطرح میکند ، وظیفه خود میداند که در تمام زمینه ها شعارهای مشخص ، مثبت و پراتیک خود را در برابر طرحها و نقشه های شاه قرار دهد . آن شعار اصلی و این شعارهای مشخص ، مثبت و پراتیک روز مکل و مقوی یکدیگرند . این شعارها پله های نردبان هستند که به آخرین پله یعنی آن شعار ختم میشوند . فقط بدین ترتیب است که میتوان توده های مردم را قدم بقدم طبق تجربه خودشان به آخرین مرحله نبرد سوق داد . ما برانیم که هیچیک از این دو وظیفه را

فدای وظیفه دیگر نباید کرد. هر یک موقع و مقام خود را دارند و نغمه های يك آهنگ ، یعنی آهنگ مرگ رژیم را تشکیل می دهند.

II - انگیزه و اندیشه رژیم کود تا واقعیت خارجی

معیار اساسی ارزیابی و تحلیل هر حادثه سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ، واقعیت عینی این حادثه ، مکانیسم درونی آنست نه انگیزه ها و اندیشه های غاملین و شرکت کنندگان در آن حادثه . روشنست کسه انگیزه ها و اندیشه ها هم در ارزیابی صحیح علمی آن حادثه جای معینی دارند و با ضرائب متفاوت در محاسبه وارد میشوند . ولی معیار اساسی ارزیابی يك حادثه را انگیزه ها و اندیشه ها قرار دادن و از واقعیت خارج چشم پوشیدن مسلما موجب خطا در ارزیابی میشود . اینکه میگوئیم يك حادثه ای بطور عینی مثبت ، یا بطور عینی منفی است ، بمنظور تصریح تمایز میان دو جهت عوامل موجد حادثه ، و خود حادثه ، بعنوان منتجه آنهاست . بعنوان مثال میگوئیم : نوزادی زاده میشود ، اصل مطلب خود این نوزادست ، انگیزه پدر و مادری که با او حیات بخشیده اند ، نمیتواند و نباید بر این نوزاد سایه افکند . آنها هم طلبی است که باید مورد مطالعه قرار گیرد ، ولی حاصل این مطالعه هر چه باشد ، وجود این نوزاد را که بعد از زادن ببيك واقعیت فنی نقشه منتزع از پدر و مادر مبدل شده است ، منتفی نمیکند . در حوادث سیاسی و اجتماعی هم جریان بطور کلی بهمین ترتیب است .

هنگام ارزیابی اقدامات و تصمیمات رژیم کود تا غالبا با این طرز تفکر روبرو میشویم که چون فلان یا بهمان تصمیم رژیم ناشی از فلان قصد سوء است ، باید با آن مخالفت کرد . در اینگونه ارزیابی يك جهت صحیح و يك جهت ناصحیح وجود دارد . در اینکه رژیم کنونی ایران يك رژیم مطلقه ضد ملی است ، حسرفی نیست . در اینکه انگیزه و اندیشه اساسی شاه در تمام اقداماتی که بعمل میآورد ، حفظ این رژیم مطلقه ضد ملی است ، باز هم حسرفی نیست . این جهت صحیح ارزیابی است . البته باید این جهت را دید ، زیرا ندیدن آن موجب گمراهی و خوشبختی در تشخیص ماهیت اقدامات و تصمیمات رژیم کود تا میشود . ولی این جهت صحیح را که فقط بخشی از واقعیت است ، تمام واقعیت شعردن و ارزیابی اقدامات رژیم را فقط بر اساس آن بعمل آوردن جهت ناصحیح این ارزیابی است و بنوع خود زیانمند است .

در ارزیابی هر حادثه سیاسی ، در همانحالی که باید به انگیزه ها و اندیشه های عوامل آن توجه داشت ، نباید گذشت که این توجه بحق موجب توجهی به محصول عینی آن حادثه گردد . ما در سالهای اخیر ، از زمانیکه رژیم کود تا بمنظور حفظ و تثبیت خویش دست ببيك سلسله فرم های نیم بند زد ه است ، غالبا با این طرز تفکر نادرست روبرو بوده ایم ، و بهمین دلیل گاهی نتوانسته ایم بموقع و درست در برابر این حادثه یا آن حادثه عکس العمل مناسب کنیم .

مثلا شاه به فرم ارضی دست زد ه است . انگیزه و اندیشه اساسی او مسلما چیزی جز خنثی کردن امکان جنبش انقلابی در ده و در نتیجه حفظ و تحکیم رژیم موجود نیست . همه میدانیم که امپریالیسم و در درجه اول امپریالیسم امریکاهم با این فرم موافقت و نه تنها موافقت بلکه الهام بخش آنست . اگر در این مورد فقط انگیزه ها و اندیشه های شاه را معیار ارزیابی قرار دهیم ، ناچار باید بار فرم ارضی شاه در بست مخالفت کنیم و دهقانان را بمخالفت با این فرم دعوت نمائیم . مثلا باید شعار دهیم که دهقانان ما همورین فرم ارضی شاه را از هات بیرون کنند و از قبول زمینهای که بآنها فروخته میشود ، سر باز زنند . آیا اینکار درست ، بنفع دهقانان ، بنفع تجهبیز و تشکل توده ها برضد رژیم است ؟ قطعاً نیست . در اینجا ارزیابی صحیح آنست که فرم ارضی موجود را که بعد از اجرا ببيك واقعیت خارجی منتزع از انگیزه ها و اندیشه های رژیم مبدل شده است ، با خود انگیزه ها و اندیشه ها مخلوط و مشتبه نکنیم . این فرم ، با همه نیم بندگی ، موجب تضعیف قوود الیسم و مالکیت بزرگ ارضی است ، و بهمین جهت بطور عینی مثبت است . برای عدم اجرای این فرم نباید مبارزه کرد . در جهت تعمیق هر چه بیشتر این فرم ، در جهت نشان دادن جنبه -

های منفی آن و رفع این جنبه ها باید مبارزه کرد. اگر مبارزه زیرین شعارها انجام گیرد، پادشاه بعقب نشینی های تازه ای دست خواهد زد، که این جنبه خود مظلومت، و اثر امیتوان نقطه شروع برای مبارزات تازه ای قرارداد، یا مقاومت خواهد کرد نه در اینصورت هدف مبارزات شدید تر قرار خواهد گرفت. در اینجنگ مهبی وجود دارد که باید بدان توجه کرد. دیدن واقعیت عینی بهیچوجه بمعنوم و مستلزم قبول و تن دادن بدان نیست. اگر روی دیدن آن تکیه میشود، فقط بمنظور تسهیل و تسریع در مبارزه با موجودین و عاملین آنست. اگر مثلاً در مورد رفم ارضی رژیم کودتا، آنرا بطور عینی مثبت بدانیم، مطلقاً باین معنی نیست که پس رژیم عامل آنهم مثبت است، یا باید مبارزه با آنرا تخفیف داد. تذکر این امر برای آنست که فقط از راه شناخت دقیق رژیم کنونی و بررسی علمی تصمیمات آن و نتایج حاصله از این تصمیمات و انعکاس آن در جامعه ایرانست که میتوان این رژیم را هرچه زودتر مضمحل ساخت.

در مورد روابط ایران و شوروی هم جریان از همین قرار است. همه میدانیم که لبخند های مسالمت آمیز شاه بمسکو ناشی از علاقه بسوسیالیسم و نخستین کشور کارگری - دهقانی جهان نیست. آنها که روی این نکته انگشت میگذرانند باید بدانند که کشف بزرگی نکرده اند. این "قولیست که جملگی برآندند" ولی در حصار این قول متفق نمیتوان در بند ماند. باید به پیشرفت و علل واقعی حادثه راکشف و خود حادثه را بدرستی ارزیابی کرد. حقیقت اینست که تغییر تناسب نیروهای بین المللی از یکسو، و زلزله و تحولات اوضاع داخلی ایران از سوی دیگر، شاه را بهیچر باین عقب نشینی کرده است. او این عقب نشینی را بانهایت اگرچه بعلم میآورد (همانطوریکه دهات شاهی و چالوس را بانهایت اگرچه بد هقنان فروخته است) و آماد است که در اولین لحظه باز مواضع نخستین خود بازگردد، حتی از آنهم فراتر رود. ولی در اینجا معیار اساسی ارزیابی، واقعیت عینی خارجی، یعنی عقب نشینی اولست (هر قدر هم که محدود باشد) و انگیزه ها و اوندیشه های او عواملی هستند که باید در این متن با ضریب معین خود بحساب آید، ولی نباید متن را در سایه پدک آرند. این شیوه صحیح ارزیابی است. تحلیل معکوس چیزی جز آید الیم سیاسی نیست.

۱- یادداشت ۲۴ شهریور ۱۳۴۱

دو نوع ارزیابی آن

در ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ بعد از یک سلسله مذاکرات در تهران و مسکو، دولت ایران طی یادداشتی متعهد شد که در خاک خود از واگذاری پایگاه موشکی از هر نوع بهر کشور خارجی خودداری کند. دولت شوروی طی یادداشت جوابیه خود ابراز خشنودی کرد و با این عمل روابط دو کشور وارد مرحله عادی شد. اعتقاد ما اینست که این عمل رژیم شاه، صرف نظر از انگیزه ها و اوندیشه های آن، بطور عینی یک عقب نشینی محدود، از مواضع آشکار ضد شوروی بود. رژیمی که تا چند هفته پیش از آن اعلام میکرد اداره امور ایران دردست اوست، و بهرکن که بخواهد اجازه هر عملی در خاک ایران خواهد داد و هیچکس هم حق دخالت ندارد، عملاً و رسماً یک تعهد مشخص سیاسی و نظامی بمعهد گرفت. این حادثه را چگونه ارزیابی کنیم؟ آیا حزب ما بگوید که چون شاه سوئیت دارد، باید تعهد او را نپذیرفت یا بآن مخالفت کرد؟ یعنی باید او را آزاد گذاشت که یک کشور های امپریالیستی، در صورت لزوم، پایگاه اتمی بدهد؟ آیا دولت شوروی صحیح بود که با ستناد سوئیت شاه تعهد او را نپذیرفت و دست او را برای ایجاد پایگاه اتمی ضد شوروی در ایران باز میگذاشت؟ بدیهیست هیچ عقل سلیمی نمیتواند نسبت باین اعمال موافقت کند.

۲- "نیوغ" موهوم شاه

بعضی ها میگویند که "شاه و دولت شوروی را گول زده است، گول شاه را نباید خورد". شگفتانه معلوم نیست چرا پاره ای از مخالفین رژیم شاه برای او چنین نیوغی قائلند. چرا طرف دیگر حادثه را اینقدر بی اطلاع و خام میسازند. آیا این معقول است که دولت شوروی که یک دولت درجه اول جهانی است و صرف نظر از ماهیت اجتماعی و سیاسی آن بعنوان یک دولت از موضعی بسیار مرتفعتر و با اطلاعاتی بمریزان غیر قابل مقایسه وسیعتر باین حادثه نگاه میکند، گول شاه و رژیم او را خورده باشد. کسانی که هزارها کیلومتر دور از ایران

زندگی میکنند و اطلاعات و کیهان هوایی، گفتارهای روزانه را در یو تهران و برخورد های گاهی گداری با مسافران ایرانی است، آیا فخر نمیکنند که خودشان گلوله زده و زخمی شده باشند؟ آیا فخر نمیکنند که خودشان در ارزیابی مشتبه یاد راشتپا باشند؟

باین طرز قضاوت جز اید الیسم سیاسی نامی نمیتوان داد. این نوع ارزیابی در عین حال کرنش در برابر نبوغ موهوم شاه و اهانت به همسایه بزرگ شوری است. اینگونه تحلیل از عدم توجه به تغییر توأزن نیروها در صحنه بین المللی، رشد روزافزون اردوی سوسیالیستی، ضعف و آشفتگی مداوم ارتش امپریالیستی و تشدید بحران و تضاد در داخل ایران سرچشمه میگردد.

۳- اظهار نظر مجله سوسیالیسم در

باره استراتژی اتمی آمریکا

نویسنده محترم مجله سوسیالیسم به مبادله یادداشت میان دولتین ایران و شوری در شهریور ۱۳۴۱ از زاویه دیگر نزدیک شده است. نویسنده ضمن اشاره بهاره ای حوادث و مقولات ابراز اعتقاد میکند که: «استراتژی نظامی ایالات متحدہ آمریکا (یعنی ایجاد پایگاههای نظامی در خارج) عبور زمان سودمندی خود را برای امپریالیستها از دست داده است» و سپس مینویسد: «مادر این باره به تفصیل سخن میگوئیم تا نشان دهیم که ایالات متحدہ آمریکا در استراتژی تهاجمی خود - از نظر تکنیکی - تغییراتی را آغاز کرده است که منجر به حذف (پایگاه بازی) خواهد شد. بنابراین مسئله یک پایگاه اتمی امریکائی در ایران اصولاً مطرح نیست که شاه و وزیرانش در باره آن (تصمیم) بگیرند».

در اینجانب کلام اینست که رژیم شاه بقول معروف "روغن ریخته را وقف امام رضا کرده است"، زیرا امریکا از چند سال پیش تصمیم گرفته است که پایگاههای خود را برچیند و شاه هم چون اصولاً قصد ایجاد پایگاه در میان نبوده است، در باره عدم ایجاد پایگاه بدولت شوری تعهد سپرده است. بدین ترتیب باز سر شوری کلاه رفته است.

اینگونه اظهار نظر، سطحی و بی پایه است. چون نویسندہ این سطور در مسائل اتمی تخصصی ندارند اجازه میخواهد از بحث درباره آن خودداری کند. ولی این نویسندہ محترم مجله سوسیالیسم معتقد است که در ارزیابی استراتژی اتمی امریکائی، نقشه ها و اهداف فهای آن از دولت شوری صالحتر و وارد تر است؟ آیا دولت شوری از اظهارات سنا ترفولبرایت، مکتا مارا و مقاله جیمز رستون بی اطلاع بوده است؟ آیا دستگاه عظیم دفاع شوری که در اقطار جهان با معاند کینه جو و غداری مانند امپریالیسم امریکا روبرو است و کوچکترین حرکت آنرا با ناهایت دقت تعقیب میکند، از تغییر استراتژی امریکا و قصد برچیدن پایگاهها و غیره اطلاع ندارد، در باره آنها قضاوت غلط میکند ولی اظهار نظر نویسندہ محترم مجله سوسیالیسم در این باره صائب است. بدولت شوری اعتراض میکنند که بمنافع مردم ایران توجه ندارد. آیا میشود گفت که بمنافع مردم شوری هم توجه ندارد؟ یا للعجب. در باره ارزیابی استراتژی اتمی پنتاگون و بی اثر بودن تعهد شاه که دام را قبول کنیم، ارزیابی دولت، وزارت دفاع و ستاد ارتش شوری را یا ارزیابی نویسندہ مجله سوسیالیسم را؟

۴- حق اظهار نظر، و حق قبول یار اظهار نظر

ممکن است گفته شود، باین ترتیب حزب توده ایران حق اظهار نظر را از همه سلب میکند، و یا ستاد اینکه دولت شوری در مسائل سیاسی و نظامی صالحتر و وارد تر است، حق اظهار نظر و قضاوت را خاص آن می شمارد و دیگران را مکلف به تبعیت میداند. ماهرگز چنین کاری نمیکیم. با اعتقاد مادر هرامری و در تمام امور، هرکس و همه کس حق اظهار نظر دارد. این اظهار نظرها ممکن است صحیح باشد، ممکن است سقیم باشد. ممکن است متضمن مطالب صحیح و سقیم هر دو باشد. ولی آنچه هیچکس حق ندارد اینست که اظهار نظر بی استدلال خود را که فقط با مراجعه به چند منقولہ بدست آمده است، تنها اظهار نظر صحیح بشمرد و بکسانیکه به اظهار نظر او نپیوسته اند، تهمت زند و دشنام دهد و بکوشد که باین ترتیب حق

اظهار نظر را از دیگران سلب کند .
اگر ما در این مورد با جامعه سوسیالیستها مخالفت با این علت است ، نه بآن علت که درباره استراتژی
اتمی امریکا اظهار نظر کرده اند .

همانطور که گفتیم ، اظهار نظر در تمام مسائل از جمله در مسئله استراتژی اتمی امریکا آزاد است . ولی
موافقت یا مخالفت با اظهار نظرها هم آزاد است . و در مورد استراتژی اتمی امریکا ، پایگاههای موشکی ، زیر
دریائی پولاریس و نظائر آنها ، از دوستان محترم مجله سوسیالیسم اجازه میخواهیم که با قضاوتهای دولت ،
وزارت دفاع ، ستاد ارتش و آکادمی علوم نظامی شوروی موافق باشیم نه با اظهار نظر آنها . امید داریم این
موضوع گیری موجب نشود که ما را تابع "جهود ست مسکو" بشمارند .

III - مناسبات رژیم شاه و امپریالیسم

نکته مهم دیگری که در مقاله مجله سوسیالیسم درباره مناسبات ایران و شوروی گفته میشود اینست که
"تصهر هرگونه" استقلال رومی اراده" در مورد سیاست خارجی و نظامی برای دستگاه حاکم ایران یکتوع خود
فریبی است . " بهبهود مناسبات ایران و شوروی بدستور امپریالیسم امریکا صورت گرفته است و بدین دلیل
مخالف منافع مردم ایرانست . در شماره ۴ ، سال ۴ مجله دنیا ، رفیق ایرج اسکندری ضمن مقاله ای درباره
مناسبات ایران و شوروی نوشته است :

"یاد داشت ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ د ولت ایران بد ولت شوروی و تعهد وی مبنی بر خود را از
واگذاری پایگاه موشکی از هر نوع بهر کشور خارجی و اظهارات عباس آرام وزیر خارجه در اثر اینکه د ولت ایران
هیچگاه اجازه نخواهد داد که کشور ایران وسیله تجاوز علیه اتحاد شوروی گردد و یاد داشت جوابیه د ولت
شوروی متضمن خرسندی از تصمیمی که د ولت ایران در این مورد گرفته است به بحرانی که در روابط ایران و شوروی
از آذرماه ۱۳۳۷ در تعقیب امضا قرار داد و جانبه باد ولت امریکا قطع مذاکرات بین د ولت ایران و شوروی
بوجود آمده بود خاتمه داد . " مجله سوسیالیسم از این بیان که صرفا تذکار و نقل حادثه است ، سخست
براشفته شده است و مینویسد : "لایه توجه کرده اید که نویسند ه د نیاز " تصمیمی که د ولت ایران در این مورد
گرفته " و "اظهارات عباس آرام" بعنوان سند یاد میکند و بدین ترتیب برای رژیم دست نشانده شاه عوامل
بی اراده آن "مثل آرام" استقلال رومی قائل میشود . مثل اینکه د ولت ایران واقعا آزادی دارد که در مورد
مسائل عد ه نظامی و سیاست خارجی بدون اجازه پنتاگون تصمیم بگیرد تصهر هرگونه "استقلال رومی
اراده" در مورد سیاست خارجی و نظامی برای دستگاه حاکم ایران یکتوع خود فریبی است . "

نخست به این انتقاد مجله سوسیالیسم بهرد ازیم و سپس باصل مطلب . در مقاله "دنیا" صرفا به
بیان یک واقعیت ، یعنی مبادله یاد داشت میان د ولتین ایران و شوروی اشاره شده است لاغیر . در کجای
عبارات مجله "دنیا" وابستگی رژیم کودتا با امپریالیسم امریکانفی شده است ؟ مجله سوسیالیسم شاید انتظار
داشت که رفیق ایرج اسکندری بجای عبارت "تصمیمی که د ولت ایران در این مورد گرفته" (تازه این عبارت
هم متعلق به مجله د نیانیست ، بلکه نقل از یاد داشت جوابیه شوروی است) مینوشت : " تصمیمی که د ولت
امریکا در این مورد گرفته " و بجای "اظهارات عباس آرام" هم مینوشت " اظهارات دین راسک" . ظاهرا
اگر در مجله د نیانچنین نوشته میشد ، وابستگی رژیم شاه با امپریالیسم امریکا تصریح شده بود . طبیعی است
که اینکار از مجله دنیا ساخته نیست .

اکنون بهرد ازیم به اصل مطلب :

فرض کنیم که یاد داشت ۲۴ شهریور ۱۳۴۱ د ولت ایران بد ولت شوروی با موافقت د ولت امریکا
تهیه و ارسال شده است . آیا بدین دلیل باید بآن مخالفت کرد ؟ در اینجا مطلب اساسی موافقت امریکا
نیست ، بلکه نفس عمل موافقت یعنی خود جریان است . فقط در صورتی میتوان با یاد داشت ۲۴ شهریور
د ولت ایران مخالفت کرد که این عمل فی نفسه منفی و مضر ارزیابی شود نه باین علت که امپریالیسم امریکا با آن

موافق بود است *

ولی بفرض که امپریالیسم امریکا با ارسال این یادداشت موافقت کرده باشد، چگونه باید آنرا تفسیر کرد؟ امپریالیسم در صحنه جهانی با اردوی نیرومند سوسیالیستی روبروست در مبارزه ای که میان این دو اردو میگذرد، امپریالیسم در طول زمان، علیرغم مقاومت سرسخت خود بدت ریح مجبور عقب نشینی است. امروز در ریچا، فردا در جای دیگر. میان غالب موافقت های امپریالیسم با اردوی سوسیالیسم و در راس آن با اتحاد شوروی، با عقب نشینی باید علامت تساوی گذاشت. عقب نی نشیند، چون مجبورست. باین دلیل، مخالفت با هر موافقت امپریالیسم مفهومی جز مخالفت با عقب نشینی امپریالیسم ندارد. اگر در ایران هم امپریالیسم امریکا بر اثر تغییر توازن قوای بین المللی ناگزیر به چنین موافقتی شده باشد چنانچه این امر نمونه ای از عقب نشینی آن بشمار آورد، و بالعکس باید آنرا نمونه ای از "رندی" آن و "ساده لوحی" طرف مقابل قلمداد کرد.

۱- مکانیسم وجود و وابستگی رژیم های وابسته با امپریالیسم

ببینیم آیا اصولاً یک رژیم وابسته با امپریالیسم مانند رژیم شاه میتواند بدون موافقت امپریالیسم دست به اقدامات مستقل بزند؟ وابستگی رژیم شاه با امپریالیسم و در درجه اول با امپریالیسم امریکا که در تمام اسناد و مدارک حزبی ما از آن یاد میشود چه معنی است؟ آیا بیان معنی است که این رژیم بطور مکانیکی به امپریالیسم امریکا وابسته است و برای اتخاذ هر تصمیم باید از آن دستور بگیرد؟ ما وابستگی را باین مفهوم نمی فهمیم. اینگونه تحلیل، ساده کردن مکانیسم بخرنچ وابستگی رژیم های دست نشانده با امپریالیسم و به اشتباه افتادن در تحلیل بسیاری از حوادث مهم سیاسی است. برای درک مکانیسم وابستگی رژیم های ارتجاعی با امپریالیسم و کیفیت، اشکال و شقوق آن توجه بنکات زیرین ضروریست:

الف) رژیم های ارتجاعی در همان حال که با امپریالیسم وابسته اند، در مناسبات خود با آن در چهار انواع تضاد ها هستند. این تضاد ها ناشی از ماهیت طبقاتی امپریالیسم از یکسو و ماهیت طبقاتی دولت های دست نشانده از سوی دیگرست. وابستگی پیشکل انتزاعی و خالص آن، انطوری که گروهی می پندارند نمیتواند وجود داشته باشد. رژیم های ارتجاعی در همان حال که از امپریالیسم کمک میگیرند و با آن "امپریالیسم بانبرو" ترقیخواه داخلی و خارجی مبارزه مینمایند، غالباً در مناسبات خود با آن در تضادند. این تضادها نمیتوانند بصور سیاسی، اقتصادی، نظامی، شخصی و غیره بروز کنند. وابستگی رژیم های ارتجاعی به امپریالیسم نافی تضاد آنها نیست، تضاد آنها هم نافی وابستگی شان بشمار نمی آید.

۱- نمونه ویتنام جنوبی - نمونه بارز اینگونه تضاد ها را در دو سال اخیر در ویتنام جنوبی دیده ایم. رژیم نگودین دیم بیشک مخلوق کامل امپریالیسم امریکا و وابسته بان بود. ولی همین رژیم در آخرین ماه های زندگی خود با امپریالیسم امریکا در تضاد شد و سرانجام با کودتای نظامی ملهم از طرف امریکائیان مضمحل گردید. جانشینان دیم هم بهمین سرنوشت دچار شدند. خان، ژنرال مزدوری که مستقیماً دست امریکا بر سر کار آمده بود، او هم بنوع خود با ما مؤرین امریکائی در ویتنام جنوبی و در راس آنها با "تیلور" در چهار اختلاف گردید و برکنار شد. اگر در تحلیل حوادث ویتنام جنوبی عامل تضاد میان امپریالیسم و عامل آن حذف شود، تحلیل صحیح حوادث غیرممکن میگردد. آیا میتوان گفت که در ایران وقوع چنین تضاد هائسی با اشکال و انواع دیگر غیرممکن است؟ مقصود آن نیست که اکنون چنین تضاد هائی وجود دارد، صحبت بر سر امکان ایجاد تضاد است. اگر کسی چنین ادعائی کند، شگفت آور خواهد بود.

۲- نمونه پاکستان و اردن - به نمونه های دیگر، از انواع دیگر پیروانیم. از دو کشور همسایه خود پاکستان و اردن یاد میکنیم. گمان میکنم مجله سوسیالیسم با ما هم عقیده باشد که ایوب خان و ملک حسین در وابستگی با امپریالیسم از شاه دست کم ندارند. پاکستان از یکسو عضو لیگ ملتو، از سوی دیگر عضو پیمان سیئو، در عین حال عضو کشورهای مشترک المنافع بریتانیا، و خود ایوب خان افسر قدیم ارتش امپراطوری انگلستان است. ملک حسین نیز کسی است که مستقیماً دست امپریالیسم انگلستان بر سر کار

آمد و در سالهای اخیر چترمازان انگلیسی بارها و بارها از خطر سقوط حتمی نجات داده اند. در یکی دو سال اخیر بر اثر تغییر تناسب قوادر صحنه بینالمللی و حوادث گوناگون داخلی، هر یک از این دو رژیم (۱)، بیسلسله دلائل معین در سیاست داخلی و خارجی خود تغییرات مهمی در جهت مثبت وارد کرده اند (۲). این تغییرات را چگونه باید تحلیل کرد؟ آیا باید گفت که رژیم های ایوب خان و ملک حسین وابسته با امپریالیسم نبوده اند؟ هیچکدام رانمی توان گفت. هم آن تغییرات واقعی است و هم ایوب خان و ملک حسین وابسته با امپریالیسم بوده اند و هنوز هم هستند. در اینجا هیچ معمای لاینحلی وجود ندارد. اگر سیر حوادث در این دو کشور در سالهای اخیر مطالعه شود خواهیم دید که هر دو رژیم بر حسب اجبار (که باشکال گوناگون از قبیل تغییر تناسب قوادر صحنه بینالمللی، مبارزه مردم، بحران اقتصادی، تضاد های داخلی، تضاد با کشورهای همسایه، علل نژادی، ملی و مذهبی و غیره در سیاست آنها تأثیر کرده است) بقبول تغییراتی در جهت مثبت مجبور شده اند. تردید نیست که عامل اجبار هر قدر تشدید شود، این تغییرات هم تشدید خواهند شد.

ب) رژیمهای وابسته با امپریالیسم در وابستگی خود مطلق العنان و مختار کامل نیستند. اینها زیر فشار مبارزه توده های ترقیخواه و استقلال طلب کشورهای خود قرار دارند، شدت و میزان این مبارزات داخلی در نحوه، نوع و شدت این وابستگی تأثیر دارد. تجارب پیشمارد رقعات مختلف جهان نشان میدهد که توده های مردم با مبارزه متشکل، صحیح و پیگیر خود توانسته اند این وابستگی را تضعیف کنند و رژیمهای وابسته را بعبق نشینی های کوچک و بزرگ وادارند. در این وابستگی هیچ چیز مقدور و محتوم (فاتال) وجود ندارد. این رژیمها را وابسته با امپریالیسم دانستن صحیح و خود امپریالیسم دانستن غلط است. وابستگی این رژیمها با امپریالیسم هر قدر که باشد مزج کامل آنها با امپریالیسم تحقق نمی یابد. این رژیمها تا درجه معینی بهر حال تحت تأثیر شرایط مشخص داخلی کشورهای خود هستند و این تأثیر را منعکس میکنند.

(۱) پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اردن در جلسه اکتبر ۱۹۶۴ خود بعد از بررسی وضع سیاسی اردن قطعنامه ای صادر کرده است که در آن گفته میشود: «پلنوم کمیته مرکزی با رضایت خاطر متذکر میگردد که در سیاست اردن بعد از امضای قرارداد منع محدود آزمایشهای اتمی در مسکو تغییرات مثبتی روی داده است. اردن در نخستین کنفرانس سران کشورهای عرب که در اوائل ۱۹۶۴ تشکیل شد، نقش فعالی بازی کرد، پایزگترین کشور دست یعنی جمهوری متحد عرب روابط عادی دستا نه برقرار نمود، بزرگترین دست اعراب، اتحاد شوروی و پایکده از کشورهای دیگر سوسیالیستی روابط سیاسی برقرار نمود، جمهوری عربی برادر ریمین را بر رسمیت شناخت، در کوششهایی که برای عادی کردن روابط میان کشورهای عربی و تحکیم تعاون میان آنها بعمل می آید، سهم خود را داد، درد و مین کنفرانس سران کشورهای عربی و در کنفرانس کشورهای غیر متعهد شرکت کرد، از تجدید حیات اعراب فلسطین و ایجاد سازمان آزادی فلسطین حمایت کرد و در فرماندهی متحد عرب بمظهور عقیم ساختن هجوم امپریالیسم اسرائیل شرکت نمود. قدمهای مثبتی که شخص ملک حسین برداشته و نقشی که او ایفا نمود به پشتیبانی مردم اردن و تمام نیروهای ملی و میهن پرست آن که با امپریالیسم مبارزه میکنند روپرو شده است. این قدمها همچنین از پشتیبانی نیروهای آزاد یخواه و مترقی در کشورهای عربی و در جهان برخوردار شده است».

(۲) در سفری که در مارس گذشته ایوب خان بجمهوری توده ای چین کرد، در این کشور مورد استقبال شایان قرار گرفت. لیوشاوغوجی در نطق خیر مقدم خود خطاب به ایوب خان از رئیس جمهوری ایوب خان بمناسبت تصمیمات مجدانه که در راه تحکیم دوستی میان پاکستان و چین گرفته است تجلیل کرد. او به کامیابی های شایانی که پاکستان تحت رهبری رئیس جمهوری خود در مقابله با مداخله خارجی، تعقیب یک سیاست مستقل و تکامل اقتصادی و فرهنگ تحصیل کرده است اشاره کرد.

(مجله Feking Review، پکن، شماره ۱۰، ۵ مارس ۱۹۶۵، صفحه ۱)

بعنوان نمونه از چند حادثه کشور خود یاد میکنیم. مگر همین شاه نبود که در سال ۱۳۲۹ زیر فشار شکنند ه مبارزه مردم فرمان نخست وزیری در ترمصق را امضا کرد. مگر باز هم او نبود که در منگنه فشار، علمیرغم تعالی خود، قانون ملی کردن صنایع نفت را توضیح نمود. مگر در ۳۰ تیر ۱۳۲۱ او نبود که در نتیجه شکست توطئه ۲۶ تیر فرمان انحصار مجدد در ترمصق را بنخست وزیری صادر کرد؟ آیا آمریکا و انگلستان با این اقدامات موافق بودند؟ آنها موافق نبودند و نمیتوانستند هم موافق باشند. در اینجا معجزه ای هم روی نداد و وابستگی شاه به امپریالیسم هم منتفی نشد. این مبارزه مردم بود که شاه را بسوق در این جهت مجبور کرده بود.

ج) در تصمیمات و سیاستهای رژیمهای وابسته بچند کشور امپریالیستی، تضاد میان آن کشورهای امپریالیستی و تضاد میان گروهها و محافل هر یک از آنها بنهمه خود میتواند تا شیر کند. ممکن است رژیمی که مثلا تحت تسلط امپریالیسم آمریکا و انگلستان قرار دارد، در این مورد یا آن مورد، تحت تا شیر شدید تر این یا آن کشور امپریالیستی قرار گیرد. بفرض تسلط کشور امپریالیستی واحد، باز چون محافل حاکمه امپریالیستی، با وجود وحدت خط مشی اساسی، در تاکتیک غالباً با هم اختلاف دارند، ممکن است رژیم وابسته مفروض تحت تا شیر این جناح یا آن جناح قرار گیرد، و تاکتیک های یک جناح را در سیاست خود با جناح دیگر مقابله دهد. این اختلاف تاکتیک در قبال رژیم شاه، در محافل حاکمه ایالات متحده در سالهای گذشته چندین بار با وضوح بچشم خورد. است. در همان حال که امپریالیسم آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بطور بیگوار شاه و رژیم او حمایت کرده است، در سال ۱۳۳۹ جناحی از محافل حاکمه آمریکا که از سیاست داخلی رژیم شاه راضی نبودند، دکتر امینی و گروه او را بشاه تحمیل کردند. شاه با د کتر امینی موافق نبود، ولی زیر فشار تسلیم شد. وی بعد از مدتی با قناع محافل امپریالیستی هوادار کتر امینی موفق گردید و د کتر امینی را برکنار کرد. یاد مردم طرح کودتای سرتیپ قرنی و گروه او که بدون تردید با محافل آمریکائی مربوط بودند، جریان ازمهین قرار است.

تذکر این نکات از آن جهت لازم است که اپوزیسیون مترقی ایران باید با تحلیل صحیح حوادث ازهر جهت آشنا بشد و سیاست خود را نه بر اساس فرضیات و توهمات، بلکه بر اساس واقعیات مسلم تنظیم کند. در سیاست نادیده گرفتن عوامل مثبت و منفی مطلقاً مضرت. همه وجوه، جوانب و عوامل یک پروسه را باید دقیقاً دید و در محاسبه سیاسی بحساب آورد. فقط با این ترتیب است که میتوان راه پیروزی را بحد کمال کوتاه کرد و با اقل تلفات، صرفاً اقل وقت و بسهل ترین شکل بهبود فرسید. بنظر ما از تمام عوامل مثبت و منفی (که قطعاً باید دیده شوند و در محاسبه بکار روند) میتوان و باید استفاده کرد. ازهر تضادی اعم از داخلی و خارجی، اعم از میان کشورهای امپریالیستی یا در محافل کشور امپریالیستی واحد، کوچک یا بزرگ، کوتاه مدت یا دراز مدت، مثبت یا منفی، باید در جهت مبارزه انقلابی مردم استفاده کرد. ساده کردن پدیده های بخرنج میتواند موجب ارضاء و تشفی طبایع ساده شود، ولی برای مبارزه سیاسی انقلابی که بطرز علمی رهبری میشود مفید نیست.

عیب اساسی تحلیل مجله سوسیالیسم، ساده کردن پروسه های بخرنج است. از این ساده کردن استنتاجات ناصحیح ناشی میشود و همین استنتاجات ناصحیح است که در مقابله با نظریات حزب ما قرار میگیرد و ما را بدان سبب در یک مورد شمت میکنند و در مورد دیگر بباد دشنام میگیرند. نظریه "گول زدن" شعرویی یا مکانیکی شعردن و وابستگی شاه با امپریالیسم، اظهار نظر در باره استراتژی انعی آمریکا با ستنا چند منقوله و غیره همه نتیجه این ساده کردن پدیده های بخرنج است.

در تحلیل همسانطور که ساده کردن پدیده های بخرنج خطاست، و بمبارزه سیاسی زیان میرساند، بخرنج کردن پدیده های ساده هم بنهمه خود خطاست و نتایج سوء مشابه دارد. ساده کردن و بخرنج کردن یک پدیده دوروی یک سکه، در جهت یک اشتباه و در حقیقت تحاشی از بدن واقعیت اند. با این دو پدیده مضر، هردو روبرو هستیم. گاهی در کشور ما حادثه ای روی میدهد که عوامل عینی کافی

برای درک حد و دشواری، جهت حرکت و تکامل و علل و اسباب آن وجود دارد. ولی کسانی هستند که بدون هیچگونه علت موجه از راه به بیراهه میگریزند، عوامل موجود و محسوس را ندیده میگیرند و به عوامل غیر موجود، خیالی و فرضی پناه میبرند. اینگونه افراد که ما گاهی بظواهر تفکر آنها را در مطبوعات اپوزیسیون متری ایران می بینیم، عادت دارند که غالباً آرزو را بجای واقعیت ها، بود را بجای نبود بگذارند، و هر رشته عادی را به کلافی سردرگم، پراز ماواگر، و پراز رمز و ابهام بدل نمایند. نتیجه این طرز تفکر سودرگمی در حل مشکلات و عجز از یافتن راههای فعالیت مؤثر سیاسی است.

بنظر ما هر دو جهت این اشتباه بیک اندازه مضرست و باید با هر دو مبارزه کرد.

IV - سیاست خارجی اتحاد شوروی و ارزیابی آن

سیاست خارجی شوروی را باید چگونه تحلیل و ارزیابی کرد؟ در این مورد میان مجله سوسیالیسم و ما اختلاف وجود دارد. اتحاد شوروی یک قدرت جهانی سوسیالیستی است که باید دشمن نیرومند امریکائی را در اقطار جهان رو بروس. مرزهای این رزمگاه که سرنوشته آینده بشریت در آن تعیین میشود اکنون از حیثه کره خاکی ماکذشته و بعرضه افلاک کشیده است. دو سیستم در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی در سرا سر جهان با هم در نبردند. نبرد یست سخت، موحش، پرمخاطره و در عین حال نشاط انگیز و امید بخش. برای این قدرت جهانی سوسیالیستی یک هدف نهائی وجود دارد که این هدف مستقر ساختن سوسیالیسم در رقیای جهانی است. برای مبارزه در رقیای جهان باید سیاست جهانی داشت. باید یک استراتژی عمومی مبتنی بر محاسبه تمام عوامل و عناصر داشت.

اگر اتحاد شوروی از سیاست خارجی جهانی خود صرف نظر کند، بمفهوم آنست که از هدف انقلاب جهانی خود چشم پوشیده است. هیچ مارکسیست و انترناسیونالیستی نمیتواند باین امر رضادهد. اگر کسی چنین توقعی از اتحاد شوروی داشته باشد، بمنزله آنست که از اولین کشور سوسیالیستی جهان بخواهد که از گز انبها ترین موارد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و از عالیترین وصایای لنین، یعنی مبارزه در راه استقرار سوسیالیسم در رقیای جهانی، چشم بپوشد. این تنها اتحاد شوروی نیست که سیاست جهانی دارد. هر قدرت جهانی، اعم از سوسیالیستی یا امریکالیستی، ناگزیر از داشتن سیاست جهانی است (۱). در داشتن سیاست جهانی میان اتحاد شوروی و امریکا تفاوتی نیست، تفاوت در ماهیت سیاست جهانی آنهاست. یکی مترقی است، یکی ارتجاعی. یکی بِنفع بشریت است، یکی بضرر آن. یکی در جهت تکامل تاریخ است، یکی در جهت معکوس آن.

خصم بزرگ سوسیالیسم امریکالیسم امریکاست. امریکالیسم امریکائی نیروی عظیم اقتصادی، مالی، سیاسی و نظامی خود را در اقصی نقاط جهان گسترش داده است. پیمانهای گوناگون سیاسی و نظامی، پایگاهها و موسسات بشماربانکی، اقتصادی، مالی، تکنیکی و غیره غیره شبکه امریکنی امریکالیسم امریکا را بتمام نقاط غیر سوسیالیستی جهان کشیده است. اگر قرار است که با امریکالیسم امریکا و امریکالیسم بطور کلی مبارزه شود، باید یک سیاست عمومی جهانی برای مقابله با آن تنظیم گردد. هدف این سیاست باید آن باشد که امریکالیسم را در مجموع خود و در رقیای جهان، قدم بقدم از مواضعش عقب براند و آنرا بمرحله اضمحلال قطعی و نهائی نزدیک کند. در این مجموعه سیاسی، ناگزیر و منطقاً باید مصلحت مبارزه جهانی بضرر ضد امریکالیستی عالیترین قانون و ضابطه بشمارآید، همانطور که در نظر خصم نیز مضمحل ساختن سوسیالیسم بعنوان یک سیستم جهانی بالاترین هدف است.

(۱) جان فوستردالمن وزیر امور خارجه سابق امریکا در بیان روابط کشورهای سرمایه داری غرب با یکدیگر اصطلاح "وابستگی مقابل" *antependence* را بکار برد، و میخواست آنرا در برابر انترناسیونالیسم پرولتاری کشورهای سوسیالیستی قرار دهد.

۱- استراتژی و تاکتیک مبارزه انقلابی بر ضد امپریالیسم

استراتژی مبارزه با امپریالیسم در مقیاس جهانی را فقط در رکنی ترین خطوط آن، میتوان از پیش تعیین کرد. در صحنه نبرد لزوم داشتن متنوع ترین تاکتیک هاب عنوان خد متکاران استراتژی بسرعت آشکار میشود. در استراتژی نباید گذشت کرد، اتحاد شوروی هم نمیکند. ولی در اتخاذ تاکتیک هاب میتوان حد اکثر نرمش داشت، اتحاد شوروی هم دارد. برای تاکتیک هاب اقلیهای از پیش ساخته شده وجود ندارد. یکجا باید پیش رفت، یکجا باید عقب نشینی کرد. یکجا باید نرمش داشت، یکجا باید شدت نشان داد. یکجا باید بقبول فلان قرارداد ارضی شد، یکجا باید از قبول قرارداد مشابه سر باز زد. ولی در پیچ و خم و فراز و نشیب تاکتیک هاب هرگز حتی برای يك لحظه هم نباید هدف استراتژیک را از نظر دور داشت.

منا^۱ سفاکه بعضی از معترضین سیاست خارجی اتحاد شوروی این حقایق مسلم را نمی بینند. در نظریات این معترضین (ما از معترضین صادقی ولی مشتبه صحبت میکنیم نه افرادی که با رژیم سوسیالیستی شوروی خصومت میورزند) يك توقع بیجا و يك اشتباه بزرگ وجود دارد.

الف) توقع بیجا از سیاست خارجی اتحاد شوروی - توقع بیجا اینست که از اتحاد شوروی بخواهیم از سیاست جهانی خود بنبغ سیاست محلی صرف نظر کند. مفهوم آن اینست که جهان را ببیند، نقطه معینی از جهان را ببیند. نیروهای گسترش یافته خصم امپریالیستی را در سراسر رزمگاه ببیند، فقط بواحد هاید شمن در يك گوشه رزمگاه نگاه کند. شکست دشمن را در تمام رزمگاه مورد توجه و ملاحظه عمل قرار ندهد، بلکه در هم کوهید ن از ادريك نقطه مورد توجه قرار دهد. بعبارت دیگر کل را فدای جزئی کند. جنگل را قربانی يك تنک درخت نماید. این توقعی است بیجا. نه تنها مارکسیست ها که انترنا سیونالیسم پرولتاری و آندیشه های انقلاب جهانی پرچم مبارزه آنهاست نمیتوانند با این توقع بیجا موافقت کنند، بلکه هیچ فرمانده آزموده که به پیروزی علاقمند باشد، نمیتواند توقع چنین امری بامجری آن باشد.

هر روز در يك نقطه جهان با جنبش خلقی بر ضد امپریالیسم و ارتجاع روبرو هستیم. هیچ خلقی حق ندارد از اتحاد شوروی متوقع باشد که بدون توجه بمصلحت عمومی تمام خلقهای پیکار جو قدرت مادی و معنوی خود را در اختیار مصلحت خاص آن خلق بگذارد. اگر اتحاد شوروی اینکار را بکند، یا خلقهای دیگر که بنوبه خود مصالح خاص خویش را در نقد خود دارند به آن اعتراض کنند؟ در اینصورت آیا اتحاد شوروی بمصلحت عمومی را فدای مصلحت خصوصی نکرده و با اعمال بمصلحت عمومی و خصوصی هردو زیان نرسانده است؟ از اتحاد شوروی چنین توقعی نباید داشت. دولت اتحاد شوروی چنین کاری نمیکند، نه میتواند بکند و نه هیچ انترنا سیونالیستی یا چنین کاری موافقت. قدرت سوسیالیسم در اختیار تمام خلقهاست، نه يك خلق. مصلحت عالی، مصلحت نجات تمام خلقهاست نه يك خلق بخصوص. این اشتباه محض است که تصور کنیم در شرایط مشخص کنونی از راه تقابل مصلحت محلی با مصلحت عمومی حتی در مقیاس محلی هم نمیتوان بسسه پیروزی استوار رسید.

در میان صاحبان این توقع بیجا یعنی کسانی که از حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی میخواهند که هدف انقلاب سوسیالیستی جهانی خود را تابع منافع محدود محلی یا ملی آنها قرار دهد، و دگرگو میتوان تشخیص داد:

۱- گروهی هستند که به مقصد عالی انقلاب سوسیالیستی جهانی و به انترنا سیونالیسم پرولتاری در تئوری معتقد و وفادارند ولی هنگامیکه پای کشورشان بمیان می آید، تحت تا^۲ثیر عشق شورانگیز بمیهن خود و آزادی آن نا آگاهانه مصلحت عمومی را تابع مصلحت خصوصی سیاست جهانی را تابع سیاست ملی و محلی، و منافع مجموع جنبش انقلابی کارگری را تابع منافع جنبش انقلابی کارگری کشور خود میکنند. بروز این پدیده امری طبیعی است و موجب شگفتی نیست. برای انسانهایی که هزاران سال در جامعه بشری بر مالکیت خصوصی زندگی کرده اند و با انواع تمایزات و اجحافات ملی، محلی، حرفه ای و طبقاتی روبرو بوده اند، انترنا سیونالیستی فکر کردن و مصلحت بین المللی را در نظر گرفتن و مصلحت و منفعت واقعی ملت و جنبش

ملی کشور خود را در صلحت و منفعت بین المللی و مجموع جنبش دین کار بسیار دشوار است • اینگونه تفکر اگر از حد اعتدال نگردد و به مرحله ناسیونالیسم بپردازد و شویتسم نرسد، میتواند منبعی از شهروه‌یجان برای پیشرفت مقاصد انقلابی جنبش در مقیاس ملی و در عین حال کمکی به جنبش جهانی باشد •

۲- اما گروه دیگری هستند که اصولاً مقصد انقلاب جهانی سوسیالیستی و به انترناسیونالیسم پرولتری نه در تئوری و نه در عمل اعتقاد ندارند و ناسیونالیسم را رسماً پرچم مبارزه خویش ساخته اند • آنها انترناسیونالیسم پرولتری را امری مبهم و متناقض با منافع ملی کشور خویش می‌شمرند • در میان نیروهای ملی و ضد استعماری ایران کسانی هستند که از این موضع سیاست خارجی اتحاد شوروی بعنوان اینکه انترناسیونالیستی نیست حمله میکنند • از موضع ناسیونالیسم و نفی انترناسیونالیسم بیک کشور سوسیالیستی حمله کردن بعنوان اینکه اصول انترناسیونالیستی را زیر پا میگذارد، از عجایب روزگار و فی الواقع ما به شگفتی است • در مطبوعات سازمانهای چپه ملی از اینگونه نمونه‌ها فراوان دیده میشود • با اینها بقول معروف باید گفت: «دوستان عزیز، اول قوم و خویشی خود را ثابت کنید، بعد ادعای ارث و میراث کنید» •

ب) اشتباه بزرگ - اشتباه بزرگ که در ارزیابی گروهی از سیاست خارجی اتحاد شوروی وجود دارد اینست که گاهی تاکتیک‌های آن با استراتژی آن اشتباه میکنند • گفتیم که تاکتیکها متغییرند و برای مدت کوتاه بر حسب نیازمندیهای استراتژی تنظیم میشوند و میتوان آنها را با سرعت تغییر داد • ماهیت واقعی هیچ سیاستی را از روی تاکتیکهای آن نمیتوان ارزیابی کرد • تاکتیکها حد اکثر قرائن و اماراتی برای درک یک سیاست معین هستند • معیار واقعی ارزیابی استراتژی است که در جهت معین و برای مدت طولانی با النسبه طولانی تنظیم میشود • نمونه‌های این نوع اشتباه فراوانست • فلان دیپلمات شوروی مثلاً در فلان ضیافت شرکت میکند، بفلان مسافرت میرود، فلان نطق را ایراد میکند، در فلان نقطه تاج گل میگذارد • این اقدامات و انواع اقدامات مشابه گاهی تاکتیکی و گاهی تشریفاتی هستند که در جهت وصول به فلان هدف استراتژیک ضرورت دارند • باید معیار قضاوت را آن هدف استراتژیک قرارداد نه این اقدامات و تشریفات متنوع و منفرد • باید دید که هدف استراتژیک درست است یا نه • اگر درست است بفرض که در این میان عمل تاکتیکی و تشریفاتی گاهی نقصی وجود داشته باشد، نباید برآشف و قضاوت در باره یک حلقه زنجیر را بتمام حلقه زنجیر بسط داد •

در غالب ارزیابی‌هایی که در کشور ما از طرف احزاب ملی، گروههای سیاسی و افراد درباره سیاست خارجی اتحاد شوروی میشود، این دو عامل یعنی توقع بیجا، یا اشتباه بزرگ دیده میشود • البته غالباً آن توقع بیجا عریان و این اشتباه بزرگ علنی نیست • نقابهای گوناگون بچهره دارند • در پرده‌های مختلف مستترند • ولی بااندکی کنجکاو میتوان آنها را دید و شناخت •

اما در مورد آنچه ما اشتباه بزرگ در ارزیابی از سیاست خارجی اتحاد شوروی نامیدیم باید با تفصیل بیشتر صحبت کرد، زیرا در اینجا چند نکته اساسی وجود دارد • با اعتقاد نویسنده این اشتباه بزرگ یعنی استراتژی جلوه دادن تاکتیک بد و شکل و از دو موضع بعمل میآید:

۱- کسانی هستند که علی‌الاصول با استراتژی یا خط مشی عمومی سیاست خارجی اتحاد شوروی در مقیاس جهانی مخالفند، ولی راه حمله بر این استراتژی را حمله بر تاکتیکها قراردادند • این کاری است آسانتر، زیرا بدین ترتیب میتوان با استناد بحوادث منفرد و متنوع بدون نشان دادن جهت حرکت و تکامل آنها واقعیات را مقلوب کرد و بطور غیر مستقیم هدف اصلی را مورد ضربت قرارداد • این افراد، مستقیم یا غیر مستقیم، تحت تأثیر تبلیغات ضد شوروی محافل غربی هستند • ممکن است آگاه یا ناآگاه در این جهت حرکت کنند، ولی این در واقعیت تغییر نمیدهد • در ادواریها و ارزیابیهای مجله سوسیالیسم در مورد سیاست خارجی اتحاد شوروی ما باین پدیده روبرو هستیم (در این مورد بعداً با تفصیل بیشتر صحبت خواهیم کرد) • اینها به در حمله میکنند، ولی مقصودشان دیوارست • به فلان نطق فلان دیپلمات شوروی در تهران یا سفر اشرف خواهر شاه به مسکو اشاره میکنند، ولی خود این اعمال مورد نظرشان نیست، بلکه خط مشی

عمومی اتحاد شوروی هدف حمله شان است . بهمین دلیل وقتی هم که حادثه ای بعنوان دستاویز نمی یابند به موهومات حمله می کنند . در سال گذشته رفیق پرژف صد رهبرای عالی اتحاد شوروی با ایران سفر کرد . در تمام نطق های رفیق پرژف در تهران حتی يك جمله یا يك كلمه نیست که بتواند مورد اعتراض قرار گیرد . و لسی معترضین ، آنها که در نبال دستاویز میگردند ، هنوز که چندین ماه میگذرد از اعتراض دست بردار نیستند . در اینجا دیگر جریان روشن است . اینها با اصل سیاست شوروی در ایران مخالفند نه با فروع آن .

تقاضای ما از این معترضین اینست که اعتراض را بمقطع واقعی آن سوق دهند ، زیرا فقط در انصورت است که میتوان به بحث خلاق امید وار بود .

۲- کسان د یگری هستند که با استراتژی و خط مشی عمومی سیاست شوروی موافقتند ، ولی فسی الواقع به بعضی تاکتیکها و حوادث منفرد انتقاد دارند . در این مورد کار اسانترست ، زیرا توافق اصولی حاصل است ، و در مورد فروع نیز میتوان با سرعت بتوافق رسید . حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی و نه حزب توده ایران که بصحت سیاست خارجی اتحاد شوروی عمیقاً اعتقاد دارد ، هیچکدام مدعی نیستند که اجرای يك سیاست عمومی پراشده در يك محیط بغرنج و در يك منطقه مغشوش و پر آشوب جهان در تمام جزئیات میتوان سرتاپا مصون از اشتباه ماند . هیچ حزب جدی و هیچ دولت جدی نمیتواند مدعی باشد که نمایندگان آن در ادا و بیان سیاستی که به آنها محول شده است ، مطلقاً اشتباه نمیکنند . ولی این مهم نیست ، مهم صحت سیاست عام و صحت خود سیاست است .

۷ - درباره کمکهای اقتصادی شوروی به ایران

یکی از اعتراضات مجله سوسیالیسم و بعضی از مطبوعات جنبه ملی به اتحاد شوروی اینست که چرا بدولت ایران پیشنهاد کمک اقتصادی کرده و چرا بعضی از این کمکها بمرحله عمل درآمده است . مجله سوسیالیسم شرح مفصلی در این زمینه مینویسد که ما از مطالب طرناً میز و غیر جدی آن میگذریم و فقط به هسته های اساسی آن اشاره میکنیم .

۱- آیا کمکهای اقتصادی پیشنهادی شوروی

به تثبیت رژیم کودتسا کمک میکند ؟

مجله سوسیالیسم مدعیست که کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی به تثبیت رژیم شاه کمک کرده است . مجله سوسیالیسم مینویسد : « شوروی اعلام کرده بود که در ایران سرمایه گذاری خواهد کرد و برنامه های عمرانی طویل المدته را عهده دار خواهد شد » . این به رژیم در حال منطقه ای "بیکاری" از یکسو و در رها کردن قسمتی از منابع رژیم (که خواه ناخواه در بعضی کارهای عمرانی بکار میرفت) برای استفاده های نظامی و اداری از سوی دیگر بسیاری کمک میکند . ساختن سد ارس (مثلاً) در برنامه سوم پیش بینی شده بود (همچنین مطالعه منابع زمین و جستجوی نفت) و لاجرم بودجه آنها باید از کیسه سازمان برنامه پرداخت میشود . اتحاد شوروی این بار را از دوش سازمان برنامه برداشته است و در نتیجه قسمتی از منابع رژیم را برای برنامه های وسیعتر نظامی (بمنظور سرکشی جنبش ملی و ضد دیکتاتوری ایران) آزاد کرده است .
در اینجا نکات متعدد وجود دارد که بیک يك پاسخ میدهیم .

الف) پیشنهاد کمک اقتصادی اتحاد شوروی با ایران (که مجله سوسیالیسم آنرا سرمایه گذاری شوروی در ایران مینامد) با نهایت تاسف تا کون بعلت مخالفت رژیم شاه عملی نشده است . بدین جهت ترس مجله سوسیالیسم از "حل منطقه ای بیکاری" و "تخفیف بحران ریال" و غیره بیپوده است . چون پیشنهاد شوروی عملی نشده است ، طبعاً استنتاجات خیالی مجله سوسیالیسم هم بعلت عدم تحقق پیشنهاد ضعیفی است .

ب) ساختن سد ارس برخلاف نظر مجله سوسیالیسم در برنامه سوم پیش بینی نشده و بودجه ای برای آن منظور نگردیده است . رودخانه ارس يك رودخانه مرزی است که در یکسوی آن ایران و سوی دیگر

اتحاد شوروی قرار دارد. ساختن سد برای رودخانه مستلزم توافق و همکاری طرفین است. نه ایران و نه شوروی نمیتوانند فقط در نصف رودخانه سد ببندند. اینکه گفته میشود ساختن سد ارس از طرف دولت شوروی موجب شده است که رژیم شاه بود چه آنرا بمصارف نظامی برساند، سالبه باینستاق^۱ موضوع و توهم محض است. مادرصفحات گذشته گفتیم که یکی از انقراض بزرگ ارزیابیهای مجله سوسیالیسم وارد کردن توهمات و پندارها در تحلیل‌های جدی سیاسی است. این یک نمونه بارز آنست.

ج) بفرض محال که بود چه ای برای ساختن سد ارس در برنامه سوم پیش بینی شده بود، چه دلیل دارد که بعد از پیشنهاد شوروی، دولت ایران این بود چه را بمصارف نظامی اختصاص داد و باشد. مجله سوسیالیسم دلیل مشخص دارد یا استنتاج منطقی میکند. دلیل مشخص حتماً دارد. استنتاج منطقی آنها غیرمنطقی است، زیرا اگر شاه علیرغم بحران زوایط با شوروی برای یک عمل عمرانی اینقدر راهمیت قائل بود که برای آن بود چه ای منظور میکرد، چه دلیل دارد که بعد از بهبود مناسبات با شوروی و بقول مجله سوسیالیسم تثبیت رژیم، این بود چه را بمصارف نظامی رسانده باشد. این مصارف نظامی قبل از بهبود روابط لازمتر بود یا بعد از آن.

۲- استنتاجات مجله سوسیالیسم از

ساختن سد و سیلو در ایران

مجله سوسیالیسم در جای دیگر از ساختن سد و سیلو (کارهایی که هنوز عملی نشده است) بسبب شوروی در ایران ابراز برافشنگی میکند و مینویسد: "نویسنده" دنیا "متحیرست که مگر سد و سیلو فی‌الانفسه ضرری دارند. دینکته در این باره:

اولاً- سد و سیلو فی‌الانفسه هیچ بدی ندارند. و این نه نهاد رمورد سد و سیلوی ساخته اتحاد شوروی، بلکه در هر مورد سد و سیلوی - چه سوسیالیستی و چه کاپیتالیستی - صادق است. اینگونه کمکهای اتحاد شوروی (و همچنین توسعه تجارت با ایران) برفع گروهبای کوچکی از مردم مانیز هست. اما نفع آنها برای مردم در تحلیل کلی با توجه بسودی که رژیم شاه از این کمکهای اتحاد شوروی از نظر سیاسی (اقتصادی و اخلاقی) میبرد ناچیزست.

ثانیاً - ادعای اینکه شوروی همه این دلسوزیهار برای مردم ایران میکند نه صحیح است و نه هم دردی را د خواهد کرد. چون در هر جامعه (ماقبل سوسیالیسم) تنها یک طبقه است که با تفاق متحدان خود قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست دارد و با آنکه ممکن است خود صاحب کلیه وسائل تولید، توزیع و مبادله نباشد، از تمامی آنها بسود خود بهره برداری میکند. . . ."

مابانظریاتی که مجله سوسیالیسم در این باره ابراز میکند از پایه مخالفیم. بچه دلیل؟

الف) مجله سوسیالیسم معترف است که "ساختن سد و سیلو هیچ بدی ندارد" و به نفع گروه - های کوچکی از مردم مانیز هست. ولی بلافاصله مینویسد: "بمنافع آنها برای مردم در تحلیل کلی با توجه بسودی که رژیم شاه از این کمکهای اتحاد شوروی میبرد . . . ناچیزست." این "تحلیل کلی" که یکبار نفع مورد اعتراف را برای مردم منتهی میکند کدام است؟ چه سودی رژیم شاه میبرد! رژیم سالها بمردم ایران گفته است: "که شورویها متجاوزند، غارتگرند، گرسنه و برهنه اند، میخواهند ایران را چپاول کنند، الحاق ایران به پیمان سنتو و پیمان دوجانبه فقط برای مقابله با این غارتگران است." حالا یکبار مردم ایران می بینند که شورویها برخلاف آنچه سالها شنیده بودند نه تنها متجاوز و غارتگر نیستند، بلکه دوست مردم ایرانند، برای ایران سد و سیلو میسازند، به ایران پیشنهاد کمک اقتصادی و مالی میکنند، مرزهای ایران را برسمیت میشناسند و غیره و غیره. آیا این اقدام شوروی مغرضانه و ضد ملی بودن سیاست شاه را فاش و محکوم نخواهد کرد؟ آیا مردم نخواهند گفت که آنچه رژیم شاه در سابق گفته دروغ و افترا بوده است. آیا به رژیم دروغگو و مفتزی بی باورتر نخواهند شد؟

مادرصفحات گذشته گفتیم که عقب نشینی شاه در روابط خود با لاجبار و از طرف او با

نهایت اگر اه صورت گرفته است . فقط بر اثر تغییر تا سب قوای بین المللی و بحران وضع داخلی بود که او بسه اینکار وادار شد . او اگر میتوانست حتما باین راه نصیرت و هم اکنون هم بهزار شکل در راه توسعه روابط کاشکی میکند . ولی مجله سوسیالیسم داری تلخی را که شاه با لاجبار خورد ه است ، آب حیات میسرد و از بسود موهومی که او میرد ابراز ناراحتی میکند .

باعقاد ما پیشنهاد های کمک شرویی با یران در همان حال که بسود مردم ایران است ، فاش کنند ه سیاست ضد ملی و ارتجاعی شاه هم هست .

ب) مجله سوسیالیسم مینویسد : * ادعای اینکه شرویی این همه دلسوزیها را برای مردم ایران میکند نه صحیح است و نه هم دردی را د و خواهد کرد . * اولاکسی ادعا کرده است که هدف سیاست خارجی دولت شرویی دلسوزی است . اتحاد شرویی یک دولت سوسیالیستی است که هدف نهائی آن حفظ صلح ، بسط دموکراسی و استقرار سیستم سوسیالیستی در قیاس جهانی است . اگر تمام این مفاهیم را بتوان در کلمه " دلسوزی " برای مردم خلاصه کرد ، ما با آن مخالف نیستیم . ثانیاً سؤال ما از مجله سوسیالیسم اینست شما که به " دلسوزی " شرویی پاورند آری د و آنرا یک " ادعای ناصحیح " میدانید ، پس چرا از آن توقع دلسوزی د آری د ؟ توقع " دلسوزی " از شرویی در حالی صحیح و بجاست که انسان به " دلسوزی " آن باور داشته باشد .

۳- تکامل نیروهای مولد ه و تا * شیر ان در پروسه انقلاب اجتماعی

جالب تر از همه بحث " تئوریک " مجله سوسیالیسم است . مجله سوسیالیسم مینویسد : * در هر جامعه (ما قبل سوسیالیسم) (مجله سوسیالیسم با اینکه خواسته است خیلی تئوریک صحبت کند فراموش کرده است که در سوسیالیسم هم همینطور است . د ن .) تنها یک طبقه است که با تفاق متحدان خود قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارد و با آنکه ممکنست خود صاحب کلیه وسائل تولید نباشد ، از تمامی آنها بسود خود بهره برداری میکند . * مجله سوسیالیسم به بیان " تئوریک " خود ادامه میدهد و مینویسد : * بطور خلاصه تا زمانی که بخش خصوصی اقتصاد (ی در هر کشور) نیرومند تر از بخش عمومی است ، مالکیت دولتی قسمتی از وسائل تولید خود بخود بمعنای تا * مین مناقع تود ه های غیر سرمایه دار نیست . برنامه های عمرانی شرویی در ایران نیز که منجر با ایجاد وسائل تولید جدید خواهد شد ، با آنکه در مالکیت دولتی باقی خواهد ماند ، و از طریق بنکارگماردن گروهی از مردم قد می بنفع ملت خواهد بود ، در مجموع و بطور اساسی در خدمت سرمایه داران قرار خواهد گرفت . * مفهوم این اظهار نظر چیست ؟ مفهوم آن اینست که چون در هر جامعه قبل از سوسیالیسم فقط طبقات حاکمه از کلیه وسائل تولید و از تمامی آنها بسود خود بهره برداری میکنند ، پس ، هر گشته که کسک اقتصادی و مالی بر رژیم شاه و هرگونه تکامل نیروهای مولد ه در ایران فقط بنفع این رژیم است و باید بسا آن مخالف بود . این " تئوری " از بیخ و بن نادرست است و کوچکترین وجه مشترکی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد . درست است که در جامعه های طبقاتی قدرت سیاسی و اقتصادی فقط در دست طبقات حاکمه معینی است که بنفع خود از آن استفاده میکنند ، ولی درست نیست که مبارزه با این طبقات مستلزم مبارزه برای جلوگیری از تکامل نیروهای مولد ه است . آنچه مجله سوسیالیسم میگوید ، مارکسیسم نیست ، مسخره و مبتذل کردن مارکسیسم است .

تکامل نیروهای مولد ه بطور اجتناب ناپذیر به تغییر مناسبات تولیدی ، به تغییر شیوه تولید و بتغییر مجموعه ساختمان (ستروکتور) اقتصادی و سیاسی جامعه می انجامد . تناقض میان نیروهای مولد ه که در جهت تکامل سیر میکنند و مناسبات تولیدی فرتوت ، بنای اقتصادی انقلابهای اجتماعی است . کارل مارکس صد سال پیش در کا پیتال نوشت : * تمایز د ورانهای اقتصادی با ین وسیله معین نمیشود که چه چیز ساخته میشود ، بلکه چگونه ، با چه نوع ابزار کار ساخته میشود . ابزار تولید تنها شاخص تکامل نیروی کسار انسانها نیست ، بلکه در عین حال شاخص مناسبات اجتماعی است که در آن کار میشود . * (کارل مارکس ، کا پیتال

جلد ۱، برلین ۱۹۷۵، صفحه ۱۸۸) • مارکسیسم بر آنست که رشد مداوم نیروهای مولد و قبل از همه تغییر و تکمیل ابزار کار، اساس تکامل و تغییر جامعه انسانی را تشکیل میدهد.

مارکسیست ها نه تنها با تکامل نیروهای مولد و در جامعه های مختلف (صرفنظر از ماهیت رژیمهای که بر آنها حکومت میکنند) مخالف نیستند، بلکه برای تسریع در تکامل نیروهای مولد، یعنی برای ایجاد مقصد مه ضرور جهت انقلاب اجتماعی با تمام قوا میکوشند. مارکسیست هاد رهمنحال که تکامل نیروهای مولد را اساس تکامل و تغییر مجموعه ساختمان اقتصادی و سیاسی میشمارند، بر آنند که تسریع در این تغییر مستلزم مبارزه انقلابی توده های زحمتکش و در رأس آنها پرولتاریاست. لنین پیوند دیاکتیکی عنصر آگاه (حزب) و غیر آگاه (درجه تکامل نیروهای مولد) و عمل انقلابی عنصر آگاه را بر اساس عنصر غیر آگاه شرط لازم برای اجرای سریع و کم درد انقلاب سوسیالیستی میسورد. کارل کائوتسکی تئوری "نیروهای مولد" خود را در برابر تئوری لنین قرار داده بود. بموجب این تئوری سوسیالیسم میبایست بصورت خود بخودی از راه تکامل نیروهای مولد و بدون مبارزه طبقاتی، بدون انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بوجود آید. این یک تئوری اپورتونیستی بود که لنین با آن مبارزه کرد و آنرا فاش ساخت. مبارزه با تئوری "نیروهای مولد" هرگز با این مفهوم نبود که تکامل نیروهای مولد و در جهت معکوس تغییر ساختمان اقتصادی واجتماعی جامعه است، یا اینکه بدون وجود درجه معینی از تکامل نیروهای مولد و عامل آگاه میتواند با یک ضربت یک صورت بندی اجتماعی را بشکند و صورت بندی نوینی را بسازد. تکامل نیروهای مولد و پروسه معینی را میگذراند که انعکاس آن در مناسبات تولیدی و ساختمان اقتصادی واجتماعی جامعه بطور مستعکس میگردد. این پروسه در حقیقت پروسه ایجاد، رشد و مرگ یک صورت بندی اجتماعی و ایجاد یک صورت بندی نوین است.

جای تأسف است که دوستان "جامعه سوسیالیستهای اروپا" باین مطالب که القای مارکسیسم - لنینیسم است توجه ندارند، و نظریاتی ابراز میکنند که هرگز مارکسیسم - لنینیسم حقالهیت نداشته است. از بحث تئوریک بگذریم و یک لحظه فکر کنیم که احزاب کمونیست و کارگری "تئوری" مجله سوسیالیسم را شعار خود قرار دهند. نتیجه چه خواهد بود. نتیجه اینست که این احزاب باید در تمام کشورهای سرمایه داری و در تمام کشورهای کم رشدی که در آنها رژیمهای ارتجاعی حاکم است، بمنظور تسریع در انقلاب اجتماعی با تکامل نیروهای مولد و بحیارت دیگر با ایجاد مناسبات تولیدی جدید، با افزایش تولید، با افزایش مزد، با تقلیل بیکاری، با رفح بحرانهای اقتصادی، با ایجاد مناسبات بیمه اجتماعی و قس علیهمذا مبارزه کنند. باید هدف آنها این باشد که راه تکامل نیروهای مولد را سد نمایند و انقلاب اجتماعی را، نه بر اساس و در جهت این تکامل، بلکه علیرغم و در پشت سدی که مانع تکامل است، به پیروزی برسانند. "تئوری" عجیبی است. در اینصورت چه کسی بدنبال این احزاب خواهد رفت؟ در اینصورت آیا میتوان احزایی را که هوادار توقف، رکود و سکون کامل جامعه هستند، احزاب انقلابی و مرفقی نامید؟

اماد رومرد ایران مبارزه مبارزیم شاه برای اینست که چرا مانع تکامل نیروهای مولد است، نه بالعکس. ما معترضیم که چرا باندازه کافی کارخانه ساخته نمیشود، سد بسته نمیشود، مناسبات گوناگون تولیدی بوجود نمی آید، و غیره و غیره. ما مطلقاً معتقد نیستیم که تکامل نیروهای مولد مانع تکامل اجتماعی کشور ما است. ما بعکس معتقدیم. بهمین دلیل هر رژیمی که در ایران در جهت تکامل نیروهای مولد قدم بردارد - رژیم شاه یا غیر شاه - ما با این عمل آن موافقیم. بدون اینکه حتی یک لحظه ماهیت رژیم را فراموش کنیم. ما با هر دولتی هم که بتکامل نیروهای مولد در کشور ما کمک کند، ما با این عمل آن دولت موافقیم، باز بدون اینکه حتی یک لحظه ماهیت آن دولت را نادیده بگیریم. اگر ما بتسلط امپریالیسم در کشور خود مخالفیم یکی از مهمترین دلایل آن اینست که مانند رژیم شاه مانع تکامل نیروهای مولد است. اگر ما بسط مناسبات با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی موافقیم، بنهنه خود یکی از دلایل مهم آن اینست که این کشورها بتکامل نیروهای مولد در کشور ما کمک میکنند.

جای شگفتی است که دوستان مجله سوسیالیسم در سیمای گورکن نظام فرتوت کنونی ایران فرشته

نجات آنرا می بینند، و با تمام قوا در صدند که از عمل آن جلوگیری نمایند.

VI - ایران شاه و ایران مردم

مجله سوسیالیسم مینویسد: " اگر يك حکومت ملی مترقی در ایران وجود داشت مانه تنها با کمکهای اتحاد شوروی مخالفت نمیزدیم، بلکه توسعه و افزایش این کمکها را وظیفه همسایه نیرومند خود میدانستیم. به بیان دیگر مخالفت ما با "دوستی و همکاری" شوروی با ایران شاه است، حال آنکه دوستی و برادری و همکاری اتحاد شوروی را با ایران نهضت ملی از صمیم دل خواهان و آرزومندیم". آنچه مجله سوسیالیسم مینویسد، بسیاری از آرگانهای جبهه ملی هم مینویسند. در اینجائیکه صهی وجود دارد که باید روی آن انگشت گذاشت ایران کشوریست که در آن ۷۴ میلیون مردم زندگی میکنند و بر آن يك رژیم ارتجاعی مسلط است. ایران متعلق پشاه و پوه هیچ فردی، اعم از ملی و غیرملی، نیست. این عمل بمنزله مستحیل ساختن يك جامعه کثیرالعدد در يك فرد است. ما با رژیم شاه مخالفیم، حق هم داریم، ولی حق نداریم چون با رژیم شاه مخالفیم با تکامل اجتماعی در جامعه ای که این رژیم بران حکومت میکند مخالف باشیم. ما حق نداریم سرنوشت ۲۴ میلیونی هموطن خود را در وجود رژیم ارتجاعی شاه ادغام کنیم. اینکار نه با تئوری انقلاب اجتماعی ما تطبیق میکند، نه با هومانیزم مارکسیستی ما. اتحاد شوروی سرنوشت کشورها و خلقها را در وجود رژیمهای آنها مستحیل نمیکند، حق هم دارد. ما با این عمل صد درصد موافقیم. کمکهای اقتصادی پیشنهادی اتحاد شوروی کمک به تکامل نیروهای مولد در کشور ما و کمک به تغییر و تکامل ساختمان اقتصادی و اجتماعی مبین ما است. ما که خواهان این تغییر و تکامل هستیم، نمیتوانیم با این کمکها مخالف باشیم.

مجدداً تکرار میکنیم. ما با پیشنهاد های اقتصادی هر دولتی که بتکامل نیروهای مولد در میهن ما کمک کند، موافقیم. ما با قبول اینگونه کمکها از طرف هر رژیمی که بعمل آید باز موافقیم. موافقت ما برای اینست که تکامل نیروهای مولد را مخالف انقلاب اجتماعی نمیدانیم. مخالفت دوستان مجله سوسیالیسم برای اینست که تکامل نیروهای مولد را (لااقل در ایران) مخالف انقلاب اجتماعی میدانند.

VII - موافقت با " مناسبات عادی و مخالفت با " مناسبات حسنه و صمیمانه "

مجله سوسیالیسم مینویسد: " وقتی ما با کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی به رژیم شاه مخالفت میکنیم، این بمعنای کوشش در راه قطع مناسبات عادی نیست، این بدان معنا نیست که شوروی باید برای حل اختلافات مرزی به ایران قشونکشی کند، این بدان معنا نیست که مثلاً سفیر شوروی در تهران نباید گاه گاه مقامات ایرانی را بیک (ود کاپارتی) دعوت کند. ما مخالف سفر گروه (بالت بالشوی) بتهران نیستیم، مقدم شوستاکوویچ راهم گرامی میدانیم. وانگهی مگر قبل از پیش گرفتن روش جدید میان ایران و شوروی مناسبات عادی وجود نداشت. مخالفت و گله مندی ما از " مناسبات حسنه و صمیمانه " شوروی با رژیم شاه است نه از مناسبات عادی".

دوستان مجله سوسیالیسم میگویند با " مناسبات عادی " موافقت ولی با " مناسبات حسنه و صمیمانه " شوروی با رژیم شاه مخالفت میکنند. اینک چند نکته:

۱- کوشش اتحاد شوروی را برای استقرار مناسبات دوستانه با ایران، همانطور که در سطور بالا گفتیم، کوشش برای استقرار مناسبات با رژیم شاه دانستن غلط است. ایرانی که شاه با تکامل امپریالیسم و سرنویزه بران حکومت میکند، ایران شاه نیست. در همین حال هم، ایران مردم ایرانست، و همیشه، هر رژیمی هم که بران حکومت کند، ایران مردم ایران خواهد بود.

۲- مجله سوسیالیسم خوشبختانه با قطع روابط ایران و شوروی معانعت میکند. این مجله که ایران کنونی را، ایران شاه میدانند و با ساختن سد وسیلو در ایران بعنوان اینکه کمک مادی بر رژیم شاه است - مخالفت است، اگر در نظر خود پیگیری باشد، قاعدتاً با وجود مناسبات عادی سیاسی هم با ایران شاه بخشواند اینک

كلك معنوی برژیم شاه است مخالفت كند. ما نمیدانیم این ناپیگیری را چگونه تاویل کنیم؟ آیا این نشانه ضعف اساسی است لال نیست؟

۳- مجله سوسیالیسم میگوید با مناسبات عادی موافقتست. ولی در توضیح مناسبات عادی میگوید: "مگر قبل از پیش گرفتن روش جدید میان ایران و شوروی مناسبات عادی وجود نداشت." "روش جدید" اتحاد شوروی بزعم مجله سوسیالیسم از ۲۴ شهریور ۱۳۴۱، یعنی زمان مبادله یادداشت هامیان ایران و شوروی اتخاذ شده، پیش از این تاریخ همان دوره ایست که با انعقاد قرارداد دو جانبه با امریکادر آذر ۱۳۳۷ آغاز میشود و از لحاظ وخامت در تاریخ قریب یک قرن مناسبات میان دو کشور سابقه نداشت. اگر مقصود مجله سوسیالیسم از روابط عادی، روابط این دوره است، باید بگوئیم که ما هرگز با اینگونه "روابط عادی" موافق نیستیم. اگر مقصود قبل از آن دوره است که باید گفت با دوره کنونی تفاوتی ندارد. رفع اختلافات سرحدی، توافق بر سر استفاده از آبهای مرزی، طرح پروژه های عمرانی، پیشنهاد کمکهای فنی بمنظور اجرا این پروژه ها، و عادی ساختن روابط بازرگانی، تمام مسائلی است که قبل از بحران سالهای ۱۳۳۷-۱۳۴۱ عنوان و بعضی از آنها انجام شده است.

حقیقت اینست که دوستان مجله سوسیالیسم خواهان "روابط عادی" میان دو کشورند و مقصودشان از روابط عادی، روابط بحرانی است. ولی مانده شما خواهان اینگونه "روابط عادی" نیستیم بلکه جسداً مخالف آن هستیم.

اما چرا آنها خواهان اینگونه "روابط عادی" هستند؟ علت اینست که برای تحول اوضاع داخلی ایران، گویانکه در حرف خلاف انرا میگویند - چشم بصدور انقلاب از خارج دوخته اند. ولی ما ضمن اینکه به تعاون و کمک کشورهای دوست و تمام نیروهای ترقیخواه جهان برای تحقق انقلاب اجتماعی ایران ارزش بسیار قائلیم، انقلاب ایران وظیفه خود مردم ایران میسریم، و با صدور انقلاب مخالفیم. ما معتقدیم انقلاب صادراتی بدر مردم ایران نمیخورد. انقلابی بدر مردم ایران میخورد که ناشی از تکامل شرایط مادی و معنوی خود اجتماع ایران باشد و بوسیله خود مردم ایران وارد مرحله اجرا گردد.

۴- منافع مردم ایران و دولت شوروی

ایا متناقض است یا متوافق؟

مجله سوسیالیسم در ختم مقاله خود مینویسد: "آزمونهای تاریخی نشان داده است که منافع ملت زحمتکش ایران با منافع دولت اتحاد شوروی همواره در یک جهت سیر نمیکنند و حتی گاه در مقابل هم قرار میگیرد (مثل حال حاضر). در اینگونه موارد البته نمیتوان هم صمیمانه از منافع دولت اتحاد شوروی پشتیبانی کرد و هم صادقانه در راه تأمین منافع ایران بیکار نمود. باید ناگزیر یکی از این دو را برگزید و اگر سازمانی (بهر دلیل و پهلو که باشد) منافع دولت اتحاد شوروی (یا هر کشور دیگر) را بر منافع مردم میهن خویش ترجیح دهد و این را فدای آن کند، پیوند خود را با توده های میسکند و برریشه خود تیشه میزند، و سرانجام بر سر او همان رسد که بر سر دستگا رهبری حزب توده ایران رسید."

در این اظهار نظر چند نکته مهم وجود دارد که بیکیلیک جواب میدهیم.

الف) آیا منافع مردم ایران با منافع دولت اتحاد شوروی متوافق است یا متناقض است؟ یا گاهی متوافق است گاهی متناقض. جواب حزب مارویشن است. ما بعنوان مارکسیست - لنینیست ها اعتقاد داریم که منافع مردم ایران با منافع دولت اتحاد شوروی (مجله سوسیالیسم تعهد ادولت اتحاد شوروی مینماید. ظاهراً نویسندگان این مجله میان منافع مردم اتحاد شوروی و دولت اتحاد شوروی تناقض قائلند) که نماینده زحمتکشان و خلقهای آن کشورست ماهیتاً متوافق وجود دارد نه تناقض. همیشه هم توافق وجود دارد. مارکسیسم - لنینیسم میآموزد که منافع دولتهای نماینده زحمتکشان با منافع زحمتکشان کشور خود و تمام کشورهای ماهیتاً متوافق دارد. اگر مجله سوسیالیسم گاهی و از آن جمله در حال حاضر میان منافع مردم ایران و منافع دولت اتحاد شوروی تناقض می بیند، علت آنست که از موضع نادرست بمسئله نزدیک میشود، شکل را

می‌بیند ، محتوی رانمی‌بیند ، منافع فرضی آنمی‌بیند ، منافع واقعی طویل‌المده رانمی‌بیند . آزان موضع پروسه مناسبات ایران و شوروی را بشکند یگر نمیتوان د ید . باعتبار مانه تنها منافع اتحاد شوروی ، بلکه منافع تمام کشورهای سوسیالیستی ماهیتاً منافع مردم ما توافق د ارد . متقابلاً منافع تمام کشورهای امپریالیستی با منافع مردم ما ماهیتاً متناقض د ارد . ما آزان موضع سیاست خود را تنظیم میکنیم ، مجله سوسیالیسم آزان موضع .

ب) حزب ما چون معتقد ست که میان منافع مردم ما و منافع اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ماهیتاً همیشه توافق وجود د ارد ، پیشنهاد مجله سوسیالیسم مبنی بر اینکه " باید تاگزیریکی آزان د و راه را برگزید " برای ما محدود است . ما هنگامیکه از منافع مردم ایران د فاع میکنیم ، معنا و ماهیتاً از منافع تمام کشورهای سوسیالیستی و از جمله اتحاد شوروی و تمام زحمتکشان جهان ، اعم از زحمتکشان کشورهای سرمایه داری یا غیر سرمایه داری و تمام خلقهای استقلال طلب د فاع کرد ه ایم ، آنها هم بهمین ترتیب .

ج) مجله سوسیالیسم د رسد مقاله خود مینویسد : " جامعه سوسیالیستهای ایرانی جهان بینی علمی مارکسیسم را چراغ راه خود برای درک د رست واقع بینانه جهانی که د ر آن زندگی میکنیم قرار داده است (۱) . د رجای د یگراز " روشن بینی مارکسیستی و روح استقلال لنینی " صحبت میکند . آیا جهان بینی مارکسیستی میگوید که منافع مردم ما کشور ما با منافع د ولت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی " حتی گاه د مقابل هم قرار میگیرند " .

انترناسیونالیسم پرولتری یکی از ارکان اساسی ایدئولوژی و سیاست احزاب مارکسیستی - لنینیستی د مسائل ملی است و با ناسیونالیسم بورژوازی ، شوینیسم و کمپوبولیتیسیم (جهان وطنی) تضاد آشقی نا پذیر د ارد . نمیتوان هم مارکسیست بود وهم از مواضع ناسیونالیستی ، شوینیستی ، کمپوبولیتیک مسائل ملی و مناسبات میان احزاب کمونیست و کارگری را ارزیابی کرد . یا این بیان . باعتبار ما انترناسیونالیست ه ما صادقی ترین و اصلی ترین میهن پرستانند آنها که د بریده الفاظ رنگین و خوش آهنگ ، منافع ملت خود را د برابر منافع سایر ملتها قرار میدهند و نشانه میهن پرستی را مقدم داشتن یکی برد دیگری میدانند و نمیتوانند به ملت و میهن خویش خدمت کنند .

مجله سوسیالیسم که " جهان بینی مارکسیسم را چراغ راه خود " قرار داده است ، ظاهراً این گفتار بزرگ مارکس - انگلس را د مانیفست حزب کمونیست فراموش کرده است که : " فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها د اینست که از ظرفی کمونیستها د مبارزات پرولتاریهای ملل گوناگون مصالح مشترک همسب پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان د ر مد نظر قرار میدهند و آزان د فاع مینمایند ، و از طرف دیگر د مراحل گوناگون که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند ، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند (۲) .

د - مجله سوسیالیسم معتقد ست که " منافع مردم ایران و د ولت اتحاد شوروی همواره د ر یک جهت سیر نمیکنند ، و حتی گاه د مقابل هم قرار میگیرند (مثل حال حاضر) " و در همین حال معتقد ست که هر حزبی باید همواره منافع ملت خویش را بر منافع هر کشور دیگر ترجیح د هد . ما همانطور که گفتیم طرح مطلب را با این شکل غلط میدانیم و با آن جد ا مخالفیم . ولی مجله سوسیالیسم که صحیح میدانند ، چرا از د ولت اتحاد شوروی تقاضا د ارد که منافع ملت خود را بر منافع مردم ایران ترجیح د هد . چرا از موضع ناسیونالیسم از اتحاد شوروی تقاضای انترناسیونالیسم د ارد . چرا همانطور که حزب توده ایران توصیه میکند منافع ملت ایران را مقدم د ارد ، د حزب کمونیست اتحاد شوروی توصیه معکوس میکند . انترناسیونالیست ها حق د آرنند از یک کشور سوسیالیستی تقاضای انترناسیونالیسم کنند ، ولی آنها که بر مرکب ناسیونالیسم سوارند چرا بخود چنین حقی میدهند ؟

(۱) مادر یکی از شماره های آینده مجله د نیا نظریات و عقاید سیاسی و اجتماعی " جامعه سوسیالیست ها " را با موازین جهان بینی مارکسیستی ارزیابی خواهیم کرد . بهمین جهت د ر این مقاله به تفصیل متعرض این بحث نخواهیم شد .

(۲) مارکس - انگلس ، مانیفست حزب کمونیست ، چاپ فارسی ، مسکو ، ۱۹۵۱ ، صفحه ۷۹ - ۸۰ .

VIII - مناسبات حزب توده ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی

درباره مناسبات حزب مابا حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی رفیق ایرج اسکندری در مقاله خود به تفصیل صحبت کرده است. بهمین دلیل نویسنده بتکرار مطلب نخواهد پرداخت. ولی در عین حال تذکار چند نکته را ضرور میسمازد:

الف) مبنای اساسی مناسبات مابا حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی وحدت ایدئولوژی و جهان بینی ماست. این وحدت با هر حزب و دولتی که وجود داشته باشد مناسبات مابا آن مانند مناسبات مابا حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی خواهد بود.

ب) صرف نظر از حزب توده ایران که دارای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی است، هر حزب، جمعیت و دولتی که در ایران منافع ملی، استقلال، حاکمیت ملی و آزادی کشور خود علاقمند باشد بنا به ملاحظات فراوان سیاسی، اقتصادی، نظامی، جغرافیائی و غیره باید خواهان دوستی ایران با اتحاد شوروی باشد. ما از زوایه انترناسیونالیستی خود با این نتیجه میرسیم، عناصر ملی و ملیپندگان طبقات و قشرهای اصلاح طلب و استقلال دوست ما ناگزیر باید از زوایه ملی خود با این نتیجه برسند. در اینجا نقطه حرکت و متفاوت و لی نقطه تلاقی واحد است.

ج) حزب ما وابسته به حزب کمونیست اتحاد شوروی نیست. همفکر، همقدم و همزیم آنست. حزب کمونیست اتحاد شوروی، حزب نیرومند و پرتجربه ایست که قدرت و ولتی را در دست دارد و بر یک کشور عظیم حکومت میکند. حزب ما یک حزب مخفی است که از نظر قدرت، نفوذ، اهمیت و تجربه با آن قابل مقایسه نیست ولی بهر حال، در مقیاس نهضت جهانی کمونیستی و کارگری خود را با حزب کمونیست اتحاد شوروی و با تمام احزاب کمونیست و کارگری دیگر، از خرد و بزرگ، مساوی و متمسب الحاق میداند. مناسبات حزب توده ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی مناسبات رئیس و مرئوس، مهتر و مکتهر نیست و نمیتواند باشد. نه حزب کمونیست اتحاد شوروی از ما چنین تقاضائی دارد، نه ما چنین تقاضائی تن میدهیم. آنچه غیر از این درباره مناسبات حزب مابا حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته شود، افسانه ای بیش نیست.

د) از ما میپرسند: «آیا شما معتقدید که حزب کمونیست اتحاد شوروی هیچگاه اشتباه نمیکند؟» جواب ما اینست. ما چنین اعتقادی نداریم، خود حزب کمونیست اتحاد شوروی هم چنین اعتقادی نداشته است و ندارد. با اسناد و مدارک کنگره ها، پلنوم ها، و کنفرانسهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و بمصوبات آن مراجعه کنید. در این اسناد و مدارک و مطبوعات، حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره با نهایت صراحت هر جا که لازم بود، اشتباهات خود را متذکر گردیده و راه اصلاح آنها را بیان نموده است. این خود نشانه صداقت و جدی بودن این حزب است. ولی اگر مجله سوسیالیسم، مطبوعات جبهه ملی، یا هر حزب، گروه، جامعه و فرد دیگری از ما بخواهند که با انتقادات و اعتراضات آنها به حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی - انتقادات و اعتراضاتی که صحیح نمیدانیم - همصد شویم تا بدین ترتیب "مستقل و ملی" بودن خود را اثبات کنیم، یکبار برای همیشه میگوئیم که اینکار را نخواهیم کرد. راه اثبات مستقل و ملی بودن، اعتراض و ایراد اقترا به حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی نیست.

حزب توده ایران بر اساس اصل انترناسیونالیسم پرولتاری هر جا که لازم ببیند، در محیط برادری و تفاهم و تساوی با احزاب برادر، از جمله با حزب کمونیست اتحاد شوروی وارد بحث در مسائل گوناگون میشود، نظریات خود را با صراحت ابراز میدارد، نظریات طرف مقابل را با دقت میشنود و از این بحث نتیجه مطلوب حاصل میگردد.

اینهاست نکاتی که طرح آنها را در برابرستان "جامعه سوسیالیست های ایران" در اروپا و نویسندگان مجله سوسیالیسم لازم میدیدیم. ماصمیمانه امید داریم که بحث خونسردانه و اخلاق میان حزب ما و سایر احزاب، مجامع، و گروههای ملی و ضد استعماری میتواند بروشن شدن مسائل و تعیین یک خط مشی مشترک و متوافق کمک کند.

دربارهٔ اوپک و نقش ایران*

سرانجام نتیجه چهار سال مذاکره دولت ایران با کنسرسیوم نفت - از راه اوپک و بطور مستقیم - بصورت "قرارداد الحاقی" در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۴۳ از تصویب مجلس ایران گذشت. از آنجا که مذاکرات نفت همیشه در اخذ انجام میگرد و آنچه هم که فاش میشود بسیار مبهم و پیچیده است، و از آنجا که دستگاه تبلیغاتی رژیم کودتایا استفاده از همین سریت و بغرنجی باز هم به سروصدا درباره "نقش رهبری ایران در اوپک" و "پیوستگی بزرگ ایران در مورد نفت" پرداخته است، لازم میدانیم که این جریان بررسی گردد تا واقعیت - تا آنجا که مدارک موجود اجازه میدهد - روشن شود.

چرا و چگونه اوپک بوجود آمد

در بهمن ۱۳۳۷ (فهریه ۱۹۵۹) شرکتهای نفتی ناگهان و بدون اطلاع کشورهای صادرکننده نفت در ظاهر میانه قیمت اعلان شده نفت خام را در خلیج فارس تنزل دادند. این تنزل بهای نفت که نتیجه اش کاهش درآمد این کشورها بود، موجب اعتراض دولتهای صاحب نفت خاورمیانه شد. ولی این اعتراضات نه فقط بجائی نرسید، بلکه در شهریور ۱۳۳۹ (اوت ۱۹۶۰) باز هم ناگهان و بدون اطلاع قبلی، شرکتهای نفتی یکبار دیگر قیمت اعلان شده نفت خام را در خلیج فارس تنزل دادند. بدنبال این جریان در سپتامبر ۱۹۶۰ کنفرانسی با شرکت ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت و ونزوئلا (۱) در بغداد تشکیل شد تا بمشاوره در امور نفتی و ویژه بررسی راه جلوگیری از تنزل بهای نفت بپردازد. در این کنفرانس مسائل دیگری مانند نحوه تعیین قیمت نفت و نظارت بر آن، نوع پرداخت بهره مالکانه و چگونگی تقسیم درآمد نفت بین شرکتهای صاحب امتیاز نفت و کشورهای صادرکننده نفت نیز مطرح گردید. شرکت کنندگان در کنفرانس به این نتیجه رسیدند که نه فقط باید به "مشاوره" بپردازند، بلکه باید یک سازمان دائمی از کشورهای صادرکننده نفت برای مقابله با اجحافات شرکتهای نفتی و نیل بخواستهای قانونی و عادلانه خود بوجود آورند. دومین کنفرانس شرکتهای صادرکننده نفت که در دیماه ۱۳۳۹ در کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) تشکیل شد با تصویب اساسنامه سازمان اوپک به این فکر جامه عمل پوشاند. در این موقع ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، قطر و ونزوئلا در اوپک عضویت داشتند. در سال ۱۳۴۱ لیبی و اندونزی نیز به اوپک پیوستند و اینک صحبت بر سر عضویت الجزیره نیز هست. بدینسان برای نخستین بار سازمانی از کشورهای صادرکننده نفت در برابر شرکتهای صاحب امتیاز نفت بوجود آمد.

در اینجا چند سؤال پیش میاید: آیا تنزل قیمت نفت در ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ برای اولین بار در خاورمیانه رخ داده بود؟ و اگر غیر از اینست چرا بخصوص در این موقع کشورهای صادرکننده نفت صدابه اعتراض بلند

* اوپک (O.P.E.C) نام اختصاری Organisation of Petroleum Exporting Countries
 یا سازمان کشورهای صادرکننده نفت است.
 (۱) ونزوئلا در این کنفرانس ناظر بود.

کردند؟ چطور شد که همراه با اعتراض به کاهش بهای نفت و تلاش برای جلوگیری از آن مسائل مهم دیگری مانند درآمد نفت و بهره مالکانه نیز مطرح گردید؟ چرا برای اولین بار کشورهای صادرکننده نفت متحدانه اقدام مقابل در برابر شرکت‌های نفتی دست زدند و بدین منظور حتی سازمان اوپک را بوجود آوردند؟ عضویت دولت‌هایی مانند دولت ایران را که خود محصول توطئه انحصارات نفتی دست نشانده امریالیسم هستند، در سازمان اوپک چگونه باید توجیه کرد؟ آیا تشکیل سازمان اوپک با میل و موافقت انحصارات نفتی بوجود آمده یا وسیله ایست برای مبارزه با انحصارات نفتی؟ جواب باین سئوالات میتواند به ارزیابی سازمان اوپک و روش ایران در مسئله نفت کمک کند.

مقام مهم نفت در اقتصاد ایران برهنگان روشن است و نیازی به تأکید ندارد. فقط تذکار این نکته لازم است که تکیه یک جانبه بر درآمد نفت دردوران رژیم کودتا روز بروز افزایش یافته است. کافی است گفته شود که در حدود ۳۰ درصد بودجه کشور، ۶۰ درصد بودجه سازمان برنامه و تمام بودجه شرکت ملی نفت ایران از درآمد نفت تأمین میشود. اگر در نظر داشته باشیم که مخارج نظامی و هزینه های زائد دستگاه اداری روز بروز افزایش می یابد، کس بودجه دولت بیماری مزمن اقتصاد کشور است، فاصله واردات و صادرات گریزناک نشود کم نمیشود، قرضه خارجی و پرداخت اقساط و بهره آن کم‌شکن است، آنوقت احتیاج به درآمد نفت با زهم برجسته تر میگردد. باین نکته باید افزود که کشورهای امریالیستی و به ویژه امریکا در سالهای اخیر تمایل زیادی به اعطای کمک و قرضه اقتصادی به ایران نشان نمیدهند (۱). در چنین موقعی است که طوسی یکسال و نیم دو بار قیمت نفت خام و در نتیجه درآمد نفت ایران تقلیل می یابد، آنهم ناگهانی، بدون اطلاع و بی دلیل! این ضربه حتی برای رژیم وابسته به امریالیسم هم سنگین است. در اینجا است که بین ارباب و نوکرهم تضاد بوجود می آید. انحصارات نفتی با اقتضا سیاست و منافع خود قیمت نفت را پایین می آورند و زمانه ایران رژیم کودتا که برای دردهای بی درمان خود احتیاج بیول دارند، با تقلیل درآمد نفت مخالفند. این جنبه اقتصادی آنست. ولی این واقعه جنبه سیاسی هم دارد. رژیمی که ادعا میکند مستقل است و بر صنایع نفت نظارت کامل دارد ناگهان در برابر همگان بصورت رژیم دست نشانده ای ظاهر شد که اربابانش حتی مقرری وی را بدون اطلاع او تقلیل میدهند! بیپرده نبود که تمام هواداران رژیم از شاه گرفته تا روزنامه نگار به گله و شکایت و انتقاد و اعتراض پرداختند. در حالیکه نوسان قیمت نفت همیشه وجود داشته و بخصوص در دوران پس از جنگ دوم بهای نفت بارها تنزل یافته است، بدون آنکه صدائی از این محافل بلند شود. البته دولت ایران بنا بر ماهیت خود از همان آغاز کوشید که با مذاکرات دوستانه راهی برای "جبران" تقلیل درآمد نفت پیدا کند. ولی این بار دولت ایران تنها نبود. تنزل بهای نفت و تقلیل درآمد نفت تمام کشورهای نفت خیز خاورمیانه را در بر گرفت. اگر کشورهای مانند عربستان سعودی، کویت و قطر که کم و بیش از نظر سیاست نفتی به ایران شبیه اند، با ابراز عدم رضایت از این جریان، مانند ایران در صد چاره برآمدند، بطریق اولی عراق که میکوشد سیاست مستقل ضد امریالیستی در پیش گیرد و با احتمال قوی بمتکر تشکیل اولین کنفرانس اوپک بوده است، نه فقط خواهان "جبران" تقلیل درآمد نفت بود بلکه تجدید نظر اساسی در روابط بین کشورهای صادرکننده نفت و شرکت‌های نفتی را مطرح میکرد. با پیوستن ونزوئلا و اندونزی بسازمان اوپک جنبه کشورهای که میکوشند به تسلط انحصارات نفتی بر منابع نفت خود خاتمه دهند و یا لائق جلوی غارت افسارگسیخته شرکت‌های نفتی را بگیرند و بتدریج سهم قانونی وعادلانه خود را از درآمد نفت — که منبع اصلی و ثابت درآمد اکثریت قریب با توافق آنها را تشکیل میدهد — بدست آورند قویتر شد. فراموش نباید کرد که ایران با ملی کردن صنایع نفت خود اولین و محکمترین ضربه را به انحصارات نفتی در خاورمیانه وارد آورد. پانزده سال از آن زمان میگذرد و اینک امکان موفقیت مبارزه با غارتگری انحصارهای نفتی بمراتب بیشتر از سابق است. کشورهای نفت خیزی که سیاست کم و بیش مستقلی را دنبال میکنند درک کرده اند که در شرایط کنونی جهان، با وجود اردوگاه سوسیالیسم، رشد جنبشهای آزاد بینخشی ملی، تشدید تضاد بین کشورهای امریالیستی — میتوان روش قاطع تری در برابر شرکت‌های نفتی در پیش گرفت، میتوان امتیازات بیشتری بدست آورد، میتوان

به سلطه مطلق آنها خاتمه داد. بویژه آنکه اگر تمام کشورهای نفت خیز که تقریباً ۹۰ درصد از ذخیره و تولید نفت جهان سرمایه داری را (بغیر از آمریکا و مکزیک) در اختیار دارند متحد عمل کنند نیروی عظیمی را در برابر کارتل بین المللی نفت بوجود می آورند و امکان موفقیت آنها در مبارزه با این کارتل با زهم بیشتری میشود. کشورهای نفت خیز وابسته با هم میالیم هم - مانند ایران - از یکطرف نمیتوانند خود را از همکاری با سایر کشورهای صادرکننده نفت کنار بکشند چون هم از نظر داخلی و هم از نظر بین المللی منفرد و بعنوان عامل امپریالیسم شناخته خواهند شد. روزنامه تایمز بزبان خاص خود این نکته را چنین بیان میکند: «... قشر سیاسی که صنایع نفت از زمان دکتر مصدق تا کنون با آنها کار میکند نامطمئن است و کشور با وجود تمام درآمد نفتش برای بدست آوردن پول مبارزه میکند و برای مدرنیزه کردن خود میکوشد. غیرمحمول است که سرکشی های سیاسی و یا گروه بندی های جدید و یا انقلاب صنعت نفت را متوقف سازد. ولی فاصله گرفتن ایران از همسایگان نفت خیزش ترمزی برای ایران بشمار میرود» (۱). از طرف دیگر آنها میکوشند با استفاده از این موقعیت تقاضاهای خود را به اربابان بقبولانند و تضاد موجود را بنفع خود حل کنند. نتیجه عینی این جریان گرفتن امتیاز از شرکت های نفتی و وادار کردن آنها به عقب نشینی است. بنابراین صرف تشکیل سازمانی از کشورهای صادرکننده نفت در برابر انحصارات نفتی - که برای اولین بار رخ داده - گام مثبتی است. ولی تردیدی نیست که هنوز نمیتوان اوپک را بعنوان یک سازمان مبارز ضد امپریالیستی تلقی کرد. علت آنها از یکسو قدرت عظیم انحصارات نفتی است که از هر چیزی کاری برای حفظ منافع خود روگردان نیستند و با وسائل مختلفه از تقلب در مسائل مالی گرفته تا انجام کودتا برای سرنگون ساختن دولت مخالف خود به تضعیف مبارزه ای که بوسیله اوپک از طرف کشورهای صادرکننده نفت آغاز شده دست زده اند و میزنند. از سوی دیگر ائتلاف سیاست و منافع دول عضو اوپک و بویژه روش سازشکارانه برخی از جمله ایران، اتحاد کشورهای صادرکننده نفت و در نتیجه وحدت عمل آنها را بر ضد کارتل بین المللی نفت تضعیف میکند و چه بسا از بین میرود. در واقع سرنوشت این مبارزه و سرنوشت اوپک بطور عمده وابسته بدرجه قاطعیت و اتحاد کشورهای صادرکننده نفت و دول عضو اوپک است.

شمر بخشی وجود و مبارزه سازمانی مانند اوپک نمیتوان از برخورد کارتل بین المللی نفت با اوپک نیز دریافت. قبل از هر چیزی باید دانست که شرکتهای صاحب امتیاز نفت در منطقه اوپک هنوز اوپک را بعنوان سازمانی که نمایندگن کشورهای صادرکننده نفت است برسمیت نشناخته اند. علیرغم آنکه اوپک نمایندگان را در چهار سال گذشته برای مذاکره با شرکتهای نفتی تعیین کرده، شرکتهای نفتی هیچگاه این نمایندگان را نمایندگن سازمانی بنام اوپک تلقی نکرده اند، بلکه مذاکرات همیشه جداگانه صورت گرفته و موافقتهای اخیر هم جداگانه بعمل آمده است. شرکتهای نفتی حتی حاضر نشده اند (به بهانه قانون ضد کارتل آمریکا) خودشان هم بطور دسته جمعی نمایندگن تعیین کنند تا با نمایندگن اوپک بعد از آنکه بپردازند. منتهی چون اعضا کنسرسیوم که طرف مذاکره با ایران بوده اند، در واقع همان شرکتهای هستند که در سایر کشورهای عضو اوپک نیز صاحب امتیاز نفت اند، توافق بین این دو زمینه اصلی (صرف نظر از جزئیات) برای توافق با سایر اعضا اوپک قرار گرفته است. هفته نامه انگلیسی اکونومیست در این زمینه مینویسد: «شرکتهای نفتی همیشه بدست از این که مستقیماً با اوپک بعنوان یک سازمان مذاکره کنند احتراز جستند، زیرا آنها نمیخواسته اند به اهمیت سازمانی، که میل دارند آنرا فقط جلسه ای برای بحث و دفتر مشاوره ای برای دولتهای نفتی بدانند، بیفزایند» (۲). گذشته از این شرکتهای نفتی با تمام قوا کوشیده اند و هنوز هم میکوشند که اوپک را بعنوان یک سازمان از بین ببرند و یا حداقل آنرا از اثر بخشی بپندارند. آنها بویژه تلاش خود را بر روی ایجاد اختلاف بین اعضای اوپک متمرکز کرده اند. روزنامه کیهان در همان آغاز تشکیل اوپک نوشت: «کمپانیهای بزرگ نفتی در عین حال که برای عدم تشکیل جلسه سازمان اوپک در تهران فعالیت میکردند خود مستقیماً و یا بطور غیرمستقیم با مقامات نفتی کشورهای صادرکننده نفت تماسهایی حاصل کردند» (۳). روزنامه اطلاعات در جریان مذاکرات نفت نوشت: «در حال حاضر شاید بنفع کمپانیهای نفتی است که مذاکرات را طولانی کرده و هر چه ممکن است اتخاذ تصمیم نهایی

(۱) تایمز مورخ ۱۸/۳/۱۹۶۱ (۲) اکونومیست مورخ ۱۰/۸/۱۹۶۲ (۳) کیهان مورخ ۲۳/۱/۱۳۲۹

رایه عقب بیندازند. ممکن است این سیاست یک قسمت به امید احتمالات آینده و یک قسمت هم بخاطر استفاده بیشتر کمپانیهای نفتی است. این تصور بعضی محافل نفتی وابسته به کمپانیهای نفتی وجود دارد که ممکن است عامل زمان موجب ایجاد تفرقه بین کشورهای عضو گردد و یا بنحوی این وضع ایجاد شود. (۱)

چنانکه خواهیم دید متاسفانه شرکتهای نفتی توانسته اند در این زمینه موفقتهای قابل ملاحظه ای بدست آورند.

موارد اختلاف چه بود ؟

اختلاف بین کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه با شرکتهای نفتی از همان چگونگی شزل بهای نفت خام آغاز شد. این کشورها و بعدا اوپک خواستار آن بودند که قیمت نفت خام بسطح قبل از اوت ۱۹۶۰ برگردد. آنها در عین حال خواهان نظارت بر تعیین قیمت نفت شدند تا بار دیگر در برابر شزل ناگهانی و بدون اطلاع بهای نفت و در نتیجه درآمد خود قرار نگیرند. در جریان کارفرانسهای متعدد اوپک بتدریج مسائل دیگری از قبیل بهره مالکانه، هزینه بازاریابی، چگونگی تقسیم درآمد نفت، تقلیل هزینه تولید نفت، جانشین ساختن کارشناسان خارجی با کارشناسان محلی، چگونگی حفظ منابع نفت و نظارت بر تولید نفت، حکمیت و مسائل فرعی دیگری که خاص هرکشور بود نیز مطرح گردید. ولی از میان همه این مسائل در مذاکرات نفت و در توافق بعدی ایران با کنسرسیوم نفت، توجه بر روی سه مسئله یعنی قیمت نفت، بهره مالکانه و هزینه بازاریابی متمرکز شد. به همین جهت ما هم همین سه موضوع را بررسی میکنیم.

علل تقلیل قیمت نفت

قیمت نفت شاید بخرنج ترین و سری ترین مسئله نفتی باشد. در واقع درست همین قیمت نفت است که منشاء اصلی غارت کشورهای صادرکننده نفت و سود شرکتهای نفتی بشمار میرود. در اینجا قصد آن نیست که به تحلیل عوامل تعیین کننده قیمت نفت و بازیهات و تقلباتی که در این زمینه صورت میگیرد، بپردازیم. برای اینکار یک کتاب لازم است. ما فقط این نکته را بررسی میکنیم که ادعاهای شرکتهای نفتی در تقلیل بهای نفت تا چه حد درست است و از این کاهشی چه کسی ضرر میکند و چه کسی نفع میبرد.

شرکتهای نفتی عوامل متعددی را برای شزل بهای نفت ذکر کردند. ولی در میان این عوامل آنها بویژه بر روی افزایش تولید نفت و اضافه عرضه بر تقاضا تکیه کردند و علت این افزایش عرضه را هم بطور عمد و نتیجه عرضه نفت شوروی بقیمتی کمتر از قیمت بین المللی وانمود ساختند.

قبل از هر چیز باید دانست که ادعای مبنی بر تعیین قیمت نفت به نسبت عرضه و تقاضا را ما بس خود صحت ندانیم. زیرا این ادعا فقط زمانی درست است که فروشندگان جداگانه و مستقل در برابر خریداران جداگانه و مستقل قرار بگیرند. آنوقت است که قانون عرضه و تقاضا بطور کامل عمل میکند. ولی در صنعت نفت اینطور نیست. در صنعت نفت بزرگترین انحصار جهانی وجود دارد. کارتل بین المللی نفت بیش از نود درصد ذخیره نفتی، در حدود ۶۰ درصد ظرفیت تصفیه نفت، در موسم کشتیهای نفتی و مهمترین لوله های حمل و نقل نفت را در اختیار دارد. کارتل بین المللی نفت هم تولید کننده و اصلی هم مصرف کننده و اصلی نفت است، هم فروشنده و اصلی هم خریدار اصلی نفت است (مقصود خریدار مصرف کننده عادی نیست). نتیجه اینکه کارتل بین المللی نفت بر بازار نفت تسلط کامل دارد. و در چنین بازاری عمل رقابت آزاد وجود ندارد تا عرضه و تقاضا تعیین کننده و اصلی قیمت نفت باشد. این قیمت همان قیمت انحصاری است که سود انحصاری را هم بهمراه میآورد. بنابراین نخستین ادعای کارتل بین المللی نفت در مورد عرضه و تقاضای نفت درست نیست. و اما دلیل اضافی دیگری هم که این ادعا را رد میکند اینست که نه فقط شرکتهای نفتی درست در همان موقعی که صحبت از عرضه زیاد نفت بود بر تولید نفت افزودند و مانند همیشه با فعالیت تب آلودی به جستجوی منابع و

(۱) اطلاعات مورخ ۱۳۴۱/۹/۱۱

امتیازات تازه نفت (از جمله در ایران) پرداختند، بلکه برای "جبران" تقلیل درآمد ناشی از تنزل بهای نفت پیمشهاد افزایش تولید نفت را میگردند. اگر عرضه بر تقاضا افزایش داشت و موجب تنزل بهای نفت شده به سود قاعد تا میبایست از تولید نفت کاسته شود و یا لااقل در همان سطح باقی بماند نه اینکه بدون کمتسرین توقف افزایش یابد!

در مورد اینکه رقابت نفت ارزان شوروی باعث تنزل بهای نفت شده است، باید گفت اول تنزل بهای نفت قبل از اینکه نفت شوروی بیابازر میاید، بارها رخ داده است. ثانیا با توجه بمقدار نفتی که اکنون شوروی بیابازر نفت جهان سرمایه داری عرضه میکند، این دلیل فقط بهانه و روپوشی برای مقاصد واقعی شرکت های نفتی قرار گرفته است. حتی اطلاعات که هنگام تنزل بهای نفت "سبب واقعی" تنزل بهای نفت را "دولت شوروی" دانسته و در نتیجه وی را "مانع پیشرفت برنامه های عمرانی" و "محرك" اشاعه فقر و بدبختی در مالکی شمرده بود که "کم و بیش بمعوائد نفت کشورشان تکیه دارند" (۱)، بعد انوشته که: "... دلیل این کمپانیها در زمینه رقابت نفت ارزان شوروی در بازارهای جهان موجه نیست چون شوروی فقط پنجم در صد نفت مورد احتیاج بازارهای نفتی جهان را تانامین میکند و پنج درصد در مقابل نود و پنج درصد قابل توجه نیست" (۲). از اینکه بگذریم باید دید که آیا واقعا آنطور که دستگاه تبلیغاتی کارتل بین المللی نفت در سراسر جهان وانمود میکند هر دو نفت شوروی به ویژه اگر ارزانتراز قیمت بین المللی نفت باشد، بضرر کشورهای صادرکننده نفت است؟ قبلا گفتیم که کارتل بین المللی نفت هم فروشنده و هم خریدار است و با تسلط انحصاری خود بر بازار نفت قیمت نفت را دیکته میکند. آیا اگر کسی موفق شود این تسلط انحصاری را در هم بشکند، رابطه مستقیم بین تولیدکننده و مصرف کننده واقعی (که در شرایط کنونی کارتل بین المللی نفت مانع آنست) برقرار کند و نفت را بمقتب مناسب در اختیار مصرف کننده بگذارد، کار بدی کرده است؟ مسلمانان. زیرا برای مصرف کننده واقعی و همچنین تولیدکننده این مناسبتترین شرایط است. يك لحظه فرض کنیم که جهان از وجود انحصارت نفتی خالی بود و تولیدکنندگان و مصرف کنندگان نفت میتوانستند در هر م بخشینند و بارعایت حقوق و منافع مقابل احتیاجات یکدیگر را بطرزی عاد لانه بر طرف سازند. در آنصورت دیگر این قلب و غارتی که تا کنون بر سر تعیین قیمت نفت وجود داشته از بین میرفت. بدینجهت کارتل بین المللی نفت که هیچگاه به غارتگری خود اعتراف نکرده و با تمام قوا برای ادامه آن میکوشد باید هم که با هر نیرویی که بخواهد تسلط انحصاری وی را در هم بشکند مخالف باشد و مبارزه برخیزد. ولی تازه بهای این مبارزه برای حفظ تسلط انحصاری را باز هم باید کشورهای صادرکننده نفت بپردازند. یعنی بفرض که برای رقابت با رقیب مجبور شوند قیمت نفت را تنزل دهند، معادل آنرا از سود انحصاری خود کم نمیکند، بلکه درآمد کشورهای صادرکننده نفت یعنی صاحبان واقعی نفت را تقلیل میدهند! و کارتل بین المللی نفت برعکس ادعای خود نه فقط با تنزل بهای نفت زیان نندید بلکه در این دوران برسود خود افزوده است (۳).

بدینسان از یکطرف دلائلی که شرکت های نفتی برای تنزل بهای نفت بیان میدارند درست نیست و از طرف دیگر در حالیکه کشورهای صادرکننده نفت از این جریان ضرر کرده اند، شرکت های نفتی سود هم برده اند. نتیجه اینکه بازی با قیمت نفت و نوسان آن، صرفنظر از عوامل فرعی دیگر بطور عمد نتیجه سیاست کارتل بین المللی نفت برای حفظ منافع سلاطین نفت است. آنکه در این جریان ضرر می بیند تولیدکننده و مصرف کننده واقعی است (۴). حتی روزنامه های وابسته برژیم هم در ضمن "جنگال نفت" نتوانستند این حقیقت را

(۱) اطلاعات مورخ ۱۳۳۹/۵/۲۲

(۲) اطلاعات مورخ ۱۳۴۰/۸/۷

(۳) امید ایران مورخ ۱۳۳۹/۶/۲۵ بنقل از ورلد پترولیوم ریویور و اطلاعات مورخ ۱۳۳۹/۵/۲۲

(۴) اینکه در هر مورد مشخص و از جمله در تنزل بهای نفت در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ چه عواملی وجه منافی بطور خاص دخال داشته اند، با توجه با اینکه این نکته بیش از هر چیز سری نگاهداشته میشود، هنوز دقیقا لااقل برنگارنده روشن نیست و بهمین جهت بخود اجازه نداد است که به بیان احتمالات بپردازد.

انکار کنند. از جمله روزنامه کیهان نوشت: "شرکتهای بزرگ نفتی فقط بمنظور افزایش منافع خود هر چند مدت یکبار قیمت نفت را در ریناد رصاد رکندند و پائین میبرند و اعتراضات کشورهای بزرگ نفتی کمترین تا "ثیبری در تصمیمات یکطرفه این کمپانیها ندارد و قیمت بین المللی نفت خام و نفت تصفیه شده دائماً چارنو سان میباشد" (۱). روزنامه اطلاعات هم نوشت: "۰۰۰ کتسر سیوم طبق مواد دیگر قرارداد (قرارداد کتسر - سیوم ب) موظف است قیمت واقعی روی مواد نفتی بگذارد نه اینکه روی تانهای و بازی کردن در رسیا مست نفت هر موقع بخواهد قیمت را بالا و پائین کند و منافع ملی ایران را در نظر نگیرد ۰۰۰ مملکت ایران بر اساس درآمد نفتی خود برنامه هائی طرح نموده، تعهداتی قبول کرده، پرداختهای رضامانت نموده، بدین ترتیب نمیتواند تابع نوساناتی باشد که کارتل های نفتی جهان هر روز بخواهند بر روی منافع خود انجام دهند و درآمد ماراد ستخوش این نوسانات سازند" (۲).

وامان تاج مذاکرات نفت برای بازگرداندن قیمت نفت بسطح قبل از اوت ۱۹۶۰ (که در واقع او پک بخاطر آن بوجود آمده بود) تقریباً هیچ بود. شرکتهای نفتی حتی یک گام هم در این زمینه عقب ننشستند و بهین جهت در "قرارداد الحاقی" هم اثری از تعهد ببا زگرداندن قیمت بسطح قبل از اوت ۱۹۶۰ در بین نیست. اقدامات او یک هم در این زمینه وهمچنین برای دخالت در تعیین و تثبیت قیمت نفت به "مشاوره و بحث ومطالعه" و مقداری هم وعده برای "اقدامات آینده" محدود مانده است. همین خود میرساند که کارتل بین المللی نفت اولاً تاجه حد در مسئله قیمت نفت حساسیت دارد. ثانیاً چقدر بویژه در این زمینه امر مقتدری است. ثالثاً علیرغم تمام جار و جنجال محافل حاکمه ایران درباره "موقفیت"، چگونه در مهمترین مسئله، یعنی تعیین قیمت نفت، ایران باشکست کامل رو برو شده است.

بهره مالکانه

نفت جز "سرمایه های" تلف شوند "محسوب میشود. یعنی سرانجام روزی خواهد رسید که چاه نفت خشک شود و بهره برداری از آن غیرممکن گردد. در نتیجه صاحب چنین سرمایه ای که در معرض خطر است دادن سرمایه خود قرارداد باید بتواند به توتیبی این ضرر را جبران کند. این سنت در صنعت نفت پیدا شده است که صاحب امتیاز نفت علاوه بر سهم سودی که باشکال مختلف به دارند نفت میدهد از مبلغی هم بنام "بهره مالکانه" یا "ارزش ذاتی" پرداخت میکند تا بدینوسیله تلف شدن سرمایه را جبران نماید.

در امریکا بابت بهره مالکانه از ۱۲/۵ تا ۲۵ درصد در ونزوئلا ۱۶ درصد بهای نفت به صاحب نفت پرداخت میشود (۳). در خاور میانه شرکتهای نفتی کلاه شرعی خاصی برای این امر درست کرده اند. بدین معنی که مثلاً در ایران ۱۲/۵ درصد بعنوان بهره مالکانه بطور مستقل احتساب و پرداخته میشود ولی بلافاصله آنچه از این بابت پرداخته شده از بدهی مالیاتی شرکتهای نفتی یعنی از ۵۰ درصدی که بابت مالیات بردرآمد از سود ویژه بدولت ایران داده میشود، کسر میگردد. نتیجه اینکه اگر قبول کنیم که بهره مالکانه بطور مستقل علاوه بر مالیات پرداخته میشود باید بپذیریم که سود ویژه نه بر اصل ۵۰-۵۰ بلکه به نسبت ۳۷/۵ درصد برای ایران و ۱۲/۵ درصد برای کتسر سیوم نفت تقسیم میگردد. و اگر قبول کنیم که اصل تقسیم بالمناصفه سود رعایت میشود، آنوقت دیگر بهره مالکانه ای پرداخت نمیکرد (۴). ملاحظه میشود که با همین "قلب ساده" ایران حداقل ده سال از دریافت ۱۲/۵ درصد بهره مالکانه محروم بوده است، در حالیکه شرکتهای نفتی این مبلغ را که بهیچوجه کم نیست به کیسه گشاد خود ریخته اند.

او یک پیشنهاد میکند که اولاً بهره مالکانه مستقل و علاوه بر مالیات بردرآمد پرداخته شود. ثانیاً بعداً حد اقل ۲۰ درصد بهای نفت باشد (۵). دولت ایران که ادعایش از این هم کمتر بود تقاضا داشت که

(۱) کیهان مورخ ۱۳۴۱/۲/۱۲

(۲) اطلاعات مورخ ۱۳۳۹/۵/۳۰

(۳) و (۴) و (۵) اطلاعات مورخ ۱۳۴۱/۷/۱۶

همان ۱۲/۵ درصدی که اکنون جزء ۵۰ درصد سهم ایران از بابت سود ویژه بحساب می‌آید، جدیداً پرداخت شود. (۱) و (۲)

پرداخت بهره مالکانه، اگر برای تمام کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه در نظر گرفته شود، پول کمی نیست. به همین جهت مانند قیمت نفت با مقاومت شدیدی شرکت‌های نفتی روبرو شد. ولی در این مسئله موقع شرکت‌های نفتی ضعیف تراز مسئله قیمت نفت بود. زیرا اولاً در آمریکا و اروپا مدت‌هاست بهره مالکانه پرداخته می‌شود. ادامه این تبعیض تقریباً غیرممکن بود. بویژه آنکه در جریان مذاکرات نفت اطلاعات جالبی چه از طرف اوپک و چه از جانب محافل ذینفع در پاره‌پاره‌های کلان شرکت‌های نفتی، بویژه "سود استثنائی" نفت خاورمیانه (۳) منتشر گردید که تقسیم ناعادلانه درآمد نفت را بین شرکت‌های نفتی و کشورهای صاحب نفت بطور انتکارناپذیری نشان میداد (۴). ثانیاً برخی از کشورهای دارنده نفت آشکارا از تجدیدنظر در قراردادها ی موجود سخن گفتند و بدین ترتیب نه فقط مسئله بهره مالکانه بلکه مسئله تقسیم سود را نیز مطرح کردند. ثالثاً در اوپک موضوع جلوگیری از صدور نفت در صورت عدم موافقت شرکت‌های نفتی با پیشنهادات اوپک مطرح شد. همه این عوامل و بویژه تهدید جلوگیری از صدور نفت یا بقبول اکونومیست "تهدید اقدامات یکجانبه" که قابل لمس تر بود (۵)، شرکت‌های نفتی را واداشت که در زمینه بهره مالکانه امتیازاتی بدهند. شرکت‌های نفتی در قرارداد الحاقی با ایران اصل پرداخت بهره مالکانه را پذیرفتند. ولی در مقابل در تعیین مالیات بزرگ سود ۸/۵ درصد تخفیف گرفتند (۶). بنابه پیشنهاد شرکت‌های نفتی قرار شد که بهره مالکانه بر اساس قیمت اعلام شده تعیین گردد. نتیجه اینکه اضافه درآمد ایران از بابت بهره مالکانه در سال ۱۹۶۵ بالغ بر ۴۰۰۰ سنت امریکائی در هر بشکه و در سال ۱۹۶۶ بالغ بر ۴۰۰۰ سنت در هر بشکه خواهد بود (۷). پس از سال ۱۹۶۶ دوباره در مورد چگونگی پرداخت بهره مالکانه مذاکره بعمل خواهد آمد. در حالیکه تقاضای اولیه اوپک این بود که بهره مالکانه در هر بشکه ۱۱/۵ سنت، بدین تخفیف مالیات و بلافاصله پس از پرداخت شود (۸). شرکت‌های نفتی حتی با آخرین پیشنهاد عراق مبنی بر اینکه بلافاصله برای هر بشکه ۵-۱ سنت

(۱) تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۸

(۲) در عربستان سعودی بهره مالکانه ۲۳ درصد است: اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲

(۳) اکونومیست مورخ ۱۹۶۳/۱/۱۲ و ۱۹۶۳/۹/۲۱ و اطلاعات مورخ ۱۳۴۰/۸/۷

(۴) یکی از کارهای جالب و مثبت اوپک این بود که به دوماً سه مشاور امریکائی و ایتالیائی ما موریت داد که در پاره درآمد شرکت‌های نفتی تحقیق کنند و اطلاعات لازم را در اختیار اوپک بگذارند. از این گزارش که فقط گوشه‌هایی از آن فاش شده معلوم میشود که بین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۰ شرکت‌های نفتی بین المللی در حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد اصل سرمایه‌ای را که در خاورمیانه بکارنداخته‌اند سود خالص داشته‌اند. و این مبلغی است که پس از کسر مالیات از کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه بدست آمده است (اطلاعات مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۴ و اکونومیست مورخ ۱۹۶۳/۱/۱۲). طرفی وزیر سابق نفت عربستان سعودی تخمین زده است که کشورهای خاورمیانه در اثر جریان تعیین بهای نفت ۳۸ درصد و نه ۵۰ درصد سود دریافت می‌دارند.

مجله امریکائی Petroleum Outlook حساب کرده است که سرمایه صادر در صنایع نفت خاورمیانه پس از یکسال استهلاک میشود. بعقیده پلی جانسون یکی از کارشناسان معروف نفت امریکا کشورهای خاورمیانه بیش از ۲۰ درصد مجموعه سودی که از نفت خاورمیانه حاصل میشود، بدست نمی‌آورند. (مجله International Affairs شماره ۱۰ سال ۱۹۶۲)

(۵) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۱/۲۵

(۱) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲

(۷) از صاحب‌وزیر دارائی در ۱۳۴۳/۱۰/۲۳، تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۶

(۸) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲

بابت بهره مالکانه پرداخته شود تا در سالهای بعد به ۱۲ سنت برسد مخالفت کردند. بهمین جهت عراق، اندونزی و ونزوئلا در کنفرانس جا کارتا پیشنهادات شرکت‌های نفتی را کافی ندانستند و بیان مخالفت کردند، در حالیکه ایران با قبول این پیشنهادات به کنفرانس آمد و بود (۱). بدینسان در همان حال که "قرارداد الحاقی" در زمینه بهره مالکانه امتیازاتی را در بردارد (برای سال ۱۹۶۵ در حدود ۲۲-۲۴ میلیون دلار اضافه درآمد)، در برابر آنچه که قبلاً تقاضا شد و پیشنهاداتی که عراق و اندونزی و ونزوئلا میکردند و روشی که این کشورها در برابر پیشنهادات شرکت‌های نفتی در پیش گرفتند، عقب‌نشینی و بالاتر از آن ایجاد شکاف در جنبه کشورهای صادرکننده نفت بشمار میرود.

هزینه بازاریابی

شرکت‌های عضو کنسرسیوم نفت سالانه در حدود ۶ میلیون دلار برای تبلیغات و بازاریابی خرج میکنند (۲). مجموع هزینه بازاریابی در تمام خاورمیانه ۱۲/۵ میلیون دلار است که جز کوچک‌ترین مخارج شرکت‌های نفتی محسوب میشود (۳). با اینهمه شرکت‌های نفتی حتی در این مخارج که از یکطرف جزئی بود و از طرف دیگر فقط پیروشنندگان نفت مربوط میشد کلاه گذاری میکردند. بدینمعنی که مثلاً در ایران نصف این مخارج را ایران و نصف دیگر را کنسرسیوم میبرد اخت (۴). اوپک خواهان حذف کامل این هزینه بود و بدینوسیله است لال میکرد که هزینه تبلیغات و بازاریابی بکشورهای صادرکننده نفت ارتباطی ندارد (۵). از آنجا که این تقاضا "کم اهمیت ترین" خواست اوپک بود (۶)، شرکت‌های نفتی با قبول آن موافقت کردند، ولی با اینهمه حاضر به حذف کامل هزینه بازاریابی برای کشورهای صادرکننده نفت نشدند، بلکه فقط آنرا تقلیل دادند. برای ایران این هزینه اکنون به نیم سنت در هر بشکه تقلیل یافته و از این بابت در سال ۱۹۶۵ مبلغ سه میلیون دلار برای ایران نفع خواهد داشت (۷). بدینسان در اینجایم با اینکه امتیاز کوچکی بدست آمده ولی باز به نسبت تقاضای اولیه اوپک عقب‌نشینی شده است.

نقش ایران در اوپک

دستگاه تبلیغاتی رژیم کودتاچه در دوران مذاکرات چهارساله نفت و چه اکنون که "قرارداد الحاقی" به تصویب رسیده و جنجال زیادی بر سر "نقش رهبری ایران در اوپک" و "موقعیت‌هایی" که بر اثر این "رهبری" بدست آمده بر پا کرده است. بررسی روش ایران در اوپک با مقایسه با روش سایر اعضای اوپک یکبار دیگر هم در روش‌های این دستگاه و هم ماهیت ضد ملی سیاست نفتی رژیم کودتا را افشای میکند. روش ایران را قبل از هر چیز باید بر پایه چگونگی برخورد و تلقی دولت ایران از اوپک و درسیاست نفتی وی در برابر شرکت‌های نفتی مشاهده کرد. سیاست نفتی رژیم کودتا در جهت مبارزه با شرکت‌های نفتی و قطع تسلط اقتصادی و سیاسی انحصارات نفتی در ایران نیست. حد اکثر کوشش ایران بدست آوردن امتیازات مالی و فنی در چارچوب حفظ تسلط انحصارات نفتی است. نظریه‌ای که اکنون زیانزد محافل حاکمه ایرانست و مبنی است بر اینکه گویاد بگرفت جنبه سیاسی خود را از دست داده و فقط جنبه اقتصادی دارد، بیان همین واقعیت است. دولت ایران کوشش کرده و میکند که اوپک را هم در همین جهت سوق دهد.

- (۱) آکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۱۲/۵
- (۲) تهران آکونومیست مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۲
- (۳) آکونومیست مورخ ۱۹۶۳/۱/۵
- (۴) تهران آکونومیست مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۲
- (۵) تهران آکونومیست مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۲
- (۶) آکونومیست مورخ ۱۹۶۳/۱/۵
- (۷) از سخنان هویدا وزیر ارای در مجلس در ۱۳۴۳/۱۰/۲۲، اطلاعات مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۸

روزنامه پیغام امروز که در باره مسائل نفتی اظهار نظرهای خاصی میکند در ارتباط با تشکیل کنفرانس نفتی کشورهای عربی در سال گذشته این نکته را چنین تأیید میکند: «... بوضوح احساس میشود که قاهره قصد دارد حتی یک صف بندی سیاسی در برابر اوپک که یک سازمان فنی و اقتصادی است و از پیرویه سیاست عاری است ترتیب دهد. چرا که اوپک در مجراهای سیاسی تا امروز نخلتید است و سعی کشورهای بانی اوپک و خاصه ایران آنست که اوپک در آینده هم بدامن سیاست نخلتید و یک سازمان فنی و اقتصادی باقی بماند» (۱). همین برخورد تعیین کننده در روش ایران در اوپک و در تمام مذاکرات نفتی چهار سال گذشته بوده است. ایران همیشه کوشیده است که از راه «مذاکرات دوستانه» با شرکتهای نفتی به تقاضاهای محدود خود برسد. در حالیکه کشورهایمانند عراق، ونزوئلا و اندونزی خواهان اقدامات قاطع و حتی یکطرفه در برابر شرکتهای نفتی بود. محافل حاکمه ایران انتخاب نمایند. ایران رادرسه سال اول تأسیس اوپک به دبیرکلی این سازمان و انتخاب نمایند. ایران را برای مذاکره با شرکتهای نفتی نشانه ای از «نفوذ و اعتبار و قدرت» ایران قلمداد میکنند و خیلی به آن میبالند. در حالیکه علت واقعی آن بود که اعضای اوپک از «روابط حسنه» و بزبان واقعی از تسلط و نفوذ شرکتهای نفتی در رژیم کنونی ایران خبر داشتند و نمایند. ایران و عربستان را بد انجهت انتخاب کردند که شاید شرکتهای نفتی در برابر «دوستان» خود روش نرمتری را در پیش گیرند. مجله معتبر Middle Eastern Affairs این حقیقت را چنین تأیید میکند: «ظاهراً بعلمت آنکه دولت های ایران و عربستان روابط خوبی با شرکتهای صاحب امتیاز خود دارند، اوپک تصمیم گرفت که این دولت ها مذاکرات با شرکتهای خود را در باره مسائل مورد بحث کنفرانس انجام دهند» (۲). این مدح شایسته نام است. ولی اگر کسی در چنین مذاکراتی روش قاطع و مستقل نداشته باشد و با روح مبارزه با غارتگری و تسلط انحصارات نفتی بامیدان نرود، بلکه بخواهد در واقع گدائی کند و یا تقاضاهای خود را با التماس بقبولاند، آنوقت نتیجه حتماً درخشان نخواهد بود. همین طور هم شد. نمایند. ایران در مذاکرات با شرکتهای نفتی آنقدر رکنی، مسعوی و روح سازشکارانه نشان داد که مستقیم و غیرمستقیم در اوپک مورد انتقاد قرار گرفت. شیخ عبدالعزیز طریقی (۳) وزیر سابق نفت عربستان سعودی در کنفرانس نفت کشورهای عربی (معهقده در ۱۹۶۳ در ریروت) آشکارا از «مذاکرات طولانی با شرکتهای نفتی انتقاد کرد» (۴). اکونومیست لندن حتی انتقاد طریقی را که «کوشش اوپک را برای وارد کردن شرکتهای مذکره ناشایسته» میدانست «انعکاسی از عقیده اعراب» تلقی کرد و اوپک را «موتوجه آن نمود» (۵). درست بهمین جهت بود که در کنفرانس ریاض اوپک هیئت سه نفری را مأمور مذاکره با شرکتهای نفتی کرد و در این هیئت نمایند. عراق را که روش قاطع تر و مستقل تری داشت انتخاب نمودند. ثانیاً بجای نمایند. ایران، نمایند. عراق را به دبیرکلی اوپک برگزیدند. این تغییرات خود بهترین دلیل آن بود که نمایند. ایران نتوانسته است خواسته های اوپک را عملی سازد و روشی را که شایسته یک کشور مستقل صاحب نفت است در پیش گیرد. علاوه بر این دولت ایران همیشه طرفدار سازشکارانه ترین پیشنهادها بوده و اگر نتوانسته است زود تریه سازش با شرکتهای نفتی و انعقاد «قرارداد الحاقی» موفق شود، در واقع از تسریس افکار عمومی در داخل و خارج و برای منفرد نشدن در داخل اوپک بوده است (۶). اگر «رهبری» از ایران در کار بوده برای هدایت بطرف سازش بوده است. روزنامه Oil and Gas Journal یکی از ارگانهای نفتی در جریسان مذاکرات نفت نوشت: «باهدایت ایران سازمان کشورهای صادرکننده نفت و شرکتهای

(۱) پیغام امروز بنقل از خواننده نیما مورخ ۱۳۴۳/۵/۲۴

(۲) Middle Eastern Affairs، نیویورک شماره اوت - سپتامبر ۱۹۶۳

(۳) شیخ عبدالعزیز طریقی ظاهراً بعلمت همین روش قاطع خود و انتقاد است شدیدی که از شرکتهای نفتی، دولت آمریکا و انگلیس و اوپک کرد از بیست وزارت نفت عربستان سعودی برکنار شد.

(۴) اکونومیست ۹ نوامبر ۱۹۶۳

(۵) اکونومیست مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۶۳

(۶) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲

نفتی بسوی يك سازش مفید برای تسویه كردن حقوق مالكانه نزد يك میشوند. ۰۰۰" (۱). در حالیکه آخرین پیشنهادات شرکتهای نفتی در کنفرانس ریاض مورد قبول اعضای اوپک قرار نگرفت و "بعضی از اعضای اوپک مانند ونزوئلا و اندونزی نسبت به پیشنهاد های اخیر کمپانیها سختگیری نشان میدادند (۲) و "عبد العزیز طرکی وزیر نفت عراق پیشنهادات شرکتها را با تحقیر کرد" (۳)، دولت ایران بیش از هر عضو دیگری در اوپک روی موافقت با این پیشنهادها نشان داد (۴) و حتی "ماهها" بود که "با پیشنهاد شرکتها در مورد بهره مالکانه موافقت" بود (۵). این اختلاف روش و سیاست سرانجام در آخرین کنفرانس اوپک منعقد در جاکارتا کسلا ملا آشکار شد. نمایندگان عراق و اندونزی و ونزوئلا اولاً پیشنهاد های مالی شرکتهای نفتی را در بر سر آوردن خواستههای اوپک کافی ندانستند. ثانیاً جنبه غیرمالی آنرا تجاوز بحق حاکمیت خود شمرند، و در نتیجه آنها را مورد تلقی کردند (۶). ولی عربستان، قطر و کویت به "رهبری" ایران این پیشنهادات را قبول کردند. و از آنجا که بعلت وجود این اختلاف اساسی کنفرانس موفق بصدور قطعنامه مشترکی در این زمینه نشد (۷)، این بار هر یک از کشورهای عضو اوپک مستقلاً با شرکتهای نفتی مربوطه خود وارد مذاکره شد (۸). و نتیجه ایمن مذاکره مستقل در مورد ایران همان "قرارداد الحاقی" است (۹). تازه موافقت شرکتهای نفتی با ایران به این دلیل انجام گرفت که بقول اکونومیست "همه به بیند این موافقت اول با ایران - نزد یکترین عضو اوپک (به شرکتهای نفتی) انجام گرفته است" (۱۰). علاوه بر این شرکتها امیدوارند که از این تاکتیک نتیجه دیگری هم بگیرند یعنی که "آنها با اوپک معامله نمیکند بلکه جداگانه معامله میکنند تا به بعضی از کشورهای نشان دهند که با معامله جداگانه ممکن است نفع ببرند" (۱۱). بسخن دیگر شرکتهای نفتی به اعضای اوپک بویژه به آنها که خواستار روش قاطع تر و امتیاز بیشتر هستند میفهمانند که اگر از در سازش - البته با پیشنهاد های شرکتهای نفتی - در آیند، از مبارزه متحد بوسیله سازمان اوپک دست بردارند و با حفظ تسلط شرکتهای نفتی مخالفتی نداشته باشند، ممکن است از سهم غارتی که ای هم نصیب آنها شود، بدینسان ایران نه فقط در جناح ارتجاعی سازشکار اوپک قرار داشته، بلکه بنابراین ماهیت ارتجاعی و روش سازشکارانه اولین ضربه سنگین را به موجودیت اوپک وارد ساخته است. چنین است ماهیت "رهبری" و "موقفیت" ایران در اوپک.

نقش شاه در مذاکرات نفت

دستگاه تبلیغاتی رژیم کودتا وقتی از نقش "رهبری" ایران در اوپک سخن میگوید و در باره "موقفیتها" سروصدای میندازد، "طبق معمول" فراموش نمیکند که "رهبری" را به شخص شاه نسبت بدهد و "موقفیتها" را مروهون این "رهبری" بدانند. نمایندگان ایران در مذاکرات نفت بارها درباره اینکه "شخص اعلیحضرت" مذاکرات را از "بن بست" نجات دادند سخن گفته اند. در واقع هم شاه نه فقط بدلیل اینکه امر مطلق است در مسئله مهمی مانند نفت کاملاً وارد بوده بلکه بعنوان دلال نفت و کسی که رژیم خود را در درجه اول مدیون انحصارات نفتی میدانند نقش خاص و جداگانه ای هم بر عهده داشته است. در مطبوعات

(۱) Oil und Gas Journal بنقل از تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۳/۷/۱۸

(۲) مجله خواندنیها مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۱۲ (۳) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۱/۴

(۴) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲ (۵) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۱۲/۵

(۶) تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۱۲ و اکونومیست مورخ ۱۹۶۵/۱/۲

(۷) تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۱۲

(۸) از مصاحبه وزیر دارایی در ۱۳۴۳/۱۰/۲۳ تهران اکونومیست مورخ ۱۳۴۳/۱۰/۲۶

(۹) بقرار اطلاع روزنامه ها حتی در مجلس کویت هم (که شبیه مجلس ایران است) طرح قرارداد نفت (شبیه قرارداد الحاقی) موجب سروصدای فراوان شده و بهمین جهت تصویب آن بتعویق افتاده است. اما مجلس ایران در "یک جلسه" قراردادی باین اهمیت را بدون اینکه "نمایندگان" از آن سردرآوردند "به اتفاق آراء" تصویب کرد!

(۱۰) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲ (۱۱) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۱/۲۵

البته در باره این نقش اخیر صحبتی نیست. ولی د و خیر به اندازه کافی در این زمینه گویاست. نخست آنکه درست در همان آغاز بروز اختلاف در مسئله نفت، مجله تهران صحر ضمن خبری از "ما مهریت مهید فرستاد" مخصوص در باره شاهنشاهی به اروپا و آمریکا (۱) در مسئله نفت سخن گفت. سپس هفته نامه اکونومیست خبر مهمتری را منتشر کرد مبنی بر اینکه آخرین پیشنهادات شرکت‌های نفتی در واقع ۰۰۰ به رضای فلاح داده شد که به نمایندگی شاه عمل میکرد و نقش او در مذاکرات اخیر پیش از آن بود که در ظاهر به بروز آن اجازه داده میشد (۲). با توجه به آنچه که در باره نقش ایران در اوپک گفته شد روشن است که شاه چگونه مذاکرات را "رهبری کرد"، چطور مذاکرات را از "بن بست" نجات داد و بچه ترتیب به "موفقیت" رسید. است. در واقع هم آنجا که پای خیانت بمصالح ملی ایران بمیان بیاید عجیب است که شاه نقشی - و نقش درجه اولی نداشته باشد. تاریخ چهار ساله اوپک، مذاکرات چهار ساله نفت و قرارداد الحاقی یار د یگراین حقیقت را بشوهرت رساند.

ارزیابی قرارداد الحاقی

معمولاً وقتی سخن از گرفتن امتیاز، چه مالی و چه غیر مالی، از شرکت‌های نفتی بمیان می‌آید (چیزی که محافل حاکمه آنرا "استیفای حقوق ملت ایران" می‌نامند) محافل حاکمه ایران نیروهای ملی و مترقی را متمم به منفی بانی و خرابکاری میکنند و ادعا دارند که گویا این نیروها با گرفتن هرگونه امتیازی مخالفتند. این افتراضی بیش نیست. مانه فقط با گرفتن امتیاز مخالف نیستیم بلکه برای بدست آوردن آن مبارزه میکنیم. فقط فرق ما با محافل حاکمه ایران اینست که - و این فرق اساسی است - ما اولاً خواهان قطع تسلط اقتصادی و سیاسی انحصارات نفتی بر منابع نفتی ایران هستیم. ثانیاً هر امتیازی را که در جریان مبارزه با شرکت‌های نفتی بدست می‌آوریم بمعنوان اهرمی برای نیل به این هدف اصلی بکار میبریم. ثالثاً امتیازات بدست آمده را برای بهبود وضع اقتصادی ایران، در جهت تأمین استقلال اقتصادی و سیاسی ایران مورد استفاده قرار میدهیم. در حالیکه رژیم کودتاه فقط قصد از بین بردن تسلط اقتصادی و سیاسی انحصارات نفتی را ندارد، بلکه با دادن امتیازات جدید نفت به تحکیم و توسعه این تسلط بیش از پیش کمک میکند. و اما در مورد گرفتن امتیاز همیشه باید دید که این امتیاز درجه شرايطی و با چه قیمتی بدست آمده و در چه راهی بکار میرود. آیا در شرايطی که عراق، اندونزی و ونزوئلا در برابر فروش سازشکارانه دولت ایران خواستار فروش قاطع تر و حتی اقدامات یکجانبه هستند، در زمانیکه همین کشورهای پیشنهادات مورد قبول ایران را "نامناسب و ناکافی" میدانند و آنرا رد میکنند، هنگامیکه برخی از کشورهای صادرکننده نفت از مبارزات متحد تر و حتی از تشکیل کارتل در برابر شرکت‌های صاحب امتیاز نفت سخن میگویند (۳)، آیا امضا قرارداد جداگانه ایران با شرکت های نفتی سازش، تسلیم، نفاق افکنی و خیانت نیست؟ صحبت بر سر این نیست که چند میلیون دلار بر درآمد نفت ایران افزوده شده است. مسئله اساسی اینست که با تصویب "قرارداد الحاقی" در واقع قرارداد با کنسرسیوم نفت مجدداً مورد تأیید قرار گرفته است. همان قراردادی که ملت ایران هیچگاه آنرا برسمیت نشناخته است و نمی‌شناسد. همان قراردادی که حتی عاقد پیش آنرا "ایدآل" نمی‌دانند. در شرايطی که بفاصله کوتاهی پس از انعقاد قرارداد الحاقی، اندونزی صنایع نفت خود را ملی میکند و به تسلط انحصارات نفتی در کشور خود پایان میدهد، تصویب قرارداد الحاقی که چیزی جز تحکیم تسلط انحصارات نفتی از راه قرارداد کنسرسیوم، ادامه غارت بزرگترین ثروت ملی ایران و تشدید وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به امپریالیسم نیست، ادامه خیانت و خیانت مجددی است. تازه این پولی که بدست می‌آید (و کسسی با افزایش درآمد نفت ایران مخالف نیست) چه نفعی بمردم ایران رسانده است؟ در این مورد کافست فقط بمصرف بیش از دو میلیار د دلار درآمد نفت طی ده سال گذشته بنگریم تا معلوم شود که درآمد نفت با يك دست گرفته و بادست دیگر بخارتگران خارجی و داخلی باز پس داده میشود. بر همین اساس است که ما معتقدیم

(۲) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴/۸/۲۲

(۱) تهران صحر مورخ ۱۳۳۹/۷/۸

(۳) تهران صحر مورخ ۱۳۳۹/۷/۸

شرط اصلی برای استفاده از منابع نفت ایران بنفع ملت ایران وجود يك حکومت ملی است . زیرا يك حکومت ملی که در راه تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و بهبود زندگی مردم میکوشد بر حسب شرایط مشخص و با استفاده از امکانات موجود میتواند یا یکبارہ و یا قدم بقدم از سلطه انحصارات نفتی بکاهد تا سرانجام بنفوس آنها بطور قطع خاتمه دهد . ولی يك حکومت دست نشانده وابستگی اش به امپریالیسم ، علیرغم تمام امتیازات بدست آمده ، حفظ میشود ، آنچنان وابستگی که منشأ اصلی تمام بدبختیهای مردم میهن ماست .
اوپك درگذشته و درآینده

همانطور که در آغاز گفتیم تشکیل اوپك بخودی خود گام مثبتی است . با تشکیل اوپك این امید پیدا شد که کشورهای صادرکننده نفت متحد ابعاد بیشتری های شرکت های نفتی دست بزنند . شرایط کنونی بین المللی پیروزی چنین مبارزه ای را هر روز بیش از روز پیش امکان پذیر میسازد . در واقع اگر این کشورها که ۹۰ درصد ذخیره نفتی را در اختیار دارند و ۸۵ درصد بازرگانی نفت را در جهان سرمایه داری میتوانند در اختیار داشته باشند (۱) تصمیم بمبارزه قاطع و متحدی بر ضد شرکت های نفتی بگیرند ، مشکل است بتوان تصور کرد که کارتل بین المللی نفت با همه قدرتی که هنوز هم از آن برخوردار است قادر بمقابله با آن باشد . ولی متأسفانه درگذشته اوپك نتوانسته است این انتظار را برآورده سازد و بهمین جهت مورد انتقادات بحال و فراوانی چه در داخل اوپك و چه در خارج از آن قرار گرفته است . وابستگی برخی از کشورهای اوپك با امپریالیسم ، سیاست سازشکارانه و متزلزل برخی دیگر ، همراه با تحریکات گوناگونی که از جانب کارتل بین المللی بر ضد اوپك و بویژه آن عده از اعضای اوپك که روش قاطع و مستقلی دارند ، صورت میگردد ، اوپك را دچار بحران کرده است . این بحران با انعقاد قرارداد جدی اگانه ایران با شرکت های نفتی و مخالفت عراق ، اندونزی و ونزوئلا با پیشنهاداتی که اساس این قرارداد است ، اینک به اوج خود رسیده است . صحبت بر سر آنست که آیا اوپك منحل شود و یا بیک سازمان " مشورتی " غیر موثر درآید و یا اینکه بسازمانی برای مبارزه متشکل تر ، متحد تر و قاطع تر تبدیل گردد . سرنوشت این مبارزه و این سازمان هم مانند بسیاری از مسائل کلیدی عصر ما وابسته به تناسب قوا در صحنه بین المللی و مبارزه خلفهاد در داخل هرکشور است . ولی در يك نکته تردیدی نباید داشت و آن اینست که در هر حال مبارزه خلفها بر ضد امپریالیسم شدت میگردد و تناسب قوا بسود نیروهای ترقیخواه افزایش می یابد . بدینجهت حتی اگر اوپك از بین هم برود ، باز اشکال دیگری از مبارزه بر ضد غارتگری و تسلط شوم انحصارات نفتی پیدا خواهد شد تا این مبارزه را بسر انجام قطعی خود برساند . يك وزیر نفت خاورمیانه چند ماه پیش بیکی از نمایندگان شرکت های رمد اکران نفت گفت : « شما ممکن است بتوانید اوپك را از بین ببرید . اگر شما اینکار را بکنید تضمین خواهیم کرد که طی چند سال اوپك قویتری بوجود بیاید که هدفش پایان دادن به تسلط شرکت های رمد خاورمیانه باشد » (۲) . این حقیقت بیان درونمای مبارزه بر ضد تسلط شرکت های نفتی است .

فروردین ماه ۱۳۴۴

(۱) تهران مصور مورخ ۱۳۳۹ / ۸ / ۸

(۲) اکونومیست مورخ ۱۹۶۴ / ۸ / ۲۲

دستگاه اداری کشور ما

I - وجوه مشخصه دستگاه اداری کشور ما

- ۱- ضد خلقی
- ۲- ضد دموکراتیک
- ۳- تعویذ افراطی

II - معایب اساسی دستگاه اداری کشور ما

- ۱- تورم اداری
- ۲- تبعیض
- ۳- بروکراسی و هرج و مرج
- ۴- ارتشاه

III - اقدامات رژیم برای اصلاح اداری

- ۱- "بهارزه با فساد"
- ۲- تدابیر در سطح استانها و شهرستانها
- ۳- قانون استخدام کشوری
- ۴- تدابیر دیگر

IV - نتیجه

میهن مادر کناریک تحول انقلابی اجتماعی و پایداری آن احتیاج بیک تحول عمقی در دستگاه اداری دارد. رژیم کودتا مدعی اصلاح دستگاه دولتی و اجرای "انقلاب اداری" است. باید دید دستگاه اداری ایران بر چه شالوده ای قرار گرفته و وجوه مشخصه آن کدامست. باید دید چه عیوب اساسی سرپای آنرا فرا گرفته، ریشه ها و علل وضع موجود در کجاست. باید دید دولت شاه در این زمینه چه اقداماتی میکند، این اقدامات تا چه حد عمقی و تدابیر رژیم تا چه اندازه نافذ و موثر است. و در ضمن میتوان گفت که برای ایجاد یک تحول بنیادی در دستگاه اداری چه باید کرد و راه واقعی رفع معایب و تواقص کدامست.

۱- دستگاهی ضد خلقی

یکی از وجوه مشخصه اساسی دستگاه کنونی دولتی و شالوده های اصلی آن اینست که دستگاه مزبور وسیله ایست در دست هیئت حاکمه و در راس آن شاه • رژیم موجود دستگاه اداری را بشتره یکی از اسلحه های موثر و برنده خود برای حفظ منافع و امتیازات خویش، برای ارباب و اسکات مردم، برای اجرای سیاستی در اساس ضد ملی و مخرب و گاه با پیرایه تغییراتی سطحی و عوام فریبانه بکار میرود • سران رژیم همواره سعی میکنند در تبلیغات خود دستگاه اداری را بعنوان سازمانی خارج و مافوق طبقات و قشرها و منافع آنها جلوه گر سازند • آنها این امر را که اکثریت کارمندان از مستمندترین اقشار مردم میهن ماهستند مستسک قرار داده ادعا میکنند که دستگاه دولتی معرفت و باطن طبقات استعمارگر نیست زیرا که در آن انبوهی کارمند ستم کشیده خدمت میکنند • برخی دیگر از سخنگویان رژیم مجموع کارمندان را در مقابل مردم قرار میدهند و از دست هزارگرگ در برابر بیست ملبون گو سفند صحبت میکنند • در حقیقت دستگاه اداری - بعلمت سیاستی که اجرا میکند و سازمان فرمادند هی که چرخهایش را میگرداند - چیزی نیست جز دستگاهی در خدمت رژیم استبدادی و استعماری • کارمندان بقول بیسمارک صدراعظم معروف آلمان مانند عضور کستر هستند خواه سازاول را بزنند یا د و م را • آنها هیچ وجه موثر و مستقل نیستند • آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد مخلصت دستگاه را تعیین میکند سیاستی است که مأمور اجرای آنست، هدفی است که مأمور تأمین آنست • در ادامه تشبیه بیسمارک میتوان گفت حساب نوازنده عضور کستر تا ملا از حساب آهنگساز رهبر ارکستر جداست • تعیین کننده اینها هستند نه آنها، اگر چه نوازنده ترانه ای را که بر دل نشیند و رهبری توانا و زبردست اجرایش نند با مهارتی بیشتر، احساسی عمیقتر و شکرتمی مؤثرتر خواهد نواخت • اساسی است که زمامداران ایران اعمال کرده اند، آهنگی که استعمارگران و چپا و لگران داخلی ساخته و برهبری اعمال هیئت حاکمه اجرا کرده اند بقدری شوم و مشمززکننده بوده که در طول زمان نوازندگان حتی امکان حفظ وزنهای تناسب ترانه ها و ضرب نغمه ها را هم از دست داده اند و نواختن آهنگ جدیدی، از همان آهنگسازان با همین نوازندگان، بسی دشوار مینماید • صریحتر بگوئیم: در جریان اجرای سیاست این هیئت حاکمه، دستگاه اداری ایران طی سالهای موجودیت خود آنچنان گرد گرفته، فاسد و زنگ زده شده که نه تنها نارضایتی مردم را برانگیخته بلکه موجب شده که دولت و سخنگویان رژیم نیز به پوسیدگی آن اعتراف کنند • بخصوص از موقعی که تحت فشار شرایط داخلی و برخی توصیه های خارجی رژیم شاه در صد در صد تحکیم وضع خویش و تثبیت ارتجاعی رژیم کودتای برآمد و با این منظور با اقدامات نیم بند و ناقص رفرمیستی همراه با جبار و جنجال تبلیغاتی دست زد زنگ زدگی و فرسودگی دستگاه اداری بشکل نامعنی در راه اجرای همین هدفهای او خود نمائی میکند • این تشعاعلت اعتراف سران رژیم بفساد و نارسائیهها و معایب دستگاه اداری و تشعاعلت جستجوی راه چاره ای از طرف آنان بخاطر برآوردن این سلاح اجرایی سیاست خویش است •

۲- دستگاهی ضد دموکراتیک

خصوصیت دیگر دستگاه اداری جنبه ضد دموکراتیک آنست • آنچه در این دستگاه بحساب نیاید نظر مردم، نظارت مردم، منافع مردم است • جنبه ضد دموکراتیک دستگاه اداری مستقیماً ناشی از خصیصه استبدادی و دیکتاتوری رژیم موجود است • دستگاه اداری بنه خود یکی از وسائل سلب آزادیهای اولیه از مردم است و همه حقوقشها و وظائف رژیم را منعکس میکند • هم سیاستی که دستگاه اداری مچری آنست و هم سازمان فرمادند هی این دستگاه یکی از مردم بیگانه اند • هر د و عناصری هستند در خدمت رژیم کودتای سلطنت مطلقه • لگد مال کردن حقوق آزادیهای مردم بپسود رژیم مطلقه و استبدادی شاه از خصوصیات رژیم موجود است • تحلیلی که در رتزه های مطروحه در پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده ایران (تابستان ۱۳۳۹) بعمل

آمده تصویر جامعی از این وضع را مجسم میکند: « شاه برخلاف اصول مسلم قانون اساسی در امرود ولت دخالت میکند، راه‌ساده رکنیه مسائل مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لشگری و کشوری تصمیم میگیرد و عمل میکند. مجلس شورای ملی و سنایات معطله ای تهدیل گردیده است. نخست وزیران و وزیران رسد ستورها و او امرشاه را در مقابل مجلسین بعنوان دلیل اعمال و اقدامات خود مطرح میکنند و فقط اجرای فرامین شاه را وظیفه خود میدانند و پس کنترل پارلمانی، مسئولیت وزیران در مقابل مجلسین واصل عدم مداخله شاه در امرود ولتی . . . تعطیل شده و جای خود را بر رژیم حکومت فردی و مطلقه شاه سپرده است.» پنج سال از این تحلیل میگذرد. رژیم شیوه های کار خود را متنوع کرده و بیش از دو سال است "انقلاب" کرده ولی خصوصیات فوق همچنان با قدرت هرچه تمامتر بجای خود باقیست. در تزه های پلنوم یازدهم (چهارم) کمیته مرکزی حزب توده ای سران استبداد سلطنتی و کنترل شاه از قوای سگانه از مظاهر جنبه ضد موکراتیک رژیم و تکیه به تهور ازشیوه های اساسی کار آن تعریف شده است. در پس نمای دروغین "موکراسی" که اسلوب جمعیت بازی و حزب سازی از مظاهر آنست تنها سرنیزه و شلاق سازمان امنیت حکمرواست. در دستگاه اداری این خصیصه اساسی ماهیت رژیم با شکل گوناگون منعکس میشود.

برای تهدیل در دستگاه اداری بیک دستگاه موکراتیک باید اصل نظارت مردم و انتخابی بودن ارگانها مجری گرد و سرنوشته مردم بدست خودشان سپرده شود. دستگاه اداری تا خلقی و موکراتیک نشود یعنی منعکس کننده آرمانها و منافع توده های زحمتکش و وسیله اجرای یک سیاست ملی و موکراتیک نباشد نمیتواند بدستگاهی کاربر، متحرک، صالح و فعال و شریکش بدل گردد. باید همه وسائل و محملهای سیاسی و اجتماعی طبق مشخصات و شرایط کشوری و منطقه ای برای تأمین کنترل مردم برد دستگاه دولتی فراهم آید. لازم بتذکر نیست که برخی ادعاهای مسخره سران رژیم پیرامون سپردن کار مردم بمردم، علاوه بر تقویت سرمایه داران و وابسته با مپریالیسم، در حقیقت بمعنای سلب برخی مسئولیت های اساسی دولت در زمینه رشد اقتصاد و تأمین فرهنگ و بهداشت است و کوچکترین وجه تقابلی با اجرای اصول موکراسی در امرود اداری و حکومت مردم بمردم ندارد.

۳- دستگاهی با تمرکز افراطی

تمرکز افراطی از وجوه مشخصه سیستم اداری کنونی است. یک شبکه بیروکراتیک مبتنی بر تمرکز کارها در مرکز، در وزارتخانه های مرکزی یعنی مبتنی بر فعال مایشائی سازمان مرکزی دولت، تحت نظر وراختیار شاه، همه امرود تهران و اغلب دربار شاه حل و فصل میکند. مردم نواحی مختلف کمترین قدرتی برای فیصله بخشیدن با مرن ناحیه خود ندارند. نماینده مرکز، نماینده دولت و شاه در نواحی مختلف یعنی استانداران در عملی مظهر مایل قدرت مرکز و اجرا کنند در ستورات و تصمیمات آن هستند.

یکی از نتایج این تمرکز اکید بسط بیروکراسی فوق العاده در دستگاه دولتی است که عملا قدرت مرکزی را در حل مسائل مربوط با ستانها و شهرستانها فلج میکند و موجب اختلال امر اقتصاد و اجتماعی این نواحی میگردد. روزنامه پیغام امروز در سرمقاله ای مینویسد: «دولت در شهرستانها برای مردم یک قسوه قاهره و مطلق العنان و بی منطقی است و امید بستن به ترونوع همکاری مشترک بین مردم و دولت در شهرستانها امید عبث و بی حاصلی است، خود فریفتن است» (۲۸ آذرماه ۱۳۴۲).

یک نتیجه دیگر این تمرکز اکید تشدید عقب ماندگی ایالات مختلفه و در افتاد است؛ بنحوی که هم اکنون در مقابل یک پایتخت متورم و پراز زرق و برق ظاهری رفته رفته شهرستانهای کشور بدل به پورانه ای میشوند. آمار نشان میدهد که اگر مثلاً از نظر توزیع سرمایه گذاری برای هر هزار نفر ساکنین تهران ۸۲۰۶۰۰ ریال سرمایه گذاری شده، این رقم برای هر هزار نفر ساکنین آذربایجان ۱۰۰۶۰۰ ریال یعنی قریب به هشت برابر کمتر و برای هر هزار نفر از مردم کرمانشاه و کردستان ۴۳۷۰۰۰ ریال یعنی قریب به ۱۹ برابر کمتر و برای هر هزار نفر مردم بلوچستان فقط ۱۳۳ هزار ریال یعنی قریب ۶۲ برابر کمتر از تهران بوده است. بهمان

نسبت تهران دارای ۲۴۸ قوه اسب موتوری است در حالیکه در آذربایجان ۱۴، در کردستان و کرمانشا ۸۷ در کرمان ۱۴/۵ و در بلوچستان ۱۱ قوه اسب وجود دارد. یعنی از نظر قوه موتوری نیز آذربایجان ۱۷ برابر، کردستان ۲۰ برابر، کرمان ۱۷ برابر و بلوچستان ۲۲ برابر عقب افتاده تر از تهران است. اینها آمار نیست که در سال ۱۳۳۹ وزارت صنایع و معادن وقت کشور منتشر ساخت و بخوشی نشان میدهند که سیستم فوق العاد و متمرکز دولتی چه عواقبی بضر استانها و شهرستانهای کشور ببار آورد، است و چگونه عقب ماندگی آنها حتی در امروز هم مینویسد: «استعدادهای فراوان ولی بشمر نرسیده در سراسر کشور کم نیست، اما از این استعدادها تا امروز بهره برداری نشده است چون ساختار سیستم مانع بهره برداری از این استعدادها شده است...» این نقص بزرگ ساختار سیستم است که تهران را بصورت مکنده درآورد و دستگانه مکنده‌ئی که هم نیروی انسانی و هم ثروت و آبادانی را از همه جای کشور میمکد و تقاله بی‌خاصیتی در همه جا باقی میگذارد» (سر مقاله ۱۲ مهر ۱۳۴۳).

ایران سرزمین وسیعی است با استانهای متعدد که هر یک سیمای خاص خویش و شرایط مختص بخود را دارند. مسائل و امکانات آنها متفاوت است. بعلاوه در میهن ما خلیقهای مختلف و اقلیت‌های ملی متعددی در نواحی مختلف ساکنند. ایجاد یک سیستم نوین اداری بدون در نظر گرفتن این شرایط امکان پذیر نیست. و این شرایط، در هم آمیختن صحیح اصل رهبری عمومی از مرکز و وجود نقشه‌های عمومی رشد را با اصل اختیارات وسیع هر یک از نواحی در کلیه امور منطقه‌ای اعم از اقتصادی و اجتماعی ایجاب میکند. برای تغییر نحوه حکومتی کنونی از نظر مرکز فوق العاده کارها، تشکیل انجمنها یا شهرهای ده، شهر، ایالت و ولایت بمعنای واقعی خود گام مهمی است. این عدم تمرکز معقول و متناسب با شرایط ایران باید ضمه بر پایه حقوق خود مختاری خلیقهای ساکن ایران نیز قرار گیرد و انجمنهای مربوطه، در آن نواحی که ساکنین آنها خلیقها و اقلیت‌های ملی تشکیل میدهند باید ارگان نماینده و مدافع منافع آن خلیقها گردند. چنین سیستمی بمعنای سپردن واقعی کار مردم بدست خود آنها و نظارت مستقیم در سرنوشته خودشان است. خلیقهای ایران در این زمینه دارای سنت‌های انقلابی طولانی هستند و ویدایش همین شکل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بمشابه شکل اعمال حاکمیت مردم نواحی مختلف کشور مانع نتیجه مبارزات خلق مادر جریان انقلاب مشروطیت است. باید این سنت برجسته را حفظ کرد و تکامل داد. تشکیل انجمنهای واقعی نماینده مردم و خلیقهای ایران با محتوی کامل عیار و تکامل یافته به نسبت مقتضیات عصر ما و طبق نیازمندیهای کشور ما، دادن اختیارات واقعی بمردم و خلیقهای نواحی مختلف، با تعیین علمی و دقیق اختیارات، وظایف و موسسات محلی و مرکزی و ترکیب آن دو که ضامن حد و مسئولیت‌ها و تأمین عملی و دقیق اختیارات، رشد همه جانبه و موزون کلیه استانها و نواحی کشور در یک سیستم دولتی و موزون و مشوق ابتکار و شرکت همه جانبه مردم در رهبری امور اقتصادی و اجتماعی باشد، گامهای اساسی در این راه بشمار میروند. تجدیدنظر در تقسیمات کشوری نیز باید سیمای خاص و شرایط ویژه هر ناحیه، مسائل و امکانات اقتصادی، اجتماعی، مقتضیات و ویژگیهای ملی و قومی و شرایط رشد هر یک از آنها را در نظر گیرد و بر اساس سپردن امور بدست اهالی هر منطقه و بسط اختیارات و ابتکارات محلی در چارچوب برنامه واحد و سراسری و تأمین آزادیهای دموکراتیک صورت پذیرد.

II - معایب اساسی دستگانه اداری

۱- تورم اداری

یکی از مسائل مهم تشکیلات اداری، مسئله تورم دستگانه دولتی و سازمانهای غیر ضروری است که غالباً تحت عنوان مسئله کارمندان زائد مطرح میشود. این پدیده ایست غیر قابل انکار که دارای دو علت اساسی و برخی عوامل کمک کننده است. از یک طرف در طول سالیان متعددی چه بسیار پست‌ها و حتی ادارات فقط بخاطر آن خلق شدند که دست مقررین بجای بند شود و عریض و طویل شدن دستگانه بهیچوجه مطابق با احتیاجات

مملکت نبوده است. نمرچشمی ها، مقررین، وابستگان بمقامات، پارٹی دارها، فرزندان واقوام متنفذین بر کرسیهای نان و آب دار من درآوردی نشستند و مرتبا مشاغل جدید ریاست و مدیریت و معاونت وحتی و زارت بود که همراہ با سازمانهای غیر ضروری بخاطر آنها ایجاد میشد. از این نظر مسئله تورم دستگاه دولتی مسئله تعیین داری انگیزه ها و مظاهر مشابه فراوانی هستند. از طرف دیگر نبودن کارهای مفید و تولیدی، شیوع بیکاری، رکود مفرقی که سراسر حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را گرفته، نقد آن آهنگ رشد لازمی که بتواند نیروهای فعال و تحصیل کرده و متخصص را جذب کند موجب شده است که کارمندی دولت و پشت میز نشین تہاراهی باشد که در مقابل بسیاری از تحصیل کرده ها، دیپلمه ها و لیسانسیه ها بازنایا شد. حتی آنها که تحصیلات حرفه ای و تخصصی دارند از این ناگزیری رهایی نیافتند و بجای ادامه شغلی که مورد علاقه و هدف تحصیل آنها بود بجای کار در کارخانه و موسسات تولیدی به مشیگری، اندیکاتور نویسی و تنظیم بایگ پرداختند. حتی روزنامه اطلاعات هم در سرفاله ۲۰ آبان ۱۳۴۲ خود اعتراف میکند: « قسمت عمده ای از قوای فعال مملکتی در ادارات دولتی متمرکز و مالا عاطل و باطل گردیدند. مهندس سرافصیا رئیس سازمان برنامه در جلسه ماهانه بانک مرکزی روز دهم بهمن ۱۳۴۳ گفت: « مردم بعلت نبودن مشاغل آزاد بیسہ ادارات هجوم میآورند و تازه پس از استخدا م نه کاری دارند و مسئولیتی (پیغام امروز، ۱۱ بهمن ۱۳۴۳) گدشته از این دولت اصلی عوامل دیگری نیز به بروز وحدت مسئله تورم اداری کمک کردند، نظیر اجازه ای که دکتر میلسپی امریکائی رئیس کل اداری وقت باد ارتابا پیچہ خود را استخدا م کارمندان و در درجه اول مترجمین و ماشین نویسان رابطو حکمی و روز مزد مجاز شمرد (باحقوق ۳۰۰ تا ۶۰۰ تومان در بیست و چند سال قبل) از این دستور میلسپی، میسیون امریکائی سوء استفادہ زیادی نمود و بالنتیجہ تعد اد زیادی کارمندا استخدا م و سربار دستگاههای دولتی شد. تصویب نامہ ۲ مرداد ۱۳۲۴ (حکومت قوام) آنها را و کلیسہ کارمندان جبرہ بندی قماش و قند و شکر (که مخصوص زمان جنگ و بطور موقت ایجاد شده بود) و در درجه اول مترجمین و وابستگان به میسیون امریکائی رارسمی نمود. از آن زمان دست پروردگان میسیون امریکائی یکبارہ دارای رتبه های ۱۸۰۹ شدند، تعادل قبلی بهم خورد و مسئله کارمندان زائد حاد تر شد (۱).

اگرچه دولتہای قبل از اقبال تصمیماتی برای تقلیل کارمندان گرفته بودند، با اینحال مشکل تورم بقدری بزرگ واحد بود که از دولت اقبال بیعد بازنشسته کردن کارمندان بعقیاس وسیع شروع شد. در کابینہ های اقبال و امینی قریب دہ ہزار نفر بازنشسته شدند ولی از حدت مسئله کاستہ نشد، زیرا بعلا اساسی آن ہرگز توجہ نمیشد. نہ دست نمرچشمی ها از مقامات عالیہ و پرسود کوتاہ شدہ بونہ راهی جلوی پای جوانان گذاشتہ شد کہ روی آوردن آنها را بہ ادارات محدود کند و نہ ترکیب سازمانهای اداری کوچکترین تطابقی بسا احتیاجات و ضروریات اقتصادی واجتماعی و رشد آن پیدا کرد.

تدبیر دیگر ولتیمان گذراندن مادہ قانونی مبنی بر منع استخدا م جدید بود ولی متنفذین و سران دولتی چنان از تبصرہ ها و استثنای این مادہ قانون استفادہ کردند کہ بنوشته روزنامہ مرد مبارز اگر آمار استخدا مہائی را کہ در دوران منع استخدا م صورت گرفته بدست آوریم ملاحظہ خواهد شد کہ استخدا م تنها برای طبقات بخصوص ممنوع بود و آنها یکبہ پشتشان گرم بودہ چوب قانون را نخوردند و میز و ماشین نویسن استحقاقی را در ہر دولت و ہر زمانی کہ بسن قانونی رسیدہ اند مالک و صاحب شدہ اند (۲). در تمام

(۱) بعنوان مثال: آقای مہندس انصاری استقدار فعلی خوزستان و مدبرعامل سازمان آب و برق خوزستان در زمان تأسیس اصل چهارمہندسین ارد شیرزادہ ای کہ معاون اصل چهار بود دست مہندس انصاری را گرفت و اہر بعنوان مترجم اصل چهار مستور ان استفدا م کرد. از همانجا با لارتقا تاوز بکار شد و مدتی ہم مدبرعامل سازمان برق واب کشور بود. (مجلہ فردوسی، ۷ مہرماہ ۱۳۴۳).

(۲) بعنوان نمونہ: آقای کوس آموزگار در روز ۷ فروردین سال جاری رسما بعنوان معاون کل وزارت آبادانی و مسکن بشاہ معرفی شد. وی در ۲۷ سالگی رئیس دایرہ و سپس بسرعت معاون اداره و بعد مشاور فنی بقیہ در زیر نویس صفحہ شد.

این مدت استخدا م جدید عملی میشود و وسیله تقرب با صاحبان نفوذ و ادای حق خویشاوندی و بالاخره نان قرض دادن بوده است" (نقل از خواندنیها، ۱۳ مرداد ۱۳۴۳).

بدین ترتیب مسئله تهرمانداری، وجود سازمانهای زائد و کارمندان زیاد و بر احتیاج همچنان بجای خود باقی ماند و همچنان مشکلی مبدل شد که جراید و اولیای امر نیز دهان بشکایت گشودند و بوجود آن اعتراف کردند. مثلا پیوسته وزیر وقت کشور از لزوم باز خرید خدمت سه چهارم کارمندان (در شهر دریاها) صحبت کرد. (اطلاعات، ۱۱ اسفند ماه ۱۳۴۲). سنا تهرمانداری در جلسه ۲۱ اسفند ۱۳۴۳ مجلس سنا گفت: "یکی از آقایان وزرا میگفت درد ستگاه من ۱۵ هزار کارمند اضافی وجود دارد. (اطلاعات هوایی، ۲۷ اسفند ۱۳۴۳). مهندس اصغیاری رئیس سازمان برنامه نیز روز دهم بهمن ۱۳۴۳ گفت: "اکنون بقدری کارمندان دولت زیاد شده که بیشتر بودجه صرف پرداخت حقوق کارمندان میشود".

از هنگامیکه لایحه استخدا م مطرح شد و طی سال ۱۳۴۳ بارها د ولتیمان باین مسئله اشاره کردند، ولی از آنجا که ریشه های درد هیچگاه در مد نظر نبود و در شرایط حکومت کودتای مینواست باشد تدابیر دولت از چهار چوب همان باز نشستگی کردن و اخراج پافرا تر نهاد. منصور بهنگام معرفی برنامه اش (۱۸ اسفند ۱۳۴۲) از "انحلال یا ادغام دستگاہهای دولتی" صحبت کرد و اگر چه قول داد که "سوابق خدمت کارمندان این قبیل دستگاہها مورد توجه قرار خواهد گرفت"، ولی کلیه اقداماتی که انجام شد نشان میداد که نقشه وسیعی برای اخراج دسته جمعی کارمندان ساده و بی پارتی وجود دارد. دولت که میخواست هم مضمونا مشکل تهرمانداری را حل کند و هم بودجه خود را بحساب بیکاری و در بدری کارمندان وصله بیند نماید، شروع بقتلید از اقدامات کسبر سیوم در اخراج هزاران کارگر کرد. طی تابستان و پائیز سال ۱۳۴۳ این خطر دامنه ای وسیع یافت و همزمان با آن مبارزات و اعتراض کارمندان علیه چنین روشی اوج گرفت. علیه اخراج و باز خرید خدمت و دورنمای بیکاری سیاه، کارمندان بوساطل گوناگون مبارزه - نامه و تلگراف، مراجعه بمقامات و جراید، اجتماعات، تظاهرات و حتی تحصن (گیلان) و اعتصاب (خوزستان) متوسل شدند. این مبارزات بعلت هماهنگی، پیگیری و اتحادی که در بسیاری از موارد کارمندان از خود نشان دادند، دولت را بعقب نشینی واداشت. تا تکلیک دولت عوض شد. از ترمس اقدامات شدید تکرار مندان از روش اخراج دسته جمعی دست برداشت اگر چه این هدف دولت همچنان بجای خود باقی ماند. سیزدهم آذر ۱۳۴۳ مجلس تهران مصونوش: "بقرار اطلاع نگرانی که اخیرا بین کارمندان در باره تقلیل عده کارمندان پدید آمده ببعود است، زباصرفه جوئی که مسئولین مکرر بان اشاره میکنند مربوط به تقلیل و اخراج عده ای از کارمندان دولت نیست". سه روز بعد خود نخست وزیر مجلس شورا (جلسه ۱۱ آذر) هنگامیکه بیلان کارهای هشت ماهه دولت را میداد "از بین بردن دستگاہهای ناسالم و غیر ضروری" را از خدمات انجام یافته شمرده.

در نتیجه جلسات طولانی اوائل دی ۱۳۴۳ هیئت وزیران با شرکت رؤسای شورای عالی ادارای بنوشته اطلاعات معلوم شد که دولت دیگر حالانکه تهرمانداری بوجود کارمندان زائد است و مسانترین راه حل "انقلابی" رایافته است. خبرنگار اطلاعات در تفسیر جلسات کابینه مینویسد: "نظر مسئولان دولتی در مورد کارمندان اینست که آنها میگویند در خارج از هیئت دولت و جلسه بررسی، بر روی این امر بالغه میشود. حتی عقیده بعضی از آقایان وزرا اینست که دولت کارمندانم دارد" (اطلاعات، هفتم دی ۱۳۴۳).

بقیه از زیر نویس صفحه قبل
سازمان برنامه شد. پس از سفری با ایالات متحد امریکا بلافاصله پس از بازگشت بمعاضد اجرایی وزارت آبادانی و مسکن منصوب گشت. او جوانترین عضو خانواده آموزگاران است. پدرش حبیب الهه آموزگار وزیر سابق و سنا تهرمانداری (سابقا وزیر کار و وزیر کشاورزی وزیر بهداشتی)، جهانگیر آموزگار رئیس دفتر اقتصاد ایران در امریکا (سابقا وزیر بازرگانی و وزیر دارائی) و هوشنگ آموزگار از رؤسای دبیرخانه پیمان سنتو میباشند.

علت این عقب‌گرد صد وهشتاد درجه ای از آن اعترافات قبلی را تدابیر بعدی دولت آشکار کرد. علت در درجه اول آن بود که دولت "حزب پاسدارانقلاب" در نظر داشت هر چه بتواند عده بیشتری از "هم مسلکان عزیز" را بمقام برساند و بعلاوه عده ای از نهرچشمی‌ها از "تحصیلات" آمریکا و اروپا بازگشته و یا "بسند قانونی" رسیده بودند و بنابراین استخدام آنها جای حرف باقی نمیگذاشت. ادعای اینکه دولت کارمند کم دارد و مسئله ای شد برای قضیه کردن بسیاری از مناصب توسط سران حزب ایران نوین و آشنایان آنها (مادران باره بهنگام طرح مسئله تعیض توضیح خواهیم داد). آئین نامه استخدام جدید که بر پایه تصوره ۳۷ بود چه سال ۱۳۴۳ از مجلس گذشت همین راه راهوار کرد. با این تصوره وان آئین نامه منع قانونی که ظاهر از چند سال قبل برای استخدام جدید وجود داشت از بین برداشته شد. منتهی این بار قرار شد که دیگر زد و بند و کار چاق کتی در سطح معمولی انجام نشود بلکه هیئتی با چند وزیر بران "نظارت عالی" نماید. اما در عین حال حمله بوضع استخدامی کارمندان جزئی و بی پایه برای تهیه زمینه اخراج آنها هرگز قطع نشد.

بدین ترتیب دولت‌های "انقلابی و حزبی" نیز در عمل عجز کامل خود را از اجرای این عنصر مهم پروسه اصلاح اداری یعنی رفع تورم محل مسئله کارمندان اضافی و ادارات زائد ثابت کردند. آنها جز باز نشستگی اجباری، تشویق تقاعد و بالاخره اخراج راه دیگری نیافتند. البته مسئله تورم دستگاه دولتی و وجود کارمندان زائد و استخدام جدید را نباید بطور انتزاعی بررسی کرد. در صورت وجود یک حکومت ملی و موقرا تیک، دستگاه اداری تازه تشنه کارشناسان و جوانان و افراد بصیر و مطلع برای انجام کارهای مشخص و معلوم در تشکیلاتی پاک و کار بر خواهد بود، تشکیلاتی که منطق موجود یتش اجرای برنامه های دقیق و صحیح، ساد کردن طرحهای رشد، راه انداختن کارمردم و رفع مشکلات باشد. در همین دستگاه کنونی متورم اداری چه بسیاری از افراد تحصیل کرده دارای فکر و ابتکار و علاقمند به بهبود دستگاه دولتی و خواستار خدمت مبردم اما این افراد چنان در تار و پود دستگاهی ضد ملی و حق‌کش گرفتارند که اثر مثبتی از وجود آنها، اطلاعات و کاردانی آنها، استعداد و علاقه و شور آنها برفع مردم و مملکت نمیتواند ظاهر شود. و به تعبیری کارمندان زائد محسوب میشوند.

حل قطعی این مسئله که از نزدیک به تغییر ماهیت رژیم و دولت وابسته است در عین حال مستلزم اقدامات ریشه ای و تدابیر اومی است که شاید اجرای آنها سالها بطول انجامد. آنچه که باجمال در این زمینه ضروریست عبارتست از:

- ۱- ایجاد تشکیلات اداری مملکت بر اساس احتیاجات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تغییر و تحول مداوم و متدرج آن بر طبق و همزمان با ضروریات رشد کشور.
- ۲- تحول عمقی در ماهیت طبقاتی دولت و سیاستی که دستگاه اداری بان خدمت میکند. کوتاه کردن دست زالوها و نهرچشمی‌ها جز از این طریق ممکن نیست.
- ۳- ایجاد کار، کار تولیدی و انتفاعی طبق نقشه عمومی رشد همه جانبه که برشالوده آن بتوان همه نیروهای فعال را بکارگماشت و از وجود کارمندان با سابقه، مهارت، کاردانی و معلومات آنان در رشته های نوین اقتصادی و فرهنگی و غیره استفاده کرد و کارمندان زائد برخی مؤسسات را برشته های جدید سوق داد و بد آنها تخصص آموخت.
- ۴- مبارزه همه جانبه بسیار طولانی و عملی با بهره‌کراسی و مظاهر آن که از علل تورم اداری و ایجاد انبوه کارمندان زائد است.

۵- سپردن کار به کاردان، مسئولیت دادن و مسئولیت خواستن (۱)، کارمندان راد رهشغل و (۱) در این زمینه آقای دکتر مهدی یطحائی بدستی در روزنامه پیغام امروز مینویسد: "تازمانیکه تقسیم کار و مسئولیت بر اساس صحیح صورت نگیرد افزایش کارمندان و توسعه تشکیلات اداری ما با سرعت تصاعد هندی جلوبورد" (۱۲ مه‌ماه ۱۳۴۳)

و مقام شريك در اميراداری و موثر در حسن جريان کار نمودن ، ايجاد دسيسه‌پلین و نظم و اجرائی مد یریت صحیح بخاطر آنکه د ستگاه اداری کار بر و قطعی بوجود آید که اهرم رفع احتیاجات اقتصادای و اجتماعی مملکت و پاسخگوی نیازمند یه‌های مردم باشد نه چوب لای چرخ *

۲- تععیض

این د یگرازان حقایق روشنتر از آفتاب است که تععیض از در د‌های بزرگ و عمیق د ستگاه اداری کنونی است . همه میداند که عد ه ای - اقلیتی که پشتشان به دربار و د ولتیان ، ثروتهای کلان و پارٹی محکم است راه ارتقاء در د ستگاه و رسیدن بمقامات و زندگی مرفه برایشان باز است در حالیکه نه کاری میکنند نه لایق مسئولیتی هستند . در مقابل آنها انبوه عظیم کارمندان زحمتکش اعم از جزء د و ن پایه یا صاحب رتبه ، تحصیلکرده د اداری یافتنی یا فرهنگی و غیره وجود دارد که اکثریت را تشکیل میدهند . اینهارا از عوامل زر و زهر و پارٹی و زد و بند نصیبی نیست . اینها میخواهند تنها با استعداد خود ، بصلاحت ، بزحمت و کار خود متکی باشند ، ولی د ستشان از همه جا کوتاه میماند و در شبکه پرفسادی که آن اقلیت و رژیم د ولتی استبدادی و ضد ملی ایجاد کرده گرفتار شده اند و شور جوانی آنها ، دانش آنها ، عشق آنها بهمیهن و مردم فنا میشود . سالها است که در ماهیت این درد بزرگ تغییری حاصل نشده ه منتهی وسایل و نحوه انجام آن تحولاتی یافته . اگر مانند گذشته ثروت خانوادگی ، اصل و نسب ، وابستگی و خویشاوندی ، پارٹی صاحب نفوذ از عوامل درجه اول ارتقاء و استفاده از مزایای اداری باقی مانده اند ، در سالهای رژیم کودتا بیش از پیش عوامل دیگری در کنار آنها پیدا شده و انگیزه تععیض‌های جدیدی قرار گرفته اند . از اهم این عوامل جدید ، خود فروشی ، وجدان را زیرپاشیدن و برجسایات و خیانت‌های رژیم صحنه گذاشتن ، تعلق و باد نجان د و رقاب چینی ، کارچاق کنی و در چند سال اخیر عضویت و فعالیت در احزاب و دستجات د ولتی و درباری است . اکنون د یگر در مقامات عالیه و مناصب پر مسئولیت نه تنها نور چشمی‌های اشراف و فرزندان اقویا و متنفذین بلکه در کنار آنها عد ه ای از روشنفکران خود فروش نیز قرار دارند که از راه چاپلوسی و د اهنسه ، خوشرقصی و کلاشی و شرکت در دسته بازیهای سیاسی د ولتی و عضویت احزاب مختلف شه فرموده و اثبات عبودیت و چاکری از گردانندگان امر و صاحب آلف والوف شده اند .

علاوه بر اینها سیستم اداری موجود ، بلبشوی مقررات گوناگون ، گروه بند یه‌های مصنوعی در تقسیم کارمندان ، ضابطه‌های مختلف د روزارخانه ها مسبب پیدایش انواع و اقسام تععیض‌های دیگر میشود (۱) . (د و کارمند با تحصیلات ، سابقه خدمت ، صلاحیت و سایر شرایط مشابه راد زمان برنامه ، شرکت نفت یا وزارت دربار و نظایر آنها از طرفی و وزارت آموزش و پرورش ، پست و تلگراف و نظایر آنها از سوی دیگر مقابسه کنید) . اغلب کارمندان در نامه ها و شکایات خود و بسیاری از ارباب قلم در جراید تععیض و خاصه خرجی را از بزرگترین درد‌های کارمندان و از مهمترین مسائل اداری میدانند . کارمندان غیر رسمی د رنامه خود بمجلسه خواندنیها (۱۷ فروردین ۱۳۴۳) مینویسند : « اولیای امر نمیخواهند تععیض و اختلافات فاحش حقوقی مرتفع گردد . آنها میلند از مزایا استفاده کنند و ما توسری خورد ه و بدبخت باشیم . آنها چگونه حاضر میشوند در حالیکه روزی د وساعت هم کار مثبت انجام نمیدهند و در مقابل اضافات و مزایا و پاداش و خارج از مرکز و غیره میگیرند با ما که باروزی د ه ساعت کار سمیت سه چهار هزار ریال حقوق دریافت میداریم یکسان شوند . آنچه کارمندان غیر رسمی را زجر میدهد استثناء و تععیض است » .

در مقابل وضع اقلیت را اطلاعات چنین توصیف میکنند (سرمقاله ۱۷۵ اسفند ۱۳۴۲) : « عد ه ای از جد ولی که د روزنامه کیهان (۱۸ اسفند ۱۳۴۲) چاپ شده و تغییر حقوق د دستجات از کارمندان در فاصله سالهای ۲۰ تا ۲۷ مقایسه گشته معلوم میشود که بطور متوسط حقوق کارمندان جزء اداری و د ون پایه طی ۱۷ سال در حد و ۴۰۰ تومان افزایش یافته در حالیکه حقوق رتبه‌های ۹ بصرخی مؤسسات در همین مدت از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان افزایش یافته است .

(۱) از جد ولی که د روزنامه کیهان (۱۸ اسفند ۱۳۴۲) چاپ شده و تغییر حقوق د دستجات از کارمندان در فاصله سالهای ۲۰ تا ۲۷ مقایسه گشته معلوم میشود که بطور متوسط حقوق کارمندان جزء اداری و د ون پایه طی ۱۷ سال در حد و ۴۰۰ تومان افزایش یافته در حالیکه حقوق رتبه‌های ۹ بصرخی مؤسسات در همین مدت از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان افزایش یافته است .

هستند که در خدمت دولت با استفاد ه از اوضاع آشفته سالهای اخیر با رخود رابسته اند و امروز هم که پشت میز نشسته اند نه بخاطر حقوقی است که از دولت دریافت میکنند و نه دلشان با ضافه و ترفیع خوش است. آنها میز و شغل دولتی را وسیله د رشیدن مردم میدانند و در مقابل استفاد ه نامشروعی که میبرند حقوق و مزایا و ترفیعات دولت برایشان حکم قطره ای راد ارد در برابر دریا * (۱)

عواقب سرطان تبعیض را کسی انکار نمیکند. خانم دکتر پارسای نماینده مجلس میگوید: « اداراتی در این کشور است که فقط برای يك فرد بخصوص بوجود میاید» (اطلاعات ۲۸ آبان ۱۳۴۲). روزنامه مسرد مبارز مینویسد: « ادارات از وجود نور چشمی ها و پارتنی در اهرار پشده » (خواندنیها، ۱۳ مرداد). آقای دکتر صاحب الزمانی در نشریه مسائل ایران مینویسد: « نام ه ها و تلگرافها در مورد تبعیض ها و استنناها در حکم اخبار ستون حوادث درآمده... زجر و عقده روحی از این استننا غیر عاد لانه بیشتر موجب ناراحتی کارمندان میشود تا موضوع مادی که در حد خود يك امر حیاتی است» (نقل از خواندنیها، ۵ اردیبهست ۱۳۴۳).

مظاهر تبعیض راهم در ترقی و ترفیع و برخورد اری از امتیازات، هم در میزان حقوق و ااضافات و حتی در جوانب گوناگون شرایط کار می توان دید. از نظر اول با توجه ب آنچه گفتیم نمیتوان با این جمله یکی از وزرا در کمیسیون مختلط استخدا م مجلسین موافقت نکرد که میگوید: « کارمندان مثل کتابهای يك نقشه کتابخانه هستند. بی مصرف ترینشان دریا لاترین طبقات جای میگیرند!» (مجله فردوسی ۲۶ آبان ۱۳۴۲). در مورد دوم اختلاف حقوقها بچند نقل قول اکتفا میکنیم: (اطلاعات، هفتم دی ۱۳۴۳)، « دولت در سازمانهای مختلف کارمندان را دارد که شرایط کار همه آنها یکسان نیست. مثلا کارمندان ثبت احوال با يك کارمند سازمان برنامه یا وزارتخانه های جدید التاسیس در شرایط مختلف کار میکنند. حقوق و مزایای کارمندان سازمان برنامه با سایر کارمندان خیلی تفاوت دارد و این بیعدالتی است». مسائل ایران: « اختلاف حقوقهای ماهیانه در میان دستگاههای مختلف گاه بسه تا چهار برابر یکدیگر میرسد (از خواندنیها، ۵ اردیبهست ۱۳۴۳).

سنا تهر شاهرودی (در جلسه ۲۶ اسفند سنأ)، « تناسب حقوق در ایران وجودند ارد (۲). يك آموزگار يك هیجده هم حقوق نخست وزیر میگیرد، در صورتیکه جاهای دیگر این نسبت اختلاف در حدود يك ششم است. در مورد سوم مثلا در زمستان نداشتن بخاری و در تابستان فقدان باد بزن و کرکره پنجره بلای برای کارمندان جزء نهادی است در حالیکه تنها اطاق رؤسا و مدیران بخاری یا کولرد ارد (۳). بسیاری از گرفتاریها و نارضا ئی های موجود را مطالعین نتیجه همین انواع تبعیض میدانند. مثلا در تفسیر آمار مربوط ب بعد ه فرهنگی که در چهار بیماریهای روانی شده اند روزنامه مهربان مینویسد: « در سال جاری ۱۵۵ نفر د بیرو آموزگار بعلت فشار کار در چهار بیماریهای روانی و خستگی بشدید اعصاب شدند. با اعتراف ب فشار کار و نبودن استراحت

(۱) ایقان کسانیهستند که بقول سرفاله خواندنیها (۱۶ اذر ۱۳۴۲) « ولو خیانت و ناد رستی هائی هم کرد ه باشند اخر عمری مناصبی چون نمایندگی یونسکو یا سفیر کبیری در موناکو یا کرسی گرم و نرم سنا چشم بر اه آنها میباید».

(۲) در حالیکه عد ه کثیری از کارمندان با حقوق ۵۰۰ و ۵۰۰ تومان عائله ای را میگردانند حقوق و کلا رابه ۴۰۰۰ تومان میرسانند. منوچهر اقبال رئیس شرکت نفت ماهی ۱۵ هزار تومان حقوق دارد و انومبیل کاد یلاک آخرین سیستم و باغ بسیار بزرگ الهیه در اختیار اوست. سفیر ایران در یونسکو در پاریس ماهی ۱۸ هزار تومان حقوق دارد با ضافه منزل و بسیاری مزایا. منصور الملك پدر حسنعلی منصور با شغل سفیر فوق العاده در سوئیس ماهیانه بیست هزار تومان حقوق و اعتبار دارد با ضافه مسکنی که سی ملیون ریال خریداری شده (نقل از اتحاد ملی، ۲۱ آبان ۱۳۴۲).

(۳) در اداره سازمان بیمه های اجتماعی زمستان گذشته کارمندان بخاری نداشتند و فقط برای رؤسا بخاری گذاشتند. بازرس این سازمان در پاسخ شکایت کارمندان گفته است: هیچ کس جز مدیران کل و رؤسای کل حق سرما خوردن ندارد و برای آنها هم بخاری فراهم شده است» (نقل از نهران اکونومیست، ۱۲ دیماه ۱۳۴۳).

بعقیده ما به عقد ه های درونی آنها باید رسیدگی کرد... اگر از وزارت آموزش و پرورش علت تعیض بدست آمده برچیده شود، اگر مزموعیت های خیره کننده عده معدودی بی صلاحیت و بی استعداد که در مدت کمسی نزد بان ترقی را چند پله یکی طی کرده اند از بین بروند، اگر فشار روحی راه ترقی آموزگاران بی پارتی و بسد و ن توصیه راسد ننماید تصور میرود آمار بیماران روانی خیلی کمتر خواهد شد." (نقل از خواندنیها، ۲۴ آذر)

واضح است که ریشه این درد را باید در نظام اجتماعی کنونی و ماهیت طبقاتی رژیم جست، نظامی که در آن پاکب و شرافتمندی ارواح بسیاری را خرد میکند و اراده متزلزل برخی دیگر را بجناب میکشاند. آقای دکتر صاحب الزمانی بحق در "مسائل ایران" مینویسد: "جوان ایرانی در چنین نظام متمرکزی ناگزیر بانواع وسائل زیانمند مانند توصیه بازی، رشوه، تقلب، تظاهر بصلاحیت، مدرک سازی، اخلاکگری، چاپلوسی، بد گوئی از دیگران تشویق میشود."

کاراکنون بجائی کشیده که سران رژیم بوجود تعیض محترقند و منظور از تقدیم لایحه استخدام و اصلاح اداری رافع تعیضها میسرند. شاه، علم، منصور، هویدا، خسروانی، گودرزی بکرات اجرای لایحه کنونی را بمعنای ریشه کن کردن تعیض دانسته اند (۱). ولی کارمندان و مطلعین واقع بین معتقدند که اجرای لایحه اگرهم تفاوت بین گروه رسمی و گروه غیررسمی را ظاهرا از بین بردارد خود سرچشمه تعیض های کلان جدید است. بیش از نصف کارمندان دولت از شمول همین لایحه مستثنی هستند. مشمولین نیز با طبقه بند پهای ابدی بدون معیار و مدرک صحیح و همه جانبه دچار تعیض های جدید میشوند. حتی مدیر خواندنیها هم در سرمقاله ۱۲ آذر ۱۳۴۲ با اعتراف باینکه "محنت یکی کشتی کشتی نعمت دیگری در ریاست" مینویسد: "استثنا کردن شرکت نفت و راه آهن از دیگر کارمندان جز تعمیم ظلم و برقراری تعیض چه معنای دارد". وی در سرمقاله شماره بعد (۱۶ آذر) مینویسد: "از اینکه در این قانون هم مانند سایر قوانین استخدامی بعضی از کارمندان ظلم شده حرفی نیست". روزنامه اتحاد ملی در سرمقاله ۱۵ آذر ۱۳۴۲ مینویسد: "مثل اینکه این قانون فقط برای حفظ مصالح اقلیت خاص تنظیم شده. هم اصل تعیض را رواج داده ایم هم موجب ناراضی اکثریت شده ایم". حق کشیهای جدید و هجرت لایحه از رفیع تعیض را کارمندان در نامه ها و مراجعات خود خاطر نشان ساخته اند.

کارمندان دولت: "ضربه های مهلک تازه ای بکارمندان وارد شده است" (کیهان، ۲۴ دی ۱۳۴۲).

کارمندان غیررسمی دولت: "در لایحه جدید رفع تعیض نشده بلکه ایجاد اشکالهای جدید شده است" (جلسه ملاقات ۱۸ آذر باند کتر گودرزی).

گروه آموزشی فرهنگیان: "لایحه نه تنها آرزوی دیرینه کارمندان را برآورده نمیکند بلکه بر اثر ایجاد تعیضات شدید و ناروا ممکن است اختلاف شدیدی برپا سازد. در این قانون علاوه بر تعیضات و بی عدالتی ها و خشونت های بیمورد، سلب حقوق مکتسبه افراد نیز شده است" (پیغام امروز، ۱۶ دی ۱۳۴۲).

و حتی سناتور کترمین دفتری: "این لایحه مشکل اختلاف تنوع استخدامی و تعیض که فعلا بین حقوق و مزایای صنف مختلف هست حل نمیکند، سهل است بر تعیضها میافزاید و مزایای بی حساب بعضی از دستگاہها بدولتی را باقی میکند و رژیم یک بام و دو هوا را که علت الحائل بدینی ها و ناراضیهاست و طاقت تحمل محرومیت را از اکثریت مستخدمین سلب میکند ادامه میدهد" (جلسه سنا، ۲۸ دیماه - اطلاعات ۲۸ دی ۱۳۴۲).

(۱) هویدا نخست وزیر در جلسه ۲۶ اسفند ۱۳۴۳ مجلس سنا گفت: "خط بزرگ این مملکت تعیض است و به همین جهت ما مشغول بررسی لایحه استخدام هستیم و انشاء اله تعیضات از بین خواهد رفت". خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین در مقابل اعضای جامعه لیسانسیه های کادر اداری دولت روز ۱۷ اسفند گفت: "اطمینان داریم لایحه استخدام جدید منافع همه طبقات کارمندان را مورد توجه قرار خواهد داد... باید کاری کرد که تعیض ریشه کن شود".

یکی از عوامل جدید تعمیم حاضر شدن بفعالیته در احزاب شه ساخته و چاکری است. احزاب ملیون، مردم، ایران نوین هر یک از اهرم مقامات د ولتی برای اعمال فشار و بالا آوردن د وستان و هم مسلکان استفاد ه فراوان کردند. حزب اخیر د راین زمینه بوجه هشتم تری عمل کرد. روزنامه د پلمات خیر داد که "متصد رجا استفاد ه بیشتری از وجود افراد حزب ایران نوین درد ستگاههای مختلف د ولتی خواهد شد" (خواند نیها، پنجم د یماه ۱۳۴۳). روزنامه مرد مبارز نوشت: "کلیه وزرا و معاونان و مد یران کل وزارتخانه هـا، استانداران و فرمانداران درجه یک بعضویت حزب ایران نوین پذیرفته میشوند و حزب مقامات اول ادار ی مملکت راد راستنها و شهرستانها بطرف خود خواهد کشانید". کار بجائی رسید که حتی صدای حزب معلوم - الحال مردم نیز بلند شد. پرفسور عدل د بیوکل این حزب گفت: "پیروان سیاست یک حزبی برای مرعوب کردن هم مسلکان ما د وستان مارا که کارمند د ولت بودند بیرون میگردند". وی سپس از اینکه "عضویت یک حزب و یک دسته سیاسی مخصوص شرط ترفیع و اشغال کرسیها بدون د نظر گرفتن لیاقت و سابقه" قرار گرفته و "مرعوب کردن کارمندان اعضا حزبا د یگرو تهدید بدیه برکناری از کار" صحبت کرد (اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۴۳) چنین است جنبه های مختلف مسئله بزرگ تعمیم، مظاهرو ریشه های آن و فساد و تپاهی ناشی از آن (۱). حل این مسئله د درجه اول وابسته است به تغییر ماهوی رژیم د ولتی و استقرار حکومت زحمتکشان شهروده .

۳- بهر و کراسی و هرج و مرج

مسئله بهر و کراسی، هرج و مرج اداری، نواقص مقررات و بطئی جریان کارها از مسائل اداری د یگری است که مستقیماً موجب شکایات و نارضائتی بحق مردم و مراجعین میشود و هرکاری را مختل و هراقدامی را بدون اثر میکند. چه بسا مردم د ترجیح میدهند کار خود رارهاکنند و از حق مشروعی بگذرند تا آنکه سروکارشان به ادارات و موازین پیچ د ریچ و کاغذ بازیهای پایان ناپذیر آن بیفتد و پس از بسالها دوندگی بازهم نتیجه ای عاید شان نشود. حتی برخی از گردانندگان د ولت هم بد مردم رضایت خود را از این هرج و مرج و چوب لای چرخ گذاشتن پنهان نمیکند. آنها هم می بینند د ستگاه فاسد و بهر و کراسی که محصول سیاست خود آنها و زائیده رژیم خود آنهاست بقدری رنگ زده، کارشکن و فلج کننده است که گاه بهمانعی د راه اجرای سریع و قیق سیاستهای آنان مبدل میشود. د راین واقعیت هیچگونه تضاد منطقی وجود ندارد. رژیم به مانور، به حمله یا عقب نشینی، بتعویض سلوهای کهنه و اتخاذ تدابیر نوین احتیاج پیدا میکند و برای اجرای آنها کاربری لازمست ولی د ستگاه اجرایش تا گلو د ریوسیدگی و کاغذ بازی و تعویق اندازی فرورفته است. احتیاجی به بیان آنچه عیانست نیست. اطلاعات هم "از طول تشریفات و بطو" جریان امور کار مردم "مینالد. خانم د کتو پارسا روز ۲۸ آبان ۱۳۴۲ د رمجلس میگوید: "عیب اساسی درد ستگاه اجرایشست. بین طبقه مجری کل و مجری جز" آنچنان خلائی ایجاد شده که تمام کارها را کند کرده است. بعضی ازوزرا" ماحتی اطلاع ند آرند که اصولاً ااره ای هم دارند". پیغام امروز می نویسد: "علت رکود کارها سیستم نادرستی است که د رتشکیلات ما وجود دارد، روشی که وقت را تلف میکند، کارها را معوق میگرد، ابتکار را میکشد، بودجه را تفریط میکند و اساس مد یریت را فلج میسازد" (۱۲ مهر ۱۳۴۳). مد یرخواند نیها نیز د ر شماره ۵ دی ۱۳۴۳ از "دست بدست گرداندن و پاس دادن د تقاضائی از شهرد ار گرفته تا ۱۸ مقام مسئول د یگر بعنوان نمونه سرد و انسدن مردم د در ادارات د ولتی درد ولت جوان و حزبی و سندی از قراض بازی" شکوه میکند. اینها همه از طرز کار اداری ناقص، قوانین مزاحم، مقررات پیچیده، بهر و کراسی و کاغذ بازی حکایت میکند. بخاطر آنکه برای انبوه عظیمی از کارمندان علت وجودی شناخته شود این وضع دامن زده میشود، د رحالیکه این نوع کارمندی که د ر واقع مشروشی بزرگ بلای عمیق جامعه ما یعنی بیکاری است خود هم از مظاهرو هم از علل شیوع بهر و کراسی (۱) شاه اصولاً مسئله راحل شده میداند و روز ۱۶ فروردین ۱۳۴۴ د رمشهد میگوید: "با انقلابی که ما آغاز کردیم د یگر تشخیصی وجود ندارد و نمیتوان روی لقب و عنوان پستهای حساس را اشغال کرد" (اطلاعات ۱۷/۱/۳۴۴)

شده است *

هم اکنون جمع مخارج پرسنلی دستگاههای دولتی بنوشته مجله بورس (نقل از خواندنیها، بیست و سوم اسفند ۱۳۴۳) بطور متوسط ۶۰٪ کلیه مؤامسات انتفاعی دولت نیز منظور شده است. بیهوده نیست کسیه دستگاه اداری را به چاه ویل تشبیه میکنند. آن مدیران عاملی که یکصد هزار ریال حقوق ماهیانه دارند، آن مقاماتی که ۴۵۰ هزار ریال جهت حقوق و مزایای دو پست میگیرند، آن مدیران کلی که بیش از ۶۰ هزار ریال حقوق دارند و آن مقاماتی که تنها پاداش دریافتی آنها در سال یک میلیون ریال است (همه ارقام از نشریه اقتصاد بورس، اسفند ۱۳۴۳ نقل شده است) میبایست برای این فساد بی حسابی که در خزانه مملکت بعمل میآورند هر چه بیشتر امضا و مهر و پرونده تحویل دهند و "اهمیت حیاتی" کار خود را با مشکل تراشی ها و سرد و انبساط ثابت کنند. هرج و مرج دستگاه باندازه ایست که "بعضی مقامات گاه تایزده پست راشا غل میشوند و از بابت هر پست بمیزان نفوذ و قدرت و ارتباطی که با دستگاهها دارند مزایای بیشمار در ریافت میدارند" (مجله بورس، همان شماره، (۱) *

اعتراضی که روزنامه پیغام امروز در سرمقاله ۱۵ بهمن ۱۳۴۳ برای توصیف وضع موجود میکند جالب است: "روحی که بر تشکیلات ماحاکم است روح کارشکنی، روح خود نمائی و نشان دادن قسدرت، روح معطل کردن و ممانعت کردن مردم، روح کاغذ بازی و بازی با قدرت است. سازمانهای اداری ما مجموعه ای از رکود و معطل کردن مردم و بتعویق انداختن کارها شده است." و این تصویری که آقای محیط طباطبائی در روزنامه پارس، چاپ شیراز ترسیم میکند مظاهری از این جمود و رکود را مجسم میسازد: "این سازمانهای اداری، آنها هم ادارات جور و واجور، آنها هم عناوین رنگارنگ مدیرکل و رئیس کل و سرپرست کل و متصدی و مأمور و کفیل و نظایر آن با آنها هم اطاقها و میزهای رنگارنگ و قشرهای کوچک و بزرگ و آن همه کارتن و وسیه و آند یکا-تور و ضبط و ربط همه میوه های درخت بیروکراسی است." (نقل از خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۴۳) (۲) *

علل و مظاهر این وضع نشان میدهد که اقدامات سطحی دولت و لایحه استخدام در این زمینه هم مشرعی نخواهد شد و حتی در تسریع کار مردم و مرتفع کردن آشفتگیها منشا اثری نخواهد بود. تنها ایجاد یک دستگاه حکومتی در خدمت خلق و با شرکت و نظارت مستقیم توده مردم در امر آن و همزمان با از بین بردن تمرکز فراطبی است که میتوان زمینه ریشه کن کردن این بلیه را فراهم ساخت *

بیروکراسی دارای ریشه های عمیق است و حل این مسئله اگر چه در درجه اول وابسته به تحول بنیادی جامعه است با اینحال ایجاد دستگاهی کار بر و صالح، در عین حال با انعطاف و منضبط و متحرک و فعال، دقیق و سریع کاری طولانی و مستعرا مستلزم است *

۴- ارتشا*

مسئله ارتشا، رشوه دهی و رشوه ستانی از بیماریهای مهلك دستگاه اداری ایران است. دامنه این بیماری واحدی باور نکردنی در پیگرد دستگاه دولتی کنونی رسوخ کرده است. مسئله اساسی در اینجا تشنه کنشی نیمه باز فلان کارمند جز "ویول چائی فلان مستخدم نیست." در اینجا هم ما هی از سرگنده گرد نی زدم (۱) اگر چه مناصب و عناوین آقای شریف امامی وزیر و نخست وزیر سابق همه دولتی نیستند، با اینحال نشانی از یک کشیدن مناصب مختلف است. شریف امامی اکنون ریاست مجلس سنا، ریاست اتاق صنایع و معادن، ریاست هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی، نیابت تولیت بنیاد پهلوی، ریاست سازمان ایران، ریاست جمعیت طرفداران حکومت متحد جهانی، ریاست شرکت ساختنای ایران کار و یک سری سمتهای افتخاری در انجمنها و شرکتهای بعدی دارد *

(۲) در برنامه عمران دهات که ۲۰۶ ملیون ریال بود چه دارد بیش از ۱۳۳ میلیون ریال آن صرف هزینه های پرسنلی میگردد از ۴۳ میلیون ریال بود جاباد انی و مسکن ۳۵ ملیون آن صرف انی امور میگردد. تهران اکنون میست ۴۳/۱۷/۲۲

وقتی حتی در کمیسیون مجلس سنای امریکاروشوه خواری شاه و درباریان مطرح میشود، وقتی دادگاههای امریکا بشکایت یک شرکت امریکائی در مورد حق العمل کاری و رشوه خواری اشرف خواهرشاه رسیدگی میکنند، وقتی اینهمه وزیر و نخست وزیر وارتشبد و سپهبد، مدبرعامل و مدبرکل کارشوه خواری و تدلیس و سوءاستفاده را بقدری بافتضاح میکنند و باند ازهای گستاخانه عمل میکنند که در نتیجه عوامل خاصی دادگاهی میشوند، همه اینها نشان میدهد که سیستم دولتی، رژیم - فاسد و مرتشی پروراست و بریشه ارتشاه جز از طریق تغییر اساسی ماهیت دستگاه و استقرار حکومتی صالح و سالم نمیتوان حمله کرد.

واضح است که در عین حال نباید وضع بد کارمندان دولت و بارکمرشکن هزینه زندگی که برخی از کارمندان جزء را مجبور میکند در تلاش معاش در جنبه فساد عمومی گرفتار شوند نادیده گرفت. از این جهت بهبود اساسی زندگی کارمندان و تأمین مایحتاج انسانی واد لانه آنها و خانواده هایشان از طریق پرداخت حقوق منکفی و مشروع شرط مسلمی است که بدون آن نمیتوان زمینه را برای محدود کردن و سپس ریشه کن کردن تبعیضی این بلیه اجتماعی آماده نمود. لازم پندگرنیست که لایحه استخدام بهیچوجه قادر نیست کوچکترین خدشه ای در وضع موجود، از این نظر، وارد آورد.

اگرچه شاه در سفر اسفند ۱۳۴۳ خود با انگلستان بیشرمانه ترین توهین هارا بکارمندان زحمتکش وارد آورد و گفت تنها کارمندان جزء پائین فاسد هستند و در بین کارمندان عالی رتبه مطلقاً فساد از بین رفته، همه کس میداند که در زمان رشوه بگیران اصلی چه کسانی هستند. اگر پاسبانی بچند تومان مثلاً در سفروش "متخلفی" راههای میکند، رئیس کلانتری از فلان تاجر چند صد تومان حق و حساب میخواهد و رئیس کل شهر بانی در زند و بند یا فلان میداند از قاچاقچی عمده از چند هزار تومان پائین نمیاید. اگر ما "مورثیت اسناد بچند تومانی برای تسریع در صدور المثنی شناسنامه راضی میشود، مدبرکل رزمین خواران باد هها هزار تومان میخرند و وزیر یا معاونی که کلید فلان مقاطعه یا خرید یا احتساب مالیاتی بدست اوست، تا ببار خود راحسابی نبیند دست طرف را نمیفشارد.

در اینجا قصد بهیچوجه تهرئه آن کارمندان ساده ای نیست که چند تومان رشوه میگیرند. ارتشاه مذموم و محکوم است ولی هم علت آنرا و هم جایی را که بیداد میکند باید نشان داد. برخلاف گفته شاه اکثر کارمندان شرافت و پاکي خود را نمیفروشند. حتی روزنامه اطلاعات هم اعتراف میکند که با وجود سنگینی بارزندگی اکثریت این طبقه شریف و نجیب، مشقات و مضایق را تحمل میکنند و در عین پاکي و صداقت عرض خود را در خدمت میگذرانند و چشم از باغ سبزی که در انتهای راه کج دیده میشود، پوشیده اند ("سرمقاله ۲۵ اسفند ۱۳۴۲).

مردم البته آنچنان در دستگاه اداری میخوهند که معجزه سبز (اصطلاح اطلاعات برای اسکسانس) در آن حلال مشکلات نباشد. میخوهند زندگی کارمندان و خانواده آنها بحدی تأمین شده باشد که زمینه ای برای بازگذاشتن کشوی میز و یادخواست صریح پول چائی موجود نباشد. ولی مردم نیک میدانند که رشوه ستانی و رشوه دهی کلان در کجا انجام میگیرد. مجله نیشن امریکائی در شماره ۱۲ آوریل ۱۹۶۵ در مقاله ای بقلم مفسر سرشناس خود کوک از اسنادی که در کمیسیون تحقیقات سنای امریکا ارائه شده پدیده بر میدارد. طبق این اسناد نهاد روزبه فوریه سال ۱۹۶۳ شاه از محل قرضه دریافتی از امریکاهفت چک یک ملیون دلاری و پانصد هزار دلاری بنام چند تن از سفیرای کبار سابق امریکاداریان، چند شخصیت مهم امریکائی و دافسرا عالی رتبه انگلیسی کشیده یعنی رشوه داد و تا هم حق الزحمه برخی از آنها را که در توطئه کودتای ۲۸ مرداد شرکت کرده بودند، بپردازد، هم حامیانی برای ارسال مداوم قرضه ها و "کمک" ها در بین مقامات عالی رتبه خارجی دست و پا کند و هم Lobby شاه در بین زمامداران ینگه دنیا تقویت کرد. در ضمن همان روز یک چک پانزده ملیون دلاری بنام فرح پهلوی از همان محل قرضه دریافتی از امریکاکشیده شده است یعنی شاه سهم شخصی خود را هم برداشته و رشوه ستانی کرده است. و این هردو وجه رشوه دهی شاه وجه رشوه ستانی اش که جمعا معادل یک میلیارد و هفتصد ملیون ریال است از خزانه کشوری که مردمش باید هم قرضه و هم فرح و نزولش را بپردازند بیرون رفته است. باید یاد آوری کرد که کمیسیون سنای امریکا

III - اقدامات دولت برای اصلاح اداری

اینهاست عمدترین وجوه مشخصه دستگاه اداری ایران وشالوده های آن ومعایب و درد های اساسی این دستگاه . بررسی آنها نشان میدهد که هرگونه طرح جدی اصلاح اداری ناگزیر مسئله اصولی رهبری عمومی دستگاه اداری ، یعنی چه طبقه بنفع چه کسی وبچه منظور این دستگاه رامیچرخاند ، چه قوانینی مدافع منافع چه اقشارو طبقاتی برای حفظ امتیازات چه کسانی توسط این دستگاه اجرا میشود ، مطرح میگردد ، مسئله ای که مستقیماً بوضع اجتماعی مملکت ما ، بماهیت رژیم وابستگی دارد . بررسی شالوده های دستگاه اداری ووجوه مشخصه آن ، معایب اساسی دستگاه وریشه های آن نشان میدهد که تحول عمیق دستگاه اداری وتهدیل آن بدستگاههای کاربر و صالح در خدمت خلق و برای دفاع از مصالح میهن و منافع مردم انجام نمیشود مگر همراه با یک تحول بنیادی در اجتماع ایران ، همراه با یک تغییر کیفی در کلیه شئون اقتصادی واجتماعی وسیاسی مملکت . واینکار نمیشود مگر با درهم شکستن رژیم حاکمه موجود که دستگاه اداری اسلحه ووسیله ای در دست او .

اما حکومت شاه مدعی اصلاح اداری ، انقلاب اداری ، رفرم دستگاه دولتی است . صرف نظر از هیاهوی تبلیغاتی اقدامات رژیم بدین منظور در سه جهت عمدتاً سیر میکند : تدوین قانون استخدام کشوری ، مبارزه با فساد ، دادن اختیارات وسیعتری به استناداران وتشکیل انجمن ها . از این میان در تفکر و عمل دولتیان ، تصریحاً وتلویحاً ، لایحه استخدام نقضی پس بزرگ و اساسی رامیاید اجرا کند . بجز مسئله ارتشا که گویا از راه " مبارزه با فساد " کذائی باید حل شود ومسئله تمرکز افراطی که اختیارات وسیعتر استناداران را حلال آن میدانند کلیه مسائل ومشکلات اداری رامیخواهند با قانون استخدام معالجه کنند و البته به شالوده های ضد خلقی وضد موکراتیک هم کاری نمیتوانند داشته باشند .

۱- " مبارزه با فساد "

سرطان فساد باندازه ای ریشه دوانید وکارهارا مختل کرده که سران رژیم هم بنقش مخرب آن در وضع کنونی دستگاه اداری برده و برای رفع آن سالهاست دم از " مبارزه با فساد " میزنند . هرچند در این جا قصد تحلیل این سیاست در بین نیست ولی از آنجا که " مبارزه با فساد " قسمتی از برنامه انقلاب اداری شاه است اشاره بان ضرور مینماید . یازده سال است که دولت های رژیم کید تا مبارزه با فساد را در برنامه خود گنجانید و حتی دولت علاء خود را " دولت مبارزه با فساد " نامگذاری کرد ، اگرچه بعد معلوم شد همین دولت بود چه خود را برارقام جعلی مبتنی کرده بود . فقط در شش ماه اخیر شاه شخصاً چندین بار - در ملاقات بادانشجویان ایرانی مقیم امریکا ، در سلام ۴ آبان ، در مصاحبه با مخابرات پوی سویس ، در پیام ششم بهمن و در مصاحبه با خبرنگاری کسپرس قصد خود را بر ریشه کن کردن فساد اعلام داشت ومدعی شد که " جدا باشدت عمل " این مهم را انجام میدهد و " سرهای بزرگ و عالی مقامی مشمول قرار گرفته و بزرگترین شخصیت های لشگری و کشوری تحت تعقیب قرار گرفته وبشدت مجازات شده اند " .

ولی در تمام این مدت جریان ادعائی مبارزه با فساد محدود میشود بصحنه سازی باصطلاح محاکمات بزرگ که طی آنها حتی چند از سرکرده های همین رژیم که بیگدار باب زده یا بموقع حق وحساب رانهداخته یا در تقسیم منافع کلاه سرسایر متخذهان گذاشته یا بشکلی پته شان روی آب افتاده بود دادگاهی شدند . نتیجه این صحنه سازی در هر صورت جز بر اثت کامل وتطهیر کامل دزدان ومختلسین بزرگ وحتی طلبکار شدن و حقوق دوره برکناری رادریافت کردن وحد اکثر مدت کوتاهی " استراحت " نتیجه دیگری نداد . است " مبارزه با فساد " به بزرگترین سرهای فاسد و اطرافیان او کاری نداشته و نمیتوانسته داشته باشد . ارتشبدان و سپهبدان ، وزرا و معاونین ، رؤسای شرکت های دولتی ، امرای ارتشی ومسئولان نظامی البته دستگاه که در

"محاکمات بزرگ" متهم یا موضوع بحث جزا بدیدند همه پاک و پاکیزه، منزه تراز مریم مقدس از جلسه دادگاه خارج شدند و همچنان یاد مقامات عالیه مشغول بند و بست اند یاد رهپیت مدیره بانکههای خصوصی و مختلط سرگرم غارت. در مورد نظامیان نام ارتشید هدایت، سپهبد کیا، سپهبد مقدم، سپهبد وثوق، سر لشکر ضرغام و سایرین و جریبان محاکمات آناترا همه کس میداند. آخرین نمونه مبارزه با فساد در مورد یسک ارتشی دارای کار اداری مربوط بمرتیب آجودانی بود که در ریاست امور مالی ینگه برق ۱۴ میلیون ریال بسا لا کشید ولی بالاخره روز ۱۹ مهرا ماه ۱۳۴۳ حکم قبلی دادگاه در باره اش نقض بلاراجع شد و تمام حقوق دوره برکناری را نیز گرفت. در ادارات دولتی و ما "موران" کشوری نیز همین شیوه جریان داشت. ازانها که ۴۰۰ میلیون ریال تهادت رساختان مجلس سنا سو" استفاده کرد نگرفته تا آنها که در شیلات میلیونها بجهیب زدند همه با خیال راحت اکنون نیز مشغول ادامه دزدی هستند و چنین مبارزه شاهانه ای با فساد درود میفرستند سو" استفاده ۳۰۰ میلیون تومانی راه آهن، ۸ میلیون تومانی بانک ملی، ۷۰۰ میلیون تومانی سازمان برنامه، باز هم ۱۶ میلیون تومانی بانک ملی و سو" استفاده های مربوط بزمین خواران، مسیل خواران، مقاطعه کاران، اسفالت گران، آبجوسازان، صاحبان تلویزیون و زد و بند های کلان مربوط بملیاتهای کلان همه پس از مدتی جارو و جنجال بدست فراموشی سپرده شد.

قاجاق هروشین و مواد مخدر در این مدت بیداد کرد. ملیونها ارز بجهیب سوداگران خارجی و سر دسته های قاچاقچیان داخلی که در بار پهلوی خود از مراکز مهم آنهاست سرانزیر شد. هزاران جوان و هنرمند ایرانی سیه روز شدند ولی ازانجا که این ته کاری باعالمقام ترین سرها (همه میدانند که سلطان هروشین والده فساد از القاب اشرف پهلوی است) مربوط است نتیجه "مبارزه" تشدید این خطر مهیب است. دستگاههای جدید مولد برق را با دارمیان چند تن از وزیران انقلابی کابینه حزبی با بدون مناقصه قانونی از امریکا خریدند و آب از آب تکان نخورد. پرونده مالیاتی يك میلیون و پانصد هزار تومانی مدیر تلویزیون راباکم و بتوصیه یکی از معاونین وزارت دارائی به دو بیست و پنجاه هزار تومان خاتمه دادند. کمکی که سران دولتی و مسئولان عالیتره اداری بخارت بی بند و بار انحصارات خارجی کارخانجات مونتاژ، بانکههای مختلط روشن نباتی سازان و شهرسازان میکنند بکرات از پرده برون افتاده است. در اقتضاح اخیر آبجوسازان معلوم شده که کارخانه های آبجوسازی روزی ۳۰۰ هزار بطری تولید دارند ولی ۴۵ هزار گزارش میدهند و وزارت دارائی هم بر آن صحنه گذاشته است. صاحبان ثروتمند این کارخانجات که روزانه ۳۶۵ هزار ریال درآمد دارند با توسل به زد و بند، توصیه و هدیه سستی باقلان وزیر و معاون و جرب کردن سبیلها که منظره گوناگون فساد هستند از بپرداخت مالیات و عوارض واقعی شانه خالی کردند. نمونه های دیگر این سرطان دردناک از اسفالت خیابانها گرفته تا مسئله گوشت، از شرکت های خانه سازی گرفته تا واردات داروهای قلبی و نظام وظیفه دیده میشود. آخرین صحنه مبارزه با فساد در امر کشوری مربوط بفروشگاه فردوسی بود که فقط از يك قلم خرید بخاری ۳۰ میلیون ریال سو" استفاده بعمل آمد. بود. اما در این محاکمه نیز مدییر شرکت و نماینده يك انحصارالمان غربی تهرته شدند و "شدت عمل" ملوکانه بصورت شش ماه حبس تا دبی مدییر عامل سابق شرکت معاملات خارجی بمنصه ظهور رسید. اقتضاح صحنه سازی محاکمات "مبارزه بسا فساد" بقدری بالاگرفته که حتی مجله خواندنیها مینویسد: "سرنوشت محاکمات بزرگ مثل پایان غم انگیز بعضی از فیلمهای سینمایی همه رامتا" ثروتمند یوس از تئاتر این محاکمات خارج کرد و بنحو زیادی مردم ستعدید. یایبطرف رادلسرد و ازانها سلب اعتماد نمود" (دهم آذر ۱۳۴۳). واقعیت دردناک اینست که ثروتندان و صاحبان نفوذ دست در دست مقامات عالی دولتی و به پشتیبانی آنان - تا عالیترین مقامها با تقسیم سود های کلان، يك شبکه جهنمی در کشور بوجود آورد. شیره جان مردم را میمکند، خزانه را خالی میکنند و ملیونها ثروت مملکت را سرانگشت میچرخانند.

ولی پس از چندی ادعای مبارزه با فساد و شدت عمل حال کم سران رژیم منکر وجود آن میشوند. باین نصابه خبرنگار سندی اکسپرس با شاه طی سفر اخیر وی بانگلستان توجه کنید: "پرسیدم ایسا هنوز

هم ایران با فساد دستگاه‌های اداری دست بگیریان است؟ شاهنشاه پاسخ دادند: مطلقاً خیر! من میتوانم با قاطعیت بگویم که موضوع فساد مربوط بگذشته است ۰۰۰ شاید در اعماق دستگاه‌های اداری وین کارمندان جز "کوچک و کوچک چیزهای کوچکی در جریان باشد - این همیشه ممکن است - ولی در بالا و حتی در مراحل وسط این وضع مطلقاً وجود ندارد" (کیهان ۱۸ اسفند ۱۳۴۳).

در حقیقت رژیم شاه که بنا به ماهیت طبقاتی خود از ایجاد آنچنان تغییر بنیادی در روابط طبقاتی و اجتماعی که ریشه فساد را بکند عاجز است اینک مطلقاً آنرا نمی‌کند. نه تنها نمی‌کند بلکه کارمندان آن جز "کوچک و کوچک" را مسئول بلای خانمانسوزی میدانند که در حقیقت از جانب سران حکومت صاحبان قدرت و منصب متوجه اجتماع ماست. انکار مطلق فساد، انتساب آن بگذشته نه تنها دروغ آشکاری است بلکه نشان میدهد که شیوه "مبارزه با فساد" رژیم دیگر بعنوان شمشیر کهنه و عوام‌فریبی فاش شده است. ای بت ریج بکنار می‌گذارد و در سیستم اقدامات خود برای اصلاح وضع اداری جای مهمی برای آن قائل نیست.

ولی این مسئله وجود دارد و تغییرات کتیک حکومت نمیتواند واقعیت عینی‌رانی کند. تاد روی این پاشنه می‌چرخد، رژیم مولد فساد و تاهی موجود است مبارزه واقعی با فساد علی‌نیت است. نه زندانی کردن آفتابه دزدها، نه محاکمات پسر و صدا بی‌نتیجه، نه تبلیغات بی‌آبروی مبارزه با فساد نخواهد توانست این بلا را از جامعه مارشک کن کند. رژیم که پایه و اساسش بر سلب حقوق آزادی مردم، بر غارت ثروت‌های ملی بنفع انحصارات خارجی و صاحبان نفوذ داخلی گذاشته شده، رژیم که از سرگردیده است و سرانش خود زاینده و منشأ فساد و تاهی هستند از مقابله واقعی با آن عاجزند و در تار و پودش گرفتار. محمل‌های عینی و ضروری از زمین بردن کامل فساد هنگامی فراهم خواهد شد که ماهیت رژیم کنونی دگرگون شود و حکومت نماینده مردم باشد. راه ریشه کن کردن فساد راجع با سرنگونی علت آن یعنی رژیم فاسد کودتایمیتوان بازکرد.

۲- تفویض اختیارات بیشتر با ستانداران و تشکیل انجمنهای محلی

گفتم که سانترالیزم مفرط، تمرکز همه امور در تهران و در دربار از جوجه مشخصه دستگاه اداری واز علل اساسی بسیاری از نابسامانیها و نارسائیهاست. نمیتوان گفت که دولت خود به برخی از جنبه‌های منفی این تمرکز افراطی آگاهی نداد. برعکس جادارد تدابیری که بمنظور تقویت اختیارات استانداران و تفویض نقش قاطعتری بفرمانداران انجام میگردد نقشه‌هایی که برای تشکیل انجمنها کشیده شده ولی هنوز بمرحله عمل نزدیک نگشته است، از زمره اقداماتی دانست که مستقیماً یا بطرح جنبی بمنظور "رفع اداری" انجام میگردد.

در شهری ماه اخیر چهار سمینار استانداران و فرمانداران کل در مهر ۱۳۴۳ و فروردین ۱۳۴۴ تشکیل شد تا شاید راه حلی برای مرتفع ساختن عوارض سانترالیزم اکید کنونی جستجو شود. روزنامه پیغام امروز نوشت: "سمینار استانداران مسئله اختیارات استانها و شیوه‌ها و امکانات رسیدن به هدف عدم تمرکز را بررسی میکند" (سرمقاله ۱۲ مهر ۱۳۴۳). ولی رژیم استبداد سلطنتی حد اکثر درصد تقویت بساط ساتراپی است. عدم تمرکز میبایست باد موقرتیک کردن و خلقی کردن دستگاه همراه باشد تا منتج نتیجه گردد. وگرنه در صورت فعلی استانداران منصوب شاه و عمل مستقیم او در استانها قدرت بیشتری برای اجرای سیاست او کسب میکنند و چنین امری تحکیم بساط ساتراپی است نه رفع سانترالیزم مفرط. برخی از جزایر مسئله تفکیک برنامه‌های عمرانی و اعتبار سرمایه گذاری و مسئولیت خود استانها را تا سیرمدارسی همانها را از دیدگاه منافع بخش خصوصی مطرح میکنند ولی در مطالعات وزارت کشور مسئله حتی در این حسد هم بررسی نمیشود.

آخرین طرح تقسیمات کشوری که پس از سالها "مطالعه" انتشار یافت (اطلاعات ۱۹ و ۲۰ فروردین ۱۳۴۴) نشان میدهد که بهیچوجه مقتضیات و مسائل اقتصادی و اجتماعی و قومی نواحی مختلف کشور در نظر گرفته نشده است. سیاست تجزیه سرزمین خلقهای ساکن ایران نیز کماکان ادامه دارد و مثلاً بدین هیچ دلیلی تقسیم آذربایجان و کردستان بچند ناحیه بشکل سابق باقیمانده است. این لایحه نیز هیچگونه محل سرزمینی برای تغییر اساسی در جهت از زمین بردن تمرکز افراطی و بمرورکراسی ایجاد نمیکند.

حدود اختیارات و وظائف استانداران و فرمانداران نیز در طرح جدید تقسیمات کشوری تعیین شده است. در این طرح اساس کنونی تقسیمات کشوری حفظ گشته چند فرمانداری کل افزوده شده و برخی استانها به بخش و برخی بخشها به شهرستان مبدل شده اند. کار تقسیمات کشوری در مملکتی وسیع مثل میهن ما که راههای ارتباطی آنها باندازه کافی توسعه نیافته و مسائل حاد و حیاتی اقتصادی و اجتماعی در هر گوشه آن خود نمائی میکند کاری سرسری نیست. و حل آن نیز بدون توجه عمیق بمقتضیات اقتصادی ضروریات تولیدی، امکانات محلی، مشکلات موجود و مسائل ملی و قومی امکان پذیر نمیشد. طرح جدید که ماده هشتم آن ناظر بر اختیارات استانداران و فرمانداران است همان شبکه بوروکراتیک، متمرکز و ضد خلقی را دست نخورده باقی میگذارد. طبق بند الف از ماده ۸ وظیفه استانداران "اجرای سیاست عمومی دولت و حفظ نظم و استقرار امنیت"، طبق بند ب "نظارت بر کلیه ادارات و سازمانهای دولتی با استثنای محاکم قضائی و سازمانهای ارتشی" و طبق بند ن "اجرای دستورالعملهای دولت" است. پس از آنهمه تبلیغ درباره بسط اختیارات محلی و لزوم زمین بردن تعزک افراطی، بالاخره کوه موش زائید! توجه باختیارات استانداران نه تنها در جهت دموکراتیک نیست بلکه درست برعکس در جهت تشدید دیکتاتوری انجام گرفته است. طبق بند ه ماده ۸ وظیفه استانداران "بررسی گزارشهای مربوط به امور انتظامی و سیاسی و صدور توصیههای لازم و انعکاس نتیجه آنها بمرکز" (یعنی پاپوش دوزی، پرونده سازی، سرکوب حقیقی و اعتراض و گزارش آن بسازمان امنیت) و طبق بند و "نظارت در اداره جمعیتها و احزاب و جلوگیری از تبلیغات مضره (یعنی مداخله علنی رسمی در امور احزاب و خفه کردن مخالفان با سیاست رژیم) و طبق بند های گ و ل نظارت بر هرگونه انتخابات از انتخابات مجلسین گرفته تا شهردارها، اطاقهای بازرگانی، شیروخورشید سخ و انجمنهای خیریه میباشد. همه اینها نشان میدهد که لایحه تقسیمات جدید کشوری - یعنی آخرین حرف رژیم در باره اختیارات محلی و عدم تمرکز، سانترالیسم خفه کننده کنونی را شدیدی تر، دامنه بروز استکارات محلی را گسترده تر، اختیارات مردم شهرستانها را مهمل به هیچ و عقب ماندگی استانهای مختلف را تشدید میکند.

حق بارورانه آذربایجان است که در سه ماهه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ خدی پیرامون سمینار استانداران نوشت: "این نشست و برخاستها بیشتر جنبه تشریفاتی دارد، بیشتر یک فرمول خشک بوده و صحنه سازی تهوع آوری از نیای متدن میباشد. در این نشست و برخاستها در مسئولینی که تقاضا را میشوند روح ایمان و علاقه، روح خدمت و صداقت حکومت نمیکند... این گفت و شنودها، این سمینارها برای وقت کشی و اغفال عامه طرح ریزی میشود".

در مقطع همین سلسله تدابیر، باید نقشه هایی را که رژیم از پیمان برای تشکیل انجمنهای ایالتی و شهر و ده دارد - در مواردی با سرعت لاک پشتی عملی میکند و در موارد دیگر سکوت مطلق یا تعویق مدوم را جایز میشمود - بررسی کرد. نشریه انگلیسی تایمز مالی (۴ اکتوبر ۱۹۶۳) مینویسد: نقشه انتخاب انجمنها از روی الگوی پاکستان قرار بود انجام شود و هدف آن تحول در یک سیستم فوق العاده متمرکز دولتی است که کنترل کامل آن در تهران بعمل میآید. اما مداخلات مکرر مرکز در امر تعیین شهرداران انتصابی، تشکیل خود سرانه و بدون انتخابات انجمن شهردار چند نقطه و انحلال عدّه ای از این انجمنهای مزاحم بدستور وزارت کشور (بابل، رشت، اصفهان، کرمان و غیره) و تعویق انتخابات در سایر نقاط نشان میدهد که دولت به هیچوجه در فکر تشکیل انجمنهای ناپایند مردم، صاحب اختیار و مظهر منافع و ابتکار محلی نیست. در صورت اجرای چنین انتخاباتی هم تکرار صحنه سازی مفتضح انتخابات دوره ۲۱ شهری و چهارم سنو و تشکیل نسخه بدلهای پارلمان فعلی در مقیاس محلی مسلمان کوچکترین قدمی در راه حل مسئله نخواهد بود. جالب است که در پائیز سال ۴۲ هنگامیکه دستور تشکیل حزب نهضت ششم بهمین (شکل جنبینی حزب فعلی ایران نوین) را صادر کردند صراحتاً وجودی آنرا تدارک و انجام باصلاح انتخابات این انجمنها ذکر کردند. تازه بفرض تشکیل وظیفه این انجمنها، بنوشته نشریه تایمز مالی به "حل بعضی مسائل از قبیل بهداشت و تعلیمات" منحصر میشود. از بین بردن تعزک افراطی از طریق تفویض اختیارات بیشتری با استانداران با ماهیت کنونی و انجمن

بازی امکان پذیر نیست • رژیم کود تا زحل این مسئله هم که از اصول اصلاح سیستم دولتی ایرانست بعلمت ماهیت خود عاجز است •

۳- قانون استخدام کشوری

مهمترین و اساسی ترین وسیله رژیم برای انجام اصلاح اداری تدوین قانون استخدام کشوریست • سران رژیم بکرات و صریحاعده توبین سلاح خود رابرای " انقلاب اداری " تدوین قانون جدید استخدام خوانده و این قانون رامشکل گشای اکثر ردها دانسته اند • شاه عقیده دارد که : " قانون استخدام ، دستگاه اداری کشور امطابق احتیاجات مملکت و با توجه بشرايط اجتماعي دران کنونی سازمان خواهد داد " (جلسه افتتاح مجلس سنا ، ۱۶ مهر ۱۳۴۳) • منصور میگفت : " این قانون یکبار برای همیشه پایه و اساس اداری مملکت رادرهم میریزد " (۲۱ آبان ۱۳۴۳ در مجلس شورا) • مسئولان شرايعالی اداری ۱۳۴۳^{هـ} کنندگان لایحه و جرایدی نظیر اطلاعات ، کیهان ، پیغام امروز و تهران اکونومیست تدوین لایحه استخدام رابمنايه " تا مین کنند رشداقتصادی و ترقی کشور ، ریشه کن کنند مشکلات اداری " ، " مرتفع سازنده گرفتاری اساسی کشور " و غیره بقلم داده اند •

جادارد که بررسی لایحه استخدام کشوری جداگانه و با تفصیل بیشتری انجام گیرد ولی حتی مطالعه اجمالی آن نشان میدهد که لایحه تقدیمی دولت چنانکه دیدیم ، نه تنها کوچکترین تأثیری در رفع معایب اساسی دستگاه نمیتواند داشته باشد بلکه آن مسائل ویژه و مشخص استخدامی و کارمندی نظیر ترفیعات ، طبقه بندی ، ملاک ترقی و مسائل مربوط به ارتشستگی و بیمه رانیز نتوانسته است حل کند •

نخست - در لایحه جدید تقریباً نیمی از مواسسات دولتی مستثنی شده و ۱۶ طبقه از کارمندان مشمول مقررات آن قرار نمیگیرند • لایحه بعلاوه هیچگونه ضابطه و مقررات عمومی را برای کارمندان مواسسات خصوصی که عده آنها کمتر از کارمندان دولت نیست منظور نکرده است • در حالیکه قانون استخدامی کشوری باید ناظر بر کلیه مواسسات و ادارات باشد و همه کارمندان رادر برگیرد ، اصول و موازین عام و کلی استخدام را بر اساس یگانه و همگون برای همه کارمندان تعیین کند • مقررات خاص داخلی و جزئیات و قواعد فنی هر واحد و اداره میتواند بر پایه این قانون جامع تنظیم کرد •

دوم - ملاک ترقی و ترفیع در لایحه تنها مدرک تحصیلی قرار داده شده در حالیکه اگر چه درجه معلومات نظری میتواند از ملاک های مهم تعیین وضع استخدامی و ارتقا باشد عوامل متعدد دیگری نظیر سابقه خدمت ، تجربه ، لیاقت ، تخصص ، مقدار کار ، مسئولیت کار و غیره رانمیتوان نادیده گرفت • بخصوص در وضع فعلی که اکثریت عظیم کارمندان در شرایط کاملاً متفاوتی تحصیل کرده و تجربه اندوخته اند ، قانون ناظر بر آنها باید ملاک های همه جانبه ای رادر نظر گیرد •

سوم - در حالیکه ۶۰ هزار کارمند غیر رسمی در دستگاه دولتی کار میکنند ارائه راه صحیح تهدیل آنها بکارمندان رسمی یا تعهد تا مین شغل و محل کار برای آنان از اهم مسائل قانون استخدامی است • ولی لایحه تقدیمی دولت در مورد این کارمندان حق کشتی آشکار کرده و در اغلب موارد راهی جز ترك خدمت و اخراج بدون تعهد در مقابل آنان باز نگذاشته است •

چهارم - موادی از لایحه جدید دست دولت رادراخراج دست جمعی کارمندان بدون تأمین شغل جدید باز میگذارد که خود از قانون شکن ترین و حق کشتن قسمتهای لایحه جدید استخدامی است • پنجم - لایحه هیچگونه محلی برای تعیین حداقل حقوق متناسب با هزینه زندگی و اشل متحرک ایجاد نمیکند بلکه در بسیاری موارد اجرای آن موجب تقلیل حقوق میشود • لایحه در مورد بازنشستگی دسترد بزرگی بحقوق مکتسبه کارمندان میزند ، حد نصاب رابه چهل سال خدمت بالامیبرد و مسائل مربوطه نظیر کسور بازنشستگی ، میزان کافی حقوق بازنشستگی و ترمیم آن بموازات ارتقا هزینه زندگی و غیره راحل نمیکند • لایحه تضمینی برای اجرای صحیح اصول ترفیعات و اضافات بوجود نمیآورد و مسئله مهم بیمه و شرایط کار و غیره راحل

نشده باقی میگذارد.

یکسال ونیم است که کارمند ان با ارائه ادله و ارقام طی نامه ها و مقالات پیشمار مخالفت خود را با این لایحه ابراز داشته و انرا منفرجه و ضد کارمندی، ظالمانه و حق کش خوانده اند. موج عظیم ناراضی که در سراسر کشور و در میان تمام اقشار کارمندی علیه این لایحه بلند شد خود نشان میدهد که لایحه دولت حتی از طرح و حل صحیح مسائل مشخص استخدا می نیز یکی عاجز مانده است چه رسد بآنکه معایب اساسی دستگاه اداری را مرتفع سازد و یادشالوده های آن تغییراتی بدهد.

۴- تدابیر دیگر

چنین است سه طریقه اصلی که رژیم برای بهبود وضع اداری و بایقوت خودش انقلاب اداری در پیش گرفته و میزان تا "شیرآنها" با اینحال چه خود د ولتیان و چه درد اخل هیئت حاکمه عناصر دیگری راهپسا و تدابیر دیگری را برای اصلاح وضع اداری مطرح و پیشنهاد میکنند. این تدابیر اگرچه فقط دارای اهمیت اداری نبود و حیثه وسیعتری را در بر میگیرند، با اینحال میتیان آنها را از شیوه های عمل برای اصلاح اداری دانست.

یکی از این روشها که دولت برای اصلاح اداری در پیش گرفته تعلیم مدبریت است. البته مدبریت دارای اهمیت و جنبه های مختلفی است که ضمناً مسئله کاربری اداری و اجرای قاطع تر و سریع تر سیاستها توسط دستگاه اجرائی اداری بر خورد دارد. مدتهاست که این مسئله از جانب میسیون امریکائی در ایران و از طرف شخص رابرت میسی و سپس از جانب امریکارفته ها و تربیت شدگان مستشاران امریکائی مطرح شد و پیش ازین مورد توجه دولت قرار گرفته است. از جنبه اداری، پیشرفت مدبریت در حقیقت وسیله ای برای مبارزه با بوروکراسی و هرج و مرج کنونی یعنی یکی از عیوب درجه اول دستگاه کنونی دولتی است. در باره رابطه "مدبریت" و اصلاح اداری شاه در نطق روز ۴ اردیبهشت ۱۳۴۴ ضمن گشایش کنفرانس بین المللی مدبریت هنگامیکه سال ۱۳۴۴ را "سال پیشرفت مدبریت" مینامید گفت: "کارمندان دولت باید اول خود بیاموزند که چگونه مورد اخلی ادارات خود را بوجه نیکو تنظیم کنند. از امروز مقررات و تشریفات اداری ملایب از نو مورد ارزیابی قرار گیرد و براین اساس اصلاح شود".

از جمله راههای دیگر مدتهاست که آقای سناتور دکترمین دفتری اصرار در تشکیل شورای دولتی دارد و آنرا وسیله موثر بهبود وضع میسورد. در این اواخر سناتور متفقد دیگر سید جلال الدین تهرانی نیز تابع این نظریه شده است. منصور و پس از او هویدا اگرچه مخالفت صریح با این پیشنهاد نکردند، ولی آنرا سرسری گرفته و بآینده موکول کرده اند. البته تشکیل این شورا هم نمیتواند معالجه درد هسای دستگاه دولتی باشد کما اینکه خود آقای متین دفتری در آخرین نطق خود در سنای (۲۸ دیماه ۱۳۴۳) در این مورد دامنه اثر آنرا "برسیدگی به تخلفات کارمندان" محدود کرد. در عمل عده ای از معمرین و رجسالی که سنسالی بی میل نیستند از طریق شورای دولتی بر کار اعضای تازه بدوران رسیده کابینه ها نظارتی داشته باشند.

بررسی اقدامات رژیم که گاه صرفاً تبلیغاتی و فقط در حرف و گاه سطحی ونیم بند است و مقایسه آنها با شالوده ها و آوجوه مشخصه دستگاه اداری کنونی، معایب اساسی و ریشه های آن نشان میدهد که رژیم کبود تا نه قادر با ایجاد تحول بنیادی ضروری درد دستگاه اداری است و نه تدابیر وی میتواند بوجود آورنده چنان انقلابی و ایجاد کننده دستگاهی باشد که شالوده اش خلقی بودن، دموکراتیک بودن و هاری بودن از تمرکز فراطبی قرار گیرد و معایب اساسی دستگاه کنونی یعنی تورم اداری، تبعیض، بوروکراسی و هرج و مرج، فساد و ارتشاء و عدم توجه بوضع کارمندان را از بین ببرد.

میهن مادر کنار سایر تحولات بنیادی ضروری، احتیاج بیک تغییر کیفی و عمقی در دستگاه دولتی و اصلاح واقعی اداری دارد. در این مسئله کوچکترین شکی نیست. دستگاه اداری کنونی ایران همزاد توامان رژیم کنونی ایران و انعکاسی از ماهیت آن، مجری سیاست هیئت حاکمه و مدافع منافع آنست. اگر این دستگاه زنگ زده و فاسد است مهمترین علت آن پوسیدگی و فساد رژیم کنونی است. اگر دستگاه اداری دردی را علاج نمیکند و خود مانعی در راه تحول و تغییر است مهمترین علت آن اینست که رژیم استبدادی و استعماری کودتای ماهیتا نمیتواند معالجه درد ها و مشکلات میهن ما باشد و خود آن بزرگترین سد راه پیشرفت و ترقی کشور است. سازمان اداری بقدری زنگ زده، فرسوده و بیکاره است که حتی قادر با اجرای نقشه های عوامفریبانه، مانورها و شیوه های گوناگون و نوظهور حکومت شاه نیست. اربابان امپریالیست نیز با وجود آنکه خود شان در کشورهای خویش دستگاهی در زد و رشوه خواری ازند از رشوه خواری و فساد فلج کننده دستگاه اداری ایران راضی نیستند، مایلند سیاست آنها سرعترود قیقتو اجرا شود و "کله" های آنها اینهمه علنا حیف و میل و لفت و لیس نشود بلکه بیشتر بهمان مصارفی برسد که آنها مایلند. تقلاها و تظاهرات رژیم بمنظور اصلاح اداری زائیده این عوامل است. اما رژیم میخائیلوفسکی نمیتواند دستگاهی خد متکوار خلق ایجاد کند. رژیم فاسد و چرک آلوده نمیتواند دستگاهی منزه و سالم بوجود آورد. از رژیم لخت ایجاد دستگاهی کار ساز نیست. رژیم پورج و مرج و بی بند و بار نمیتواند دستگاهی منضبط و متشکل ایجاد کند. تدابیر سطحی رژیم عاجز تر از آنست که در راه رفع معایب عمیق و اساسی دستگاه تا شیرواقعی داشته باشد.

اگرچه با مبارزه و اتحاد، با تشکل و بیکار، مردم و کارمندان میتوانند و باید در موارد مختلف خواستهای حیاتی خود را ببولت قبولانند و در این زمینه یا آن زمینه شعارهای مشخص و برخی مطالبات خود را پیش ببرند، در این واقعیت نیز تردیدی نیست که یک اصلاح اداری واقعی بنیادی جز نتیجه ای از یک انقلاب اجتماعی واقعی نتواند بود. چنین تحولی عمقی و چنین انقلابی در وضع اداری از عهد رژیم کودتا ساخته نیست. تنها یک انقلاب اجتماعی قادر است با شکاندن دستگاه موجود و ایجاد یک دستگاه خلقی، عیوب مزمن آنرا چاره کند و در عین حال زندگی اکثریت مطلق کارمندان را که از وضع بحرانی رنج میبرند بهبود بخشد (۱). این کار خلقهای ایرانست که با ایجاد حکومتی ملی و موکراتیک اساس دستگاه کنونی اداری را دگرگون کنند، آنرا برشالوده ای نوین، خلقی و موکراتیک استوار نمایند و زمینه را برای رفع معایب و فساد آن آماده سازند.

اردیبهشت ۱۳۴۴

اصلاح ارضی نو استعماری

و

اصلاح ارضی دموکراتیک

در نیمه دوم قرن بیستم حل مسئله ارضی در همه کشورهای کم رشد بصورت یکی از ضروری ترین مسائل درآمد. رشد روابط سرمایه داری در شهرها، ایجاد برخی صنایع مصرف کننده مواد کشاورزی، عدم توانایی کشاورزی در تأمین احتیاجات شهر و در یک کلمه تضاد روابط نوین شهرها و روابط عقب مانده در روستا صورت حادی بخود گرفت و با ایجاد یک رشته مسائل نوین منجر گردید.

صنایع جدید مصرف کننده کالاهای کشاورزی ناچار از خرید مواد خام کشاورزی هستند. ولی این مواد خام بعلت یکرشته عوامل معین از قبیل بالا بودن نرخ ربح در دهات، وجود بهره سنگین، فقدان وسائل حمل و نقل فوق العاده گران بوده و قسمت عمده هزینه تولید را شامل میگردد. کافی است گفته شود که ۵۰٪ هزینه تولید صنایع نساجی مصر در سالهای قبل از انقلاب ۱۹۵۲ مصرف خرید مواد خام میگردد. گرانی مواد اولیه طبعاً در قیمت محصول صنعتی مؤثر میگردد و تراکم سرمایه را در این صنایع محدود میگردد. بعلاوه فقر مدتها دهقانان، تنگی بازار داخلی مانع دیگر رشد صنایع است. در یک کلمه روابط کشاورزی جریان تجدید تولید صنعتی را کند میسازد و در برخی موارد تولید صنعتی را که بازار داخلی نمی یابند بکوره راه بازار خارجی هدایت میکند. در بازار خارجی نیز کالاهای صنعتی کشورهای کم رشد بعلت گرانی قیمت و بعلت پائین بودن بازده کار قادر بر رقابت با کالاهای مشابه خود نیستند و ناچار باید مجدداً بداخل کشور پناه آورند و نجات خویش را در برانداختن روابط کشاورزی جستجو نمایند.

صرفنظر از مسئله رشد صنعتی یک رشته مسائل دیگری نیز حل مسئله ارضی را ضرور ساخته است. جمعیت در کشورهای کم رشد با آهنگی سریع اضافه میگردد. این آهنگ در برخی از کشورهای بقراری است: (۱)

غنا	۴/۱٪	ونزوئلا	۴٪	ترکیه	۸/۲٪
نیجریه	۲۰/۲٪	برزیل	۱/۲٪	لبنان	۷/۲٪
مراکش	۱/۲٪	مکزیک	۲٪	ایران	۱/۲٪

در حالیکه کشاورزی عقب مانده قادر نیست سطح اراضی زیرکشت را با همین سرعت توسعه دهد.

در آفریقا سطح اراضی زیرکشت سالیانه ۱٪ اضافه میشود در حالیکه جمعیت بطور متوسط سالیانه ۲/۱٪ افزایش مییابد. این تضاد بین آهنگ افزایش زمین و جمعیت (به ویژه در شرایط عقب ماندگی فنی) مسئله زمین را در کشورهای کم رشد حاد میسازد. گذشته از آن میزان محصول غذایی نیز با آهنگ رشد جمعیت تناسب درست ندارد. قسمی که کشورهای کم رشد برای تأمین تغذیه خود ناچار از وارد کردن غله اند. فقط در سال ۱۹۶۲ ایران در حدود ۱۰ میلیون دلار کتدم از خارج وارد کرده است و در همین سال مجموع واردات کتدم کشورهای کم رشد در حدود یک میلیارد دلار بوده است. این مبلغ حداقل در حدود ۲٪ و حداکثر در حدود ۱۰٪ مبلغی است که کشورهای کم رشد برای جبران عقب ماندگی خود هر ساله لازم دارند (۲).

DWI Bericht 18/1964 S.341

(۱)

Prof. Dr. F. Powell. Dringende Aufgaben von Wissenschaft und

(۲)

Technik für Entwicklungsländer. Wissenschaftliche Welt 3/1964

عدم هم آهنگی رشد جمعیت و رشد اراضی زیرکشت در شرایط عقب ماندگی وسائل تولید در کشورهای کم رشد منجر به ایجاد نفوس اضافی در دهات شده است. این نفوس اضافی در هند وستان برابر ۵۰ تا ۶۵ میلیون نفر، در اندونزی ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر، در مصر ۵/۵ میلیون نفر (در حدود ۳۰٪ جمعیت کشاورزی) در پاکستان ۲۵ تا ۳۰٪ جمعیت کشاورزی میباشند. در سوریه و عراق و ایران از اینهم بیشتر است (۱). این جمعیت اضافی ناچار برای تهیه شغل از دهه بشهر روی میآورد ولی صنایع شهری که خود باعث تضییقات روابط کشاورزی ناچیز است قادر بر جذب این سیل مهاجرین نیست. فقر و بیخانمانی از دهات بشهرها گسترش مییابد. چنین است نقش افزایش جمعیت در شرایط بقا و مناسبات فئودالی و تکنیک عقب مانده. امروز حل مسئله ارضی بصورت کلید حل بسیاری از مسائل اجتماعی درآمده است. و اصولاً مسئله بر سر آن نیست که باید مسئله ارضی حل گردد زیرا در این مورد همه طبقات از دهقان و کارگر تا روشنفکر و بسوژوا متفقند. مسئله بر سر چگونگی حل مسئله ارضی است. هر یک از نیروهای اجتماعی خواستار حل مسئله ارضی برپایه منافع طبقاتی خویش است و از همین جا اختلاف شروع میگردد.

برخی ضمن مقایسه وضع امروزی کشورهای کم رشد و روسیه قبل از انقلاب با این نتیجه میرسند که گویا کشورهای کم رشد نیز مانند روسیه سابق در مورد حل مسئله ارضی بر سرد راهی (راه پروسی و راه امریکائی) قرار دارند. این مقایسه نادرست است زیرا راه امریکائی که منجر به استقرار سرمایه داری میشد و در روسیه آن زمان از طرف پرولتاریا پیشنهاد میگردد امروز از طرف نیروهای مترقی کشورهای کم رشد نمیتواند مطرح باشد. زیرا بر حسب اوضاع و احوال جهان امروز راه مترقی تری موجود است که منجر به استقرار راه غیر سرمایه داری میگردد. و راه پروسی نیز که از طرف مالکین روسیه یا پروین پیشنهاد میشد در کشورهای کم رشد نمونه ای ندارد و مالکین در هیچ کشوری تاکنون پیشقدم حل مسئله ارضی نگردیده اند. نیروئی که در کشورهای کم رشد میخواند نقش مالکین روسیه را ایفا نماید نه خود مالکین بلکه امریالیسم است.

علل "علاقه" امریالیسم به حل مسئله ارضی

امریالیسم چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی ناچار بحل مسئله ارضی علاقمند است. امریالیسم با تجربه سیاسی خویش دریافته است که حل مسئله ارضی در کشورهای کم رشد بضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل گردیده است و در صورت عدم توجه باین واقعیت ممکنست مسئله ارضی در این کشورها بنحوی حل گردد که به تسلط امریالیسم نیز خاتمه بخشد. صرف نظر از این اصل کلی، باید دانست که اساس سیاست خارجی امریالیسم و بویژه امریالیسم آمریکا در رساله های پس از جنگ دوم جهانی بر اساس مبارزه علیه کمونیسم یا آنچه بنام آنتی کمونیسم معروف است قرار دارد. سیاست آنتی کمونیسم در کشورهای کم رشد سیاستی است و جنبه امریالیسم. از طرفی این سیاست مبنی بر سرکوب خشونت آمیز نهضت های آزاد پیکش است و از طرف دیگر مبنی بر اجرای فرم در این کشورها. سیاست خشونت آمیز گرچه گاه بطور موقت برای امریالیستها موفقیت های نسبی در بردارد ولی در رعبین حال متضمن آن چیز است که امریالیسم از آن در وحشتی فوق العاده است. همگام با فشار امریالیسم بر نهضت ها مردم کشورهای کم رشد در وستان و متحدین خود را در خارج از مرزهای کشور خویش بهتر میشناسند. این واقعیت غیر قابل انکاری است که در رساله های پس از جنگ دوم علاقه مردم کشورهای کم رشد بکشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد جماهیر شوروی فزونی یافته است. حتی نویسندگان امریکائی نیز این مسئله را ولو بالحنی زننده تأیید میکنند. برای نمونه جمله ای از کارلنس راندال نقل میکنیم: "تجاوز و پیشرفت کمونیسم بین المللی در کشورهای بیطرف ماه بماه و سال بسال توسعه مییابد زمان علیه ما میگذرد" (۲).

علاقه با اتحاد شوروی را دیگران زهر و قهر نمیتوان در هم شکست. امریالیسم از لحاظ سیاسی ناچار

(۱) پاکاتا یوا، مسئله اشتغال در کشورهای کم رشد. مجله اقتصاد جهانی روابط بین المللی شماره ۵ سال ۱۹۷۷ مسکو

(۲) Clarence Randall, Die Wirtschaftstrategie des Kommunismus S. 106

است در کموت رفرمیست ها و طرفداران تغییر اجتماع کهن در آید و خود را علمد امبارزه علیه نظام غلط اجتماعی جا بزند. کلیه تدابیر امپریالیست ها در این زمینه از قبیل پرداخت اعتبار، کمک برای پیشرفت، طرفداری از رفرم های اجتماعی، مبارزه علیه قهر و مآل آنها فقط کوششهایی در جهت اجرای سیاست خارجی اساسی خود یعنی آنتی کمونیسم بوده و می باشد. یکی از مسائلی که از لحاظ سیاسی خاطر امپریالیستهارا آشوب کرده است مسئله ارضی است. از لحاظ سیاسی امپریالیسم ناچار است در این زمینه یک قدم عقب نشینی اختیار کند و حتی متحدین سابق خود در کشورهای کم رشد یعنی مالکین، فئودالها و نوامای قبایل و امثال آنها را فداسازد و از یک فاجعه دیگر همچون " فاجعه چین " جلوگیری نماید. از سال ۱۹۵۰ که دولت امریکاد رسازمان ملل متفق از طرح لهستان د اثر اجرای اصلاحات ارضی در کشورهای کم رشد حمایت کرد دیگر مسئله انجام رفرم ارضی در این کشورها بصورت جزئی از سیاست خارجی امریکاد آمد (۱). سایر امپریالیست ها نیز بته ریج با این سیاست امریکا توافق خود را اعلام داشتند (نقشه ماد لینک در گینه و نقشه کستانین در الجزیره). این نقشه ها که تا حدودی نیز عملی گردیدند آبیروی بودند (هستند) در جهت حفظ تسلط امپریالیسم در کشورهای کم رشد و درست بهمین دلیل ما حقداریم آنها را تدابیر نواستعماری (نئوکولنیالیستی) بنامیم.

امانه فقط از لحاظ سیاسی بلکه از لحاظ اقتصادی نیز امپریالیسم خود ستار توی رفرم ارضی در کشورهای کم رشد است. ساختمان اجتماعی ماقبل سرمایه داری در کشورهای کم رشد با ساختن اقتصاد امریکا و احتیاجات اقتصادی این کشور تطابق ندارد. مرکز فوق العاده سرمایه از مشخصات اقتصاد امریکاست. تولید صنعتی در این کشور بطور عمده در رشته های فلزکاری، ماشین سازی، شیمیائی، اتوموبیل سازی و غیره متمرکز است. امریکاد رقاب کشورهای کم رشد نه فقط بازاری جهت مصرف شخصی بلکه بازار مصرف مولد را جستجو میکند. در گرونی اجتماعی این کشورها و تبدیل آنها بکشورهای سرمایه داری با توجه به تقسیم کار بین المللی در این سیستم برای اقتصاد امریکا ضروری بوده و هست.

همانگونه که سرمایه داری شهرها در یک مرحله از رشد خود تغییر روستا را در جهت سرمایه داری تقاضا دارد، همانطور هم امپریالیسم جهانی در یک مرحله از رشد خود تغییر اجتماعی روستای جهانی (یعنی کشور- های درزنجیرا استعمار) را در جهت سرمایه داری طلب میکند. عدم این تغییر تجدید تولید سرمایه داری را در مقیاس جهانی بمخاطره میاندازد.

پس از آنکه در مسالهای پیش از جنگ ساختمان اقتصادی انگلیس و فرانسه و آلمان غربی نیز طبق نمونه امریکا تغییرات بزرگی را از سر گذرانید، انوقت مسئله تغییر ساختمان اجتماعی کشورهای کم رشد و سوق آنها بطرف ساختمان سرمایه داری برای امپریالیسم بصورت ضرورت غیر قابل اجتناب درآمد. رفرم ارضی یکی از مهمترین تدابیر در این جهت می باشد. این رفرم هائ فقط بازار مصرف فردی بلکه بازار مصرف مولد (مصرف وسائل تولید) را نیز بالا خواهد برد. مید انهای تازه سرمایه گذاری (از قبیل سد سازی، ایجاد شرکتهای مشترک برای بهره برداری ارضی، ساختمان راههای تازه و غیره) را در اختیار امپریالیسم قرار میدهد. و بالاخره با ایجاد قشری از دهقانان بصورت بهره روازی ده (که اغلب از طریق کثویرا تیف های با بانکها تحت تسلط امپریالیسم قرار داد) پایگاه جدیدی جهت امپریالیسم ایجاد میگردد. در حقیقت تدبیر اصلاح ارضی تدبیری در جهت تحکیم موقعیت متزلزل اقتصادی امپریالیسم است و بهمین دلیل از لحاظ اقتصادی نیز یک تدبیر نواستعماری است.

اصول و هسته اصلاح ارضی نواستعماری

اصلاح ارضی نواستعماری دارای خصوصیات است که آنرا از سایر رفرم ها بویژه از اصلاح د مسوکراتیک مشخص میسازد. این خصوصیات را شاید بتوان در چهار نکته خلاصه کرد.

۱) در اصلاح ارضی نواستعماری تغییر ساختمان کشاورزی زیر نظر و رهبری امپریالیسم انجام میگردد.
Doreen Warriner, Land Reform and Development in the Middle East. (۱)
London and New York 1957 p. 4

(۲) این تغییر ساختمان قبل از هر چیز با منافع امپریالیسم تطبیق کامل داده میشود.
 (۳) رشد کشورهای عقب مانده راد چهارچوب نظام سرمایه داری محدود میسازد و بانه جای معینی در تقسیم کار بین المللی سرمایه داری میدهد.
 (۴) اصلاح ارضی نواستعماری تدبیری در جهت ترمز کردن جریان انقلابی در کشورهای کم رشد و از این بابت بار فرمهای بورژوازی وجه اشتراک دارد.

غیر از این اصول کلی، اسلوب انجام اصلاح در کشورهای مختلف با وجود اختلافات معین دارای خطوط کلی مشترک است. این خطوط کلی که بر اساس اصول فوق الذکر تعیین میشود بقرار زیر است:
 الف) اصلاحات ارضی نواستعماری مانند هر اصلاح ارضی دیگر برای مالکیت حدی قائل میگردد. ولی این حد به ترتیبی است که برای مالکین سابق حد اکثر (وگاه حداقل) زمین لازم را برای بهره برداری سرمایه داری منظور میدارد. این حد در کشورهای مختلف مختلف است (در ترکیه ۵۰۰ هکتار، در پاکستان اراضی آبی ۲۵۰ و اراضی دیمی ۵۰۰ هکتار، در ایران یک ده یعنی بطور متوسط در حد ۳۰۰ هکتار، در ویتنام جنوبی ۱۰۰ هکتار).

طبق این تدابیر اراضی مازاد برایین حد طبعاً جز کوچکتری از اراضی زیر کشت را تشکیل میدهد. در پاکستان ۲۳۰۰۰۰۰۰ اکر از ۷۷۰۰۰۰۰ اکر مشمول فرم گردد. در ایران تاکنون در حد ۱۰۰۰۰۰۰ هکتار از ۱۶۰۰۰۰۰۰ هکتار اراضی زیر کشت و آیش و در گینه ۸۰۰۰۰۰۰ هکتار از ۳۰۰۰۰۰۰ هکتار اراضی مشمول فرم و تقسیم شده اند. در نقاطی که مالکیت بزرگ ارضی وجود ندارد و اراضی در مالکیت مشترک قبیله است فرم نواستعماری همه اراضی را مشمول تقسیم میداند (پیشنهاد بانک عمران برای اصلاح ارضی در تانگانیکا).

ب) در اصلاح ارضی نواستعماری مازاد قابل تقسیم و در نقاطی که مالکیت مشترک قبیله ای وجود دارد همه اراضی بواحد هائی که جهت بهره برداری سرمایه داری مناسب باشد تقسیم میگردد. طبیعی است که در اینصورت فقط عده معدودی از دهقانان میتوانند زمین دریافت نمایند. در ایران از سه میلیون خانوار دهقانی فقط ۳۳ هزار خانوار، در پاکستان ۱۵۰ هزار خانوار، در گینه تا سال ۱۹۶۲ فقط ۵۰۰۰۰ خانوار زمین دریافت کرده اند. در ترکیه پانزده سال پس از اصلاح ارضی در حد پنج میلیون دهقان بی زمین وجود دارد.

ج) اراضی باین دهقانان فروخته میشود. قیمتی که برای این اراضی تعیین میگردد بالنسبه سنگین است. قیمت فروش هر هکتار زمین در گینه ۴۵ لیره، در پاکستان ۱۶۰۰ روپیه، در ایران ۳۲ دلار تعیین گردیده است. طبیعی است فقط قشر بالنسبه مرفه دهقانان قادر بخرد زمین میباشند. یعنی اصلاح ارضی نواستعماری "بنفع" قشر معینی از دهقانان انجام میگردد نه بنفع همه دهقانان.

د) امپریالیسم در حین انجام اصلاح ارضی کوشش میکند که مالکین جدید را تحت تسلط اقتصادی خود درآورد. برای این منظور راههای مختلفی وجود دارد: تشکیل شرکتهای مختلف یکی از طرق این تسلط است. در بسیاری از کشورهای کم رشد در حین اصلاح ارضی چنین شرکتهائی تشکیل گردیده است. مثلاً در گینه شرکت چای نیامبونی در سال ۱۹۶۰ تشکیل شد. ۹۶٪ سهام شرکت متعلق به دو کمپانی انگلیسی Eastern Produced Co و Colonial Development Corp. موسوم به

است و ۴٪ بقیه متعلق به دهقانانی است که مالک ۵۰۰ اکر زمین مزروعی میباشند. یکی دیگر از طرق تسلط بر مالکین جدید از طریق بانکهاست. مثلاً "Banque Ivoirienne de développement" مبلغی در حد ۱۵ میلیون دلار برای پرداخت اعتبار به دهقانان از امریکا وام گرفته است. این بانک طبق اساسنامه خود میتواند را "مانند کشاورزی پردازد و یا شرکتهای مختلف کشاورزی تشکیل دهد. در گذشته از کشورهای آفریقائی چنین بانکهای با شرکت مستقیم بانکهای خارجی تشکیل شده است (۱) و هدف آن وابسته ساختن هر چه سریعتر دهقانانی است که تازه زمین دریافت کرده اند.

ارزیابی اصلاحات نواستعماری

شك نیست که ارزیابی چنین اصلاحاتی که بمنظور تحکیم وضع امپریالیسم اجرا میگردد در وهله اول آسان بمنظر میرسد: محکومیت قطعی آن • این محکومیت گرچه بطور کلی صحیح است ولی نباید آنرا بدین تفسیر و بطور جزئی قبول کرد.

شك نیست که همین اصلاحات ولو بارهبری امپریالیسم ضربتی است بسببستم های ماقبل سرمایه داری در دهات کشورهای عقب مانده و کافی است که رشد سرمایه داری را در این کشورها بصورت قانون در میآورد • با محدود ساختن مالکیت ، مالکین ناچارند بتدریج اراضی خود را با اسالیب تازه تری کشت کنند • ماشین های کشاورزی بتدریج راه خود را بدیوار باز میکنند • از یاد محصول ، بالا رفتن بازده کار از نتایج ایمن اصلاحات خواهد بود • شك نیست که این وضع از لحاظ اقتصادی گامی بجلوست •

از طرف دیگر اصلاح ارضی بهر نحو که انجام گیرد ثمره مبارزه دهقانان است • اگر نیروی دهقانان در این مبارزه کافی و شرایط دیگر (از قبیل اتحاد با سایر طبقات ، مسئله رهبری و غیره) مهیا باشد مبارزه دهقانان محصول اصلی خود را بصورت اصلاح ارضی بنیادی بیار خواهد آورد • اگر نیروی دهقانان و شرایط دیگر کافی نباشد در اینصورت اصلاح بصورت عقب نشینی معینی از طرف طبقات حاکمه در خواهد آمد • ولی بهر حال محصول مبارزه دهقانان باقی میماند منتها محصول فرعی آن • طبقات پیشرو جامعه نمیتوانند این محصول را ولو محصول فرعی باشد بکلی نفی نمایند ، بلکه باید از آن بعنوان دستاویزی برای رسیدن بمحصول اصلی استفاده نمایند •

ولی از جانب دیگر اصلاح سخت ناپیگیر است • در حالیکه اصلاح ، سرمایه داری را بعنوان هدف تعیین میکند با تدابیر مختلف رشد سرمایه داری را کند میسازد • پرداخت غرامت بمالکین که در شکل عالیتر خود بصورت بهره مطلق در میآید سدی در برابر رشد سریع نیروهای مولد ، تراکم سرمایه وانتقال سرمایه به کشاورزی است • در ارضی که در اختیار مالکین باقی میماند سرمایه داری با گامهای کوتاهتری به پیش خواهد رفت واحتضار "فئودالیسم" طولانی خواهد بود و این جریان قبل از هر چیز طبقات زحمتکش : کارگران و دهقانان را تحت فشار قرار میدهد •

دیالکتیک اصلاح ارضی نواستعماری درست در همین نکته است که اصلاح از طرفی محصول فرعی مبارزه طبقات زحمتکش و در عین حال فشاری بدوش آنهاست • بهمین دلیل نیز میبایست ضمن مرز بندی معین تا آن حد که میتوان از اصلاح ارضی بعنوان محصول فرعی استفاده کرد و تا آنجا که میتوان آنرا هر چه بیشتر بچپ سوق داد و شرایط مناسب جهت اجرای اصلاح دموکراتیک فراهم کرد •

اصلاح ارضی دموکراتیک

در کشورهای کم رشد اصلاح ارضی دموکراتیک وسیله ایست جهت استفاده هر چه بیشتر از امکانات مادی ومعنوی عصر ما بمنظور صرفه جویی از یک دوره کامل تاریخی و عبور سریع بطرف سوسیالیسم • شك نیست که چنین فرمی بر حسب مقتضیات معین هر کشوری میتواند اشکال گوناگون اتخاذ نماید ولی تمامی این اشکال دارای خصوصیات مشترکی هستند که آنها را از اصلاحات نوع دیگر بویژه اصلاح ارضی نواستعماری متمایز میسازد •

- ۱) مهمترین خصوصیت اصلاح ارضی دموکراتیک کارا کتر ضد امپریالیستی آنست • صرف نظر از آن که کدام طبقه اصلاح را رهبری میکند و صرف نظر از آنکه دامنه و عمق اصلاح تا چه اندازه است ، چنانچه هدف از انجام اصلاح ارضی وارد آوردن ضربه ای به امپریالیسم باشد آن اصلاح دموکراتیک خواهد بود •
- ۲) اصلاح ارضی دموکراتیک تدبیری است بنفع توده های دهقانی • تدبیری است در جهت بهبود وضع مادی ومعنوی عموم دهقانان و تربیت آنان برای یک زندگی مترقی تر •
- ۳) اصلاح ارضی دموکراتیک تدبیری است در جهت رشد سریع نیروهای مولد ، بالا بردن بازده

کار کشاورزی از طریق بالا بردن بازدهی کشت و توسعه اراضی زیر کشت از طریق بکاربردن شیوه های نوین و ماشینهای کشاورزی. در عین حال اصلاح ارضی دموکراتیک تدبیری است در جهت تقلیل اضافه جمعیت کشاورزی، جلوگیری از اتلاف نیروی کار انسانی و استفاده مود از آن.

(۴) شرط اساسی رشد سریع نیروهای مولده برکناری و لغو روابط ماقبل سرمایه داری است. از خصوصیات اصلاح ارضی دموکراتیک آنست که با روابط ماقبل سرمایه داری بعنوان ماد رتقب ماندگی و قفسر و مانع اساسی رشد ناسازگار می باشد.

(۵) اصلاح ارضی دموکراتیک رشد عناصر سرمایه داری را در کشاورزی مانع میگردد. لغو اجاره داری، منع خرید و فروش زمین، آزاد ساختن مولدین کشاورزی از تسلط بازار و تولید کالائی هدف این اصلاح است. گذشته از آن اصولا رشد سریع نیروهای مولده با روابط سرمایه داری ناسازگار است.

(۶) ایجاد دهقانان آزاد بجای "رعیت" و "سرف" و آنچه که امروز در کشاورزی بسیاری از کشورهای کم رشد پنجم میخورد از خصوصیات اصلاح ارضی دموکراتیک است. دهقانان آزاد میتوانند با سازمان دادن کار خود ولو با همان وسایل تولیدی کهنه بازدهی کار بیشتری را احراز نمایند. با انجام اصلاح ارضی دموکراتیک کار آگاهانه جای جریان خود بخودی را خواهد گرفت و رشد هماهنگ، با نقشه و متناسب ممکن خواهد شد.

(۷) اصلاح ارضی دموکراتیک نیروی انقلابی دهقانان را برای ارتقاء به مرحله بالاتر اجتماعی تجهیز مینماید.

باز کر این خصوصیات میتوان گفت که اصلاح ارضی دموکراتیک ماهیتا با فرمهای دیگر تفاوت دارد.

ماهیت اصلاح ارضی دموکراتیک

اصولا اصلاح ارضی عبارتست از تغییر سازمان کشاورزی و تغییر نظام اجتماعی در روستا. چنین تغییری طبعاً با مبارزه طبقاتی توأم است. بر حسب آنکه چه طبقاتی بایکدی یگرم متحد باشند و چه طبقاتی کار اصلاح را در دست گیرند ماهیت اصلاحات ارضی نیز متفاوت می باشد. یعنی اصلاح ارضی یک مسئله طبقاتی و بالاتر از همه یک مسئله اتحاد طبقاتی است.

اصلاح ارضی دموکراتیک اصلاحی است بر مبنای اتحاد دهقانان و طبقات مترقی جامعه. این اتحاد میتواند تحت رهبری هر یک از طبقات مترقی انجام گیرد. بهمین دلیل نیز عمق و درجه پیگیری این اصلاح میتواند و باید متفاوت باشد.

بنابراین در مسئله اصلاح ارضی دموکراتیک دو مسئله اساسی و ماهوی وجود دارد که درجه عمق و پیگیری این اصلاح را تعیین میکند. نخست مسئله جلب دهقانان توسط یکی از طبقات دموکراتیک و دیگری مسئله اتحاد کارگران و دهقانان.

جلب دهقانان بخودی خود پیروسی بفرنجی است که ممکن است با اشکال مختلف انجام گیرد. در چین و کوبا و الجزیره این پیروسی ضمن مبارزات مسلحانه انجام گرفت ولی نمیتوان از این نمونه ها چنین نتیجه گرفت که مبارزه مسلحانه تنها راه جلب دهقانان است. در اندونزی برعکس از امکانات مسالمت آمیز برای جلب دهقانان استفاده شد و با جلب دهقانان متقابلاً مجموع نیروهای مترقی بیشتر به چپ رانده شدند و امکانات جدیدی برای جلب دهقانان فراهم گردید. در برخی از کشورهای آفریقائی که روابط قبیله ای هنوز نیرومند است ممکنست جلب دهقانان از طریق وحدت احزاب قبیله ای بصورت یک حزب واحد انجام پذیرد. نباید تصور کرد که جلب دهقانان فقط در قالب های فوق مقدور است، بلکه در کشورهای کم رشد پیروسی بفرنجی طی میگردد که طی آن اشکال تازه برای جلب دهقانان بطور غیرمنتظره بروز خواهد کرد. نمونه یکی از این اشکال غیرمنتظره نمونه مصر است. در مصر جلب دهقانان در وهله اول در کار ارتش انجام گرفت و پس از اخذ قدرت با انجام اصلاحات ارضی تحکیم و توسعه یافت.

گذشته از مسئله جلب دهقانان، مسئله اتحاد کارگران و دهقانان یکی از مسائل ماهوی در اصلاحات موقت است. اساس اختلاف کمی و کیفی اصلاحات ارضی در موقتیک در همین نکته است. هرچه اتحاد دهقانان و کارگران مستحکم تر باشد اصلاحات در موقتیک تر خواهد بود تا جائیکه چنانچه این اتحاد بهره‌ری پرولتاریا در انقلاب در موقتیک منجر گردد اصلاحات ارضی نیز بنیادی است و عالیترین شکل اصلاحات در موقتیک را بخود خواهد گرفت.

در کشورهای کم رشد با انواع مختلف اصلاحات ارضی در موقتیک که بر حسب د و ممالک فوق باید یکس تفاوت‌های فراوان دارند برخورد میکنیم.

نمونه یکی از عالیترین اصلاحات در موقتیک، اصلاحات ارضی ۱۹۵۰ در چین است. نمونه دیگر اصلاحات ارضی کوپاست. در هر دو مورد خصوصیات اصلاح ارضی در موقتیک بحد اعلا خود چشم میخورد. اصلاح ارضی در این دو کشور بویژه دارای خصوصیت ضد امپریالیستی است. با انجام اصلاح ارضی در چین پایگاه اجتماعی امپریالیسم که در آن زمان هنوز مالکین بزرگ بودند در هم ریخته شد و همزمان با آن امپریالیسم ضربه ای سنگین وارد گردید و به تسلط امپریالیسم در چین بطور کلی خاتمه داده شد.

در کوپا نیز با مصادره املاک خارجیها به تسلط انحصارها و قبل از همه گروه مورگان و گروه راکفلر خاتمه داده شد و با اخذ مصادره ارضی مالکین بزرگ پایه تسلط امپریالیسم بر اقتصاد کشور قطع گردید. این اصلاحات بمثابة تدابیر ضد امپریالیستی تحت رهبری پرولتاریا انجام گرفت. مسئله جلب دهقانان با انقلاب و برای حل مسئله ارضی بصورت توده ای از پیش انجام شده بود و به همین دلیل نیسز اصلاحات ارضی در موقتیک پیگیر و عمیق بود و شرایط قبلی برای عبور بسوسیالیسم را میتوانست راحت تر تا آنک نماید.

ولی در کشورهای کم رشد همواره با چنین اصلاحات در موقتیک عمیقی برخورد نمیکنیم، زیرا رهبری اصلاحات همیشه در دست پرولتاریا نیست، جلب دهقانان بطور عده از جانب پرولتاریا بعمل نیامده است و پرولتاریا با دهقانان در اتحاد محکم نمیشد. معذرت آنرا که این اصلاحات تدابیر ضد امپریالیستی هستند در زمره اصلاحات ارضی در موقتیک قرار دارند و چنین اصلاحاتی نمونه های فراوانتری در کشورهای کم رشد دارند. یکی از این نمونه ها اصلاحات ارضی مصر است.

برعکس اصلاحات ارضی چین و کوپا در مصر اتحاد با دهقانان توسط پرولتاریا جریان نیافت بلکه این اتحاد توسط طبقه دیگری آغاز شد و بتدریج با تغییر موضع رهبران مصری این اتحاد بصورت اتحاد دهقانان و نیروهای موقتیک چپ درآمد. بعلاوه جریان اتحاد با دهقانان راه خاصی را پیمود که میتواند هر لحظه مورد مداخلات جدی قرار گیرد. درجه اتحاد پرولتاریا و دهقانان فوق العاده ضعیف و در حد اقل ممکن قرار داشت.

در چنین وضعی اصلاحات ارضی بمثابة یک تدبیر ضد امپریالیستی - ضد فتودالی در دستور روز قرار گرفت. از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲ یعنی در دهه اول انقلاب جریان اصلاح ارضی با مقاومت مالکین روبرو شد. بویژه پس از اتحاد سوریه و مصر جریان اصلاحات عملاً در سوریه فلج گردید. پس از سال ۱۹۶۲ او تغییر جهت بزرگی که در موضع رهبران انقلاب ایجاد شد اصلاحات ارضی با وسعت بیشتری به پیش رانده شدند. معذرتا به همین دلیل عمق اصلاحات ارضی قابل مقایسه با اصلاحات ارضی چین و کوپا نیست. تا سال ۱۹۶۴ در حدود ۴۰۰ هزار هکتار زمین بین ۲۶۷ هزار خانوار دهقانی تقسیم شد و در حدود ۱/۵ میلیون نفر از ساکنین دهات از نتایج اصلاحات ارضی بهره گرفتند. واحدهای کوچک دهقانی جانشین مالکیت بزرگ گردید، ۹۵٪ ساکنین دهات اینک صاحب زمین اند (۱). ولی بازم بهمان دلایل گفته شده نیز ساختمان دهات با سرعت پیش رفت، تبدیل واحدهای کوچک بواحدهای بزرگ که میبایست آگاهانه انجام شود و

P.Larin, Land, Fellachen und Kooperativen. Asien, Afrika heute (1)

11/1964 S.28 Moskau

بموقع هماهنگی بین رشد کشاورزی و صنایع ایجاد کند در پوته اجماع ماند. همین مسئله موجب شد که آهنگ رشد کشاورزی در سالهای اخیر فقط رقم ۲٪ را نشان دهد در حالیکه تولید صنعتی مورد رساله‌های اخیر آهنگ ۲۰٪ را نشان میدهد. این اختلاف آهنگ پهنه خرد اینک بصورت مانعی در راه رشد صنایع از طرفی و عدم کفایت تولید کشاورزی بعنوان منبع تراکم و تراک خواربار برای مردم از طرف دیگر رآید است. امروز اوضاع مصرخواستار حل عمیقتر مسئله ارضی است. ولی معضله همین اصلاح با اصلاحات نواستعماری قایل مقایسه نیست. در بررسی و مقایسه اصلاحات ارضی نباید فقط به بررسی اماری بسنده کرد بلکه تعیین کنند ماهیت اصلاح هدف آنست. اصلاح ارضی مصر از آنجاکه تدبیری علیه امپریالیسم و ضربه ای با امپریالیسم بود اصلاح دموکراتیک است و لولآنکه تدابیر اصلاحی ظاهرا وسیع و عمیق ننماید.

همین تدابیر ظاهرا غیر عمیق از "عمیق ترین" تدابیر اصلاحی اصلاحات نواستعماری عمیقتر است. مقایسه اصلاح ارضی در مصر و اصلاح ارضی در ایران فی‌المثل اختلاف بزرگ در اصلاح را با وجود مشابهاهت ارقام نشان میدهد. در ایران در حدود ۱/۵ میلیون هکتار زمین بین ۲۰۳ هزار خانوار تقسیم شده است در حالیکه در مصر در حدود ۴۰۰ هزار هکتار زمین بین ۲۶۷ هزار خانوار تقسیم گردیده است. ظاهرا اصلاح ارضی در ایران با وسعت بیشتری از مصر انجام شده است در حالیکه واقعیت غیر از اینست.

صرف نظر از اختلاف ماهیت و اصلاح ارضی که یکی در راه تحکیم موقعیت امپریالیسم و دیگری در راه مبارزه علیه امپریالیسم گام برمیدارد، در همین ارقام نیز اختلاف بزرگ بین دو اصلاح نهفته است. مصر سرزمینی است وسیع ولی اراضی قابل کشت آن فوق‌العاده کم و فقط بسواحل نیل محدود است. مجموع اراضی زیرکشت مصر طی یکصد و پنجاه سال اخیر از ۲ میلیون هکتار به ۲/۵ میلیون هکتار رسیده است. در حالیکه در ایران اراضی قابل کشت به ۵۰ میلیون هکتار بالغ میگردد و اراضی زیرکشت و آیش در حدود ۱۶ میلیون هکتار است. با توجه باین واقعیات میتوان گفت که اصلاح ارضی مصر شامل در حدود ۱۶٪ اراضی زیرکشت و اصلاح ارضی ایران فقط شامل ۱۰٪ اراضی زیرکشت و آیش شده است.

ولی مسئله فقط این نیست. در مقایسه و اصلاح ارضی نمیتوان فقط نسبت ارضی تقسیم شده و ارضی زیرکشت را ملاک قرارداد، بلکه چگونگی مالکیت ارضی نیز در این مقایسه دخیل است. در مصر در حدود ۶۰٪ اراضی زیرکشت متعلق بد هقانانی بود که کمتر از ۱۲ هکتار زمین داشتند. یعنی اصولا بیش از ۴۰ درصد ارضی دردست مالکین بزرگ نبود. در حالیکه در ایران ۱۵٪ اراضی متعلق بد هقانان و در حدود ۸۵ درصد متعلق بمالکین است. یعنی در مصر حتی یک اصلاح بنیادی نیز زمین کافی نمیتوانست در اختیار داشته باشد و حد اکثر اراضی قابل تقسیم در مصر از یک میلیون هکتار متجاوز نیست که از آن در حدود ۴۰٪ تاکنون تقسیم شده است. در حالیکه در ایران ۱۳/۵ میلیون هکتار اراضی مشمول تقسیم میتواند باشد و از آن فقط ۱۱٪ تقسیم شده است. باید در نظر گرفت که قانونگذاران مصر حد ارضی را ۱۲/۵ هکتار بلکه ۴۰ هکتار تعیین کردند و بدین ترتیب اراضی کمتری مشمول اصلاح گردید. این ارضی بالغ به ۲۳۰ هزار هکتار میشود که تاکنون ۵۰ درصد آن تقسیم شده است. قانونگذاران ایران حد ارضی را یک ده تعیین نمود ماند و طبق اظهار نظر شاه در حدود سی هزار ده مشمول اصلاحات میگردد. با توجه باینکه در مرحله اول اصلاحات ارضی میبایست کلیه این دهات تقسیم گردند ما توجه باینکه مرحله اول اصلاح مدتهاست خاتمه یافته اعلام شده است ملاحظه میشود که فقط در حدود ۸۸۰۰ ده یعنی در حدود ۲۹٪ ارضی قابل تقسیم (طبق قانون) تقسیم شده است. با توجه بمشکلات مصر در مورد حل مسئله ارضی میتوان بحقارت اصلاح ارضی در ایران و ماهیت این اصلاحات بعنوان اصلاح نمونه و نواستعماری پی برد.

در اصلاح ارضی مصر منافع توده هقانی تاحد ممکن (ممکن برای طبقات فرم کنند) در نظر گرفته شده است و در حدود ۹۵٪ دهقانان مصر هم اکنون صاحب مختصر زمینی هستند. در ایران قبل از اصلاحات ارضی ۶۰٪ دهقانان بی‌زمین بودند. اگر فرض کنیم در اصلاحات ارضی کوشش شده است که فقط بد هقانان بی‌زمین کمکی بشود و اگر فرض کنیم تمامی ۳۰۰ هزار خانواری که زمین دریافت کرده اند دهقانان بی‌زمین

بوده اند در اینصورت فقط ١٦/٦٪ دهقانان بی زمین زمین دریافت کرده اند و کماتان ٥٠٪ دهقانان بی زمین باقی مانده اند. صرف نظر از اینکه در ایران اراضی نه بین دهقانان بی زمین بلکه بین قشر مرفه تر دهقانان توزیع گردیده است.

در نمای اصلاح ارضی نواستعماری و اصلاح ارضی دموکراتیک

در اصلاح ارضی نواستعماری تغییر ساختار روستا در چهار چوب نظم اجتماعی سرمایه داری انجام میگیرد و هدف آن ایجاد هماهنگی با بین نظم اقتصادی کشورهای امپریالیستی در مرحله فعلی و کشورهای کم رشد است. بنابراین نباید تصور کرد که اصلاح ارضی نواستعماری در همین مرحله تقسیم اراضی باقی میماند. برعکس بارش روابط سرمایه داری واحدهای کوچک اقتصادی بتدریج از میان میروند. تمرکز در کشاورزی برعکس صنایع توأم با زمین بردن واحدهای کوچک است. با "کمکی" که از جانب امپریالیسم بعمل میآید، با تشکیل شرکت های مختلط کشاورزی بدون شک پیرویه تمرکز سریعتر خواهد بود و بدنبال خود یک رشته مسائل تازه ای را بوجود خواهد آورد.

پیرویه تمرکز وقتی قدم اول آن یعنی تقسیم ارضی در میان قشر معینی از دهقانان با ایجاد و رشد ساختمان جدید طبقاتی در دهات کمک میکند. مالکیت سرمایه داری در دهات و توأم با آن رشد روابط سرمایه داری نه فقط مسئله ارضی را حل نمیکند بلکه این مسئله را در سطح بالاتری طرح مینماید. این اصلاحات نه فقط قادر بر حل مسئله ارضی نیست بلکه مسائل مترعه از مسئله ارضی را نیز حل نمی نماید.

مسئله جمعیت اضافی که تاکنون تحت نظم نیمه فئودالی به صورت مخفی وجود داشت بتدریج بصورت آشکار بخود خواهد گرفت. نظم سرمایه داری تحمل آنچه را که با سود منافات داشته باشد ندارد و آنچه را که بصرفه نیست بصیرحمانه حذف میکند. شدت بیکاری در دهات نتیجه جبری چنین اصلاحات نیم بند سرمایه داریست. بدنبال بیکاری در دهات که اینک مستقیماً با نظم سرمایه داری وابستگی دارد مهاجرت دهقانان بشهرها شدت میگیرد و دامنه بیکاری با وسعت بیشتری بشهرها می کشد. با توجه بقدرت جاذبه ضعیف صنایع در کشورهای کم رشد میتوان آنچه را که در روزگی (پوپریسم) نام دارد در جبین آینده شهرها خواند. مسئله گرسنگی که تاکنون ناشی از رکود نیروهای مولده در کشاورزی بود در نظم سرمایه داری با وجود تغییر و رشد نیروهای مولده بجای خود باقی خواهد ماند و حتی تشدید خواهد شد. شدت این امر در ایندجاناشی از رکود نیروهای مولده نیست بلکه ناشی از عدم قدرت خرید انبوه مردم بیکاری است که از دهات کنده شده اند و در شهرها نیز کاری نیافته اند.

در یک کلمه اصلاح نواستعماری ضمن تغییر ساختمان کشاورزی و رشد نسبی آن با سرنگینی بدوش زحمتکشان است. این اصلاح حل مسئله ارضی نیست بلکه طرح مسئله ارضی در سطح بالاتری یعنی در سطح روابط سرمایه داریست. سرمایه داری که با امپریالیسم در وابستگی کامل است، کشورهای کم رشد را از راه و هدف اساسی خود یعنی استقلال سیاسی و اقتصادی ممانع میگردد.

برعکس اصلاح ارضی دموکراتیک پیرویه آگاهانه ایجاد واحدهای متعزز و بزرگ کشاورزی بنفیع دهقانان است. گام اول در این پیرویه در بسیاری از کشورها (ولی نه در همه کشورها) تقسیم ارضی در میان توده دهقانان بوده است. دولت دموکراتیک با کمک ملی راهنمائیهای اقتصادی و از طریق اقطاع عملی دهقانان میگذرد. از واحدهای کوچک که تناسبی با رشد اقتصادی امروزی ندارند و عملاً سد راه رشد اقتصادی میگردند واحدهای مناسب ایجاد نماید. طبیعی است که شرط قبلی چنین تحولی تدارک فنی لازم در کشاورزی است. تدارک فنی یک مسئله دو جانبه است بدین معنی که از طرفی عبارتست از رسوخ اسلحه های نوین کشاورزی ماشین، مواد شیمیائی، وسایل آبیاری و غیره در روستا و از طرف دیگر تعلیم و تربیت دهقانان برای استفاده از این وسایل. به همین جهت اصلاح دموکراتیک سرآغاز یک تحول اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در دهات است. هدف بلافاصله این اصلاح کاستن نفوس اضافی، تجهیز کشاورزی برای رفع گرسنگی، ایجاد مازاد برای

صنایع و تهدیل کشاورزی بمنفع تراکم و پایگاه اساسی برای صنعتی کردن کشور است •
این راهی است که عده ای از کشورها چون کوبا ، برمه و مالی در پیش گرفته اند و راهی است که
به همه کشورهای کم رشد در آن شکوفانی را وعده میدهد و راهی است که مانیز باید در پیش گیریم •

رقی از تاریخ مشروطه ایران

درباره جنبش تنباکو

امسال مصادف با شصتمین سالگرد انقلاب مشروطه یکی از بزرگترین حوادث تاریخ معاصر ایرانست که نقش خود را در تمام شئون کشور ما بجای گذارده است. این انقلاب نقطه ترکش تضاد هائیمست که از اواسط قرن نوزدهم در درون جامعه ایرانی رشد کرده و مهمترین آنها تضاد بین منافع خلق از یکسو و منافع فئودالهای حاکم و حامیان استعمارگرانها از سوی دیگر بوده است. زمینه این انقلاب از مدتها قبل آماده میشد. بهترین فرزند آن ایران که خطر از دست رفتن استقلال میهن و تهدید انرا به مستعمره بیگانگان درک مینمودند سالیان دراز قبل از انقلاب مشروطه بمبارزه و مقابله با این خطر بزرگ برخاسته مردم را بکوشش برای حفظ موجودیت ایران معنی یک دولت مستقل دعوت و بسیج مینمودند. نخستین نبردی که در آن مردم ایران در دوران قبل از انقلاب مشروطه بر استعمارگران خارجی و شاه و درباریان خائن میهن فروش همدست آنها پیروز شدند و در حقیقت تمرینی از انقلاب مشروطه بود. جنبش متفق آنان علیه امتیاز توتون و تنباکو بود که به پیروزی انجامید و بهمین دلیل اهمیت خاصی در تاریخ مبارزات انقلابی ایران دارد. در سهای این جنبش هنوز هم تازه است.

امتیاز انحصار توتون و تنباکو یکی از امتیازات متعددی بود که در آن دوران بر استعمارگران خارجی داده شده بود. دولت ایران بموجب این امتیاز خرید و فروش تمام محصول توتون و تنباکوئی کشور را بیک شرکت انگلیسی واگذار کرد. مردم ایران بمبارزه علیه این امتیاز برخاستند و موفق به الغاء آن گردیدند. بسیاری از نویسندگان تاریخ این جنبش، حوادث را ساده میکنند و بدانجا مقرر میسازند که گویا مردم ایران بدلیل تعصب مذهبی و تعییت کورگورانه از روحانیان پس از شنیدن فتوای میرزای شیرازی مجتهد بزرگ شیعه از استعمال دخانیات دست کشیده اند و شاه و کمپانی انگلیسی در نتیجه این "مقاومت منفی" مجبور به الغای امتیاز انحصارنا برده شده اند. کرزن در کتاب خود هنگامیکه درباره جنبش علیه امتیاز سخن میگوید آنرا عکس العمل "دسته مرجع روحانی" وانمود کرده مینویسد جای تعجب نیست در کشوری که تا این حد پاینده اوام و خرافات اسلامیت در پندیرش عنصر خارجی بعضی نظا هرات تعصب آمیز بروز کند (1). این طرز تحلیل که در آن برخورد تحقیر آمیز یک ما مو استعماری نسبت به جنبش های توده ای نمایانست نه تنها منطبق با حقایق تاریخی بلکه معقول نیز نیست. از نوشته فورهی طبیب فرانسوی در باره که حوادث این جنبش را روز بروز یاد داشت کرده معلوم میشود که مبارزه برای الغای امتیاز مدتها قبل از فتوای میرزای شیرازی آغاز شده و در نقاط مختلف کشور بصورت زد و خورد بین قوای دولتی مردم در آمده بود. است وی

حوادث را بدینگونه شرح میدهد: ۲۲ مه سال ۱۸۹۱، تمام ایران جوششی بدلیل واگذاختن امتیاز پدید آمده است. در شیراز زد و خورد هائی روی داده و کسانی زخمی شده اند، در تهران علامات آشکار عدم رضایت مشهود است، نامه های بی امضای تهدید آمیز حتی بداخل اندرون راه یافته است. شایعات سوء قصد علیه شاه بیشتر شده است. شاه در فکر فرورفته، صدراعظم مضطرب است، بوزیر جنگ دستور داده شده است جلو تمام درهائی که به قصر منتهی میشود به جز چهار در که حفظ آنها اسانست دیوار بکشد (۱). در ماههای بعد جنبش دامنه وسیعتری کسب میکند و چنانکه مؤلف نامبرده مینویسد: در ماه اوت در تهریز مردم اعلانات کمپانی را پاره کرده و بجای آن اوراق انقلابی چسبانیده بودند. اهالی تهریز تلگرافی بشاه فرستاده اعلام میکنند که قصد دارند با اسلحه از حقوق خودشان دفاع کنند (۲). در اوائل سپتامبر مردم تهریز در برابر قصر ولیعهد گرد آمده الغای امتیاز را تقاضا مینمایند. دولت ایران به حکومت تزاری مراجعه و درخواست میکند که در تهریز مداخله نماید، چه بقول فوریه میترسد که کار از حرف بعمل بکشد (۳). در اوائل سپتامبر تلگراف ظل السلطان در باره اغتشاشات اصفهان و شیراز بدربار میرسد (۴). در اوایل نوامبر در اصفهان تظاهرات تازه ای روی میدهد. یکی از تجار عمده در برابر امر ظل السلطان که بایستد تنباکوی خودش را به گماشتگان کمپانی تحویل بدهد همه انرا کوب کرده آتش میزند (۵).

پس از تمام این حوادث و مبارزات که گاهی بخونریزی نیز منجر میشده بنابینوشته فوریه فتوای مجتهد از کربلا میرسد و در اوائل دسامبر سال ۱۸۹۱ منتشر میشود (۶). در اوائل ژانویه ۱۸۹۲ یعنی پس از آنکه میرزای شیرازی مردم را بمقاومت منفی و تحریم استعمال دخانیات دعوت و شاه امتیاز الغومیکند حوادث حمله به قصر شاه در تهران روی میدهد که به تیراندازی سربازان و دادن تلفات سنگین از طرف مردم خاتمه مییابد (۸) و جنبش شاخه نزولی خود را آغاز مینماید. چنانکه ملاحظه میشود جنبش نه بافتوای میرزای شیرازی آغاز و نه حتی بالغای امتیاز از طرف شاه پایان مییابد.

جنبش در راه الغای امتیاز توتون و تنباکو نشانه بیداری روح مبارزه ضد استعماری در توده های وسیع مردم بود و نه تنها بدلیل پیروی از تعصبات مذهبی که در این دوران دائماً ضعیفتر میشد. البته در این مبارزات دسته ای از روحانیان میهن پرست شرکت داشتند و از منافع ملی و قبل از هر چیز از منافع بهره رسانی ایران که در آن موقع رهبری جنبش را در دست داشت دفاع مینمودند. در این دوران ما برای نخستین بار در تاریخ بدسته ای از روحانیان برخورد میکنیم که صدای خود را بحمايت از "تجارت مسلمین" بلند میکنند. میرزای شیرازی در نامه خود بشاه مینویسد "چگونه میشود کفره را بروجوه معایش و تجارت مسلمانان مسلط کرد. از حزم خسروانه متوقع نبود رضاد هند رعیت بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مسلوب الاختیار و مقهور

(۱) Fewrier Dr. Trois ans á la cour de la Perse, Paris. 1906

p. 267-268

(۲) کتاب فوق صفحه ۲۱۰-۳۱۱

(۳) کتاب فوق صفحه ۳۱۲

(۴) کتاب فوق صفحه ۳۱۳

(۵) کتاب فوق صفحه ۳۱۷

(۶) کتاب فوق صفحه ۳۱۷

(۷) کتاب فوق صفحه ۳۲۲

(۸) یکی از حوادثی که نظر نئین راهنگام مطالعه درباره مسائل امپریالیسم جلب نموده مقاومت توده ای مردم ایران در برابر غارت امپریالیستی و تلفات سنگین آنها در حمله بقصر شده بوده است. نئین این حادثه را از کتاب Jaeger نقل کرده در برابر جمله "چند صد کشته" و علامت تعجب (!!) گذارده است.

Тетради по империализму. ст. 658

مراجعه شود به

کفاریاستند (۱)

حاجی میرزا حسن آشتیانی پس از آنکه شاه و درباریان حاضر میشوند امتیازد اخله را لغوکنند به امین السلطان میگوید اصل وعده و مقصود ماکوتاه کردن دست خارجی از امور مسلمین است و با این تشریح جبر و قهر فقط در داخل مملکت از میان رفته است هنوز باب تجارت وعده این اجناس بر روی مسلمانان بسته است (۲)

کاساکوفسکی رئیس قزاقخانه که در باره وقت اطلاعات او میتوان مطمئن بود چند سال پس از آن تاریخ حوادث زمهرورابشرح ذیل توضیح میدهد و مینویسد: حاجی ملک التجار در رأس همه تجار تهرسان و آذربایجان قرار داشت. خود او نیز آذربایجان نیست. مردیست بسیار معروف و طرفداران زیادی از بیسن تجار عده (غالباً آذربایجان) و مجتهدین بزرگ دارد که یکی از آنها حاجی میرزا حسن آشتیانیست. حاجی ملک التجار اطلاعات مفصلی در باره فکراتگلیسها که میخواهند از طریق انحصار تنباکو تمام ایران را در دست بگیرند برای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در نجف (نزد یک کربلا) زندگی میکند میفرستد. وی پس از دریافت این نامه فتوایی در باره تحریم دخانیات بهمه شیعیان روی زمین صادر میکند و آنرا برای خود همان ملک التجار میفرستد. حاجی ملک التجار اصل فتواریا با حاجی میرزا حسن آشتیانی عرضه میدارد و کبیبه آنرا با سرعت سرسام آوری بهمه نقاط ایران میفرستد. در ضمن حاجی ملک التجار در همه ایران یک روز و یک ساعت را برای اعلام حکم مجتهد کربلا تعیین مینماید (۳)

شاه و درباریان بخواهی متوجه بودند که سررشته این مبارزه در دست بهرژوازیست. تا صراحت این شاه در تلگرافی که بظلم السلطان میکند مینویسد در وقتی که رژی تنباکو در ایران برقرار بود همین پد رسوخته ها و تجار و تنباکو فروشها و توتون فروشهای اصفهائی و غیران بودند که ان اسبابهای فساد انگیز را فراهم آوردند و عمل رژی را برهم زدند (۴). شاه در نامه دیگری به امین السلطان صدراعظم خود دستور میدهد حاجی محمد حسن را بخواهید و بگوئید در آن مقدمه رژی آنطور جمع شدید و تجارت را جمع کردید و این ضرر را بدولت زدید. عمل اصفهان و تجارت آنجا که گزشت تجارت کارشان را هم باید بخواهید و ضرب بزنید که مباد از اینکارها بکنند (۵)

بنظر ما نخستین ارزیابی صحیح مارکسیستی از این حوادث بوسیله م. پاولویچ بعمل آمده است. وی در مقدمه خود بزرگوارش تریاد را این باره چنین مینویسد: اولین شکل جنبش نجات بخش در ایران تحریم اقتصادی بود و این همان شکل مبارزه ایست که بعد اکامیابانه در ترکیه، چین و هندوستان بکار بسته شد. در سال ۱۸۹۰ امتیاز تنباکو داده شد. این امتیاز طبعاً با منافع قسمتی از بهرژوازی ایران تضاد داشت. در عین حال همه مردم این عمل را اولین چکش حراج کشور میدانستند. در تمام شهرها نمایشهای پرهیاهویی آغاز شد که در بعضی جاها حاضر بزد و خود مسلحان گشت. لیکن همه تظاهرات به نیروی اسلحه سرکوب شد. پس از آن مردم بشیوه مبارزه جدیدی متوسل شدند و آن امتناع از استعمال دخانیات بود که با استقامت و اتحاد عجیبی صورت گرفت. این تحریم اولین عملی بود که توده های ایرانی استعداد خود را بفعالیت متشکل و با انضباط نشان دادند. جنبش بهرژوازی نوزاد ایران قبل از هر چیز مبارزه آن برضد سرمایه بین المللی بود که از وطن فروشی شاه و اطرافیانیش برای تصرف ثروتهای کشور و گرفتن امتیازات استفاده

(۱) تیموری ابراهیم، قرارداد ۱۸۹۰ رژی، تهران ۱۳۲۸، صفحه ۹۷

(۲) همان کتاب، صفحه ۱۲۶

(۳) Из Тегеранского дневника полковника В.А. Косоговского.

Подготовил к печати, Г.М. Петроп М., 1960. ст. 144-142

(۴) تیموری، کتاب نامبرده، صفحه ۲۲۷

(۵) تیموری، کتاب نامبرده، صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱

(۱)

میکرد. جای تعجب نبود که حتی روحانیان در چنین اوضاعی برای تحدید اختیارات شاه مبارزه ملحق شدند. شرکت روحانیان در جنبش در شرایط آنروز ایران که اکثر اهالی بیسواد بودند و منبر مهمترین وسیله تبلیغات نیز در اختیار آنان بود اهمیت خاصی داشت. قسمتی از روحانیان از میان مردم بخصوص دهقانان برخاسته بودند و طرز فکراتان را منعکس میکردند. دموکراسی ایران در دوران قبل از انقلاب مشروطه اهمیت بزرگی برای جلب روحانیان بجنبش قائل بود. میرزا ملک خان در روزنامه خود "قانون" مینویسد: ما میخواهیم اعتبار و فضیلت علما را بیدق قانون و پیشوای استراتژی انقلابی بود که نباید از هیچ متفکری روحانیان بجنبش عملی بسیار اقلانه و منطبق با قوانین عمومی استراتژی انقلابی بود که نباید از هیچ متفکری هر چند موقتی، ناپایدار و متزلزل باشد رو برگردانید. دموکراسی ایران بارعایت همین اصل توانست یکی از بزرگترین جنبشهای ضد فئودالی و ضد استعماری را در دوران قبل از انقلاب مشروطه پدید آورد، جنبشی که بسیاری از تاریخ نگاران آنرا بحق آغاز بیداری ایرانیان مینامند.

این جنبش دارای نتایجی بود که در زندگی اجتماعی ایران و جنبشهای بعدی موثر افتاد. امتیاز توتون و تنباکو مسئله ای بود که در آن واحد با منافع طبقات مختلف تماس داشت. دهقانان، پیشه وران، بازرگانان و بالاخره مصرف کنندگان در الغای این امتیاز مستقیماً ذینفع بودند. شاه و درباریان با دادن این امتیاز به استعمارگران انگلیسی تمام مردم را ناراضی کرده بودند. مبارزان ضد استعماری و ضد فئودالی نیز این مسئله و این لحظه را برای تعرض برجسته متحد فئودالیسم و استعمار مناسب تشخیص داده دست بکار مبارزه شدند. جنبش بتدریج شکل مبارزه با همه دستگاه را بخود گرفت که در تهران بصورت حمله مردم به قصر شاه و در تبریز بشکل آزدحام داعی در برابر قصر ولیعهد تظاهر کرد. مردم تبریز کاغذ بزرگی را سوراخ کرده بگردن سگی انداخته بودند که این فرمان شاهست و این سگ هم امین حاضر و دنگ زنان آنرا کشان کشان در کوچه و بازار میگردانیدند (۳).

در دوران این جنبش توده های وسیعی بخصوص در شهرها با تبلیغات ضد استعماری و ضد فئودالی آشنا شدند. پیشگامان از محیط و روحیه مساعد مردم استفاده کرده به روشن کردن ذهن مردم پرداختند. در این جنبش دموکراسی ایران مبارزه قطعی در راه حفظ منافع ملی برخاسته توانست قشرهای مختلف مردم را در پیرامون شعار واحد - الغای امتیاز - بسیج کند و اراده خود را بر شاه میهن فروش و حامیان استعماری او تحمیل نماید و خود این موضوع نشان داد که در شرایط حکومت استبدادی و تئور کامل و سلطه بی شریک امپریالیستها بر جهان با اتحاد و اتفاق طبقات مختلف در پیرامون شعار واحد میتوان بر استبداد شاهی و غارتگران نیرومند خارجی پیروز شد. درسی که دموکراسی ایران امروز که شرایط جهانی و وضع داخلی کشور بشکل غیر قابل مقایسه ای مساعد تراز گذشته است نیز نباید آنرا فراموش کند.

V. Триа. Кавказские Социал-демократы в персидской революции (۱)

Париж, 1910, ст. 3-4

(۲) روزنامه "قانون" شماره ۳

(۳) تیموری ابراهیم، اثر نامبرده، صفحه ۲۶

کمونیستها و سوسیال دموکراتها

مقاله زیرین بقلم ا. و بر در غفریه سال ۱۹۶۵ در روزنامه
"پراودا" ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی نشر یافته است و از
آنجا که یکی از مسائل مربوط به جنبش اجتماعی عصر ما را بنحوی خلاق
 مطرح میسازد، ما آنرا برای اطلاع خوانندگان ارجمند مجله "دنیا"
ترجمه کرده ایم و منتشر میسازیم.
"دنیا"

دردوران ماکه مضمون عده آن گذارجهانی از سرمایه داری به سوسیالیسم است يك سلسله مسأله
مهم تكامل اجتماعی جهان بنحو تازه ای مطرح میشود. وحدت عمل در جنبش کارگری و دموکراتیک، مناسبتاً
بین سوسیالیستها و کمونیستها و سرنوشت سوسیال دموکراسی - از جمله این مسائل است.
تزد يك به نیم قرن است که جنبش جهانی کارگری منشعب شده است. بطوریکه میدانیم انشعاب
بدان جهت پیدا آمد که عده زیادی از سران بین الملل دوم مناسبت پیش آمد جنگ جهانی اول و اعتلای
انقلابی (که در اثر این جنگ آغاز شد و با انقلاب اکتبر در روسیه به ذروه خود رسید) به اصول انترناسیونالیسم
پرولتری خیانت ورزیدند. آنچه که جنبش سوسیالیستی را منشعب ساخت چگونگی برخورد بمسئله جنگ و
انقلاب بود. در این جنبش از لحاظ سازمانی دو جریان بوجود آمد: جریان انقلابی کمونیستی و جریان
رفرمیستی سوسیالیستی. سالهای بعد دوران مبارزه شدید میان این دو جریان بود. گرچه در سالهای
پیش از دومین جنگ جهانی که خطر فاشیسم در برخی کشورها شدت یافت و همچنین دردوران پیکار
مسلحانه علیه تجاوز هیتلری و نیز بهنگام بعضی تصادمات طبقاتی بسیار شدید که در يك سلسله از
کشورهای داد، کمونیستها و سوسیال دموکراتهای این کشورها به اتحاد نائل آمدند، ولی انشعاب
بطور کلی نه تنها برطرف نشد، بلکه عمیقتر گردید.

نتایج و درسهای ناشی از دهها سال اختلاف میان دو جریان عده جنبش کارگری جهانی چیست؟
جنبش جهانی کمونیستی بموفقیتهای جهانی و تاریخی نائل آمده است. در کشورهای که طبقه کارگر
تحت رهبری کمونیستها بحکومت رسیده، سرمایه داری برانداخته شده و جامعه سوسیالیستی
ایجاد گردیده یا در حال ساختمان است. اکنون بیش از يك سوم جامعه بشری در این کشورها ساکن اند.
وحدت جنبش کارگری در این کشورها بر پایه مارکسیسم - لنینیسم احیا شده است. احزاب کمونیست در
بعضی کشورهای سرمایه داری رشد یافته و بخصوص در فرانسه و ایتالیا تکامل یافته و به سازمانهای واقعا
توده ای بدل گردیده و بزرگترین نیروی سیاسی جنبش کارگری شده اند. کمونیستها در کشورهای آسی که
بتازگی استقلال ملی بدست آورده اند در کشورهای که در آنها انقلاب آزاد ییخش ملی جریان دارد، نقش
روز افزون ایفا میکنند. احزاب کمونیست این کشورها که به آموزش مارکسیسم - لنینیسم مجهزند، برای
انجام پیگیر انقلاب هد امپریالیستی و ضد فئودالی و دموکراتیک فعالانه مبارزه میکنند. این احزاب میان
توده های وسیع نفوذ و اعتبار کسب میکنند و پشتیبانی وسیع آنها را بسوی خود جلب مینمایند.

جنبش کمونیستی در مبارزه با خطر مصالح طبقه کارگر و همه زحمتکشان، در مبارزه برای صلح، استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم بی دربی مواضع تازه ای بدست میآورد و اکنون به متفقدترین نیروی سیاسی معاصر بدل شده است.

و اما سوسیال دموکراسی در مبارزه علیه سرمایه داری، برخلاف ادعائی که داشت به نیروی اساسی این مبارزه بدل نگردد. میدان عمل سوسیال دموکراسی از نظر منطقه ای نیز روپه گرفته به کشورهای اروپای باختری محدود شد.

البته سوسیال دموکراسی در کشورهای انگلستان، اسکاتلند، یونان، آلمان باختری، اتریش، بلژیک و نیز در ژاپن و استرالیا اکثریت طبقه کارگرا پیرو خود کرده است و در اتحادیه ها و سازمانهای توده ای تسلط دارد. ولی سوسیال دموکراتها که تحول تدریجی (اولوسیون) و راه رفهرمیستی را یگانه راه صحیح نیل به سوسیالیسم اعلام داشته و بارها از طرف راجی دهندگان اعتبارنامه تصدی قدرت دولتی را بدست آورده اند، در ارکان بنای سرمایه داری حتی تزلزلی هم بوجود نیامدند.

سوسیال دموکراسی که تکامل آن در محیط تضادهای شدید درونی انجام گرفته، تحول بفرنجی را گذراند است. سران سوسیال دموکراسی از آنجا که لبه تیز مبارزه خود را علیه پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر و اولیون کشور سوسیالیستی جهان متوجه ساختند، ابتدا در سیاست و سپس در زمینه ایدئولوژی برآست کشیده شدند و بسوی سازش با سرمایه داری و تحاشی از هدهدهای سوسیالیستی روی نهادند. این امر بنهه خود کار را به دست رفتن استقلال سیاسی و حتی ناتوانی در دفاع از دموکراسی باصلاح پارلمانی (پرزواشی) که سوسیال دموکراتها خود را حاملین عهد و آن قلمداد میکردند و سرانجام به رکود سیاسی و ایدئولوژیک آنها منجر ساخت. بحران جنبش سوسیال دموکراسی از اینجا سرچشمه میگردد.

در عین حال طی سالهای اخیر میان گروههای مختلف جنبش سوسیال دموکراسی پیش از همه تحت تأثیر تغییرات عمومی در تناسب نیروها در عرصه جهانی برای بازگرداندن استقلال سیاسی و ایدئولوژیک و احیای روح سوسیالیستی بعضی گرایشهای تازه (ولوگاه خائفانه) مشاهده میشود. توضیح این امر را همچنین باید در بعضی تغییرات عینی در خصوصیات مرحله کنونی رشد سرمایه داری و تشدید بحران عمومی آن جست. رشد انحصارهای امپریالیستی ناگزیر به تشدید مبارزه طبقاتی که بطور بی سابقه دامنه وسیع پیدا کرده است، منجر میشود. جنبش متشکل کارگری در اثر انقلاب علمی - فنی، توحید (انترناسیون) اقتصادی، تغییر ترکیب و تکنولوژی تولید هر چه پیشتر نزدیکتر با چنان مسائل اقتصادی و اجتماعی برخورد میکند که حل سوسیالیستی آنها ضروریست. در عین حال زحمتکشان با تجربه خود روز بروز بی میرند که دارای چنان نیروی عظیم واقعی هستند که با تکیه بر مواضع بدست آمده در حیات سیاسی و اجتماعی میتوانند بمبارزه تعرضی بپردازند.

بدین ترتیب، دردروانی که "بحران هدفهای جنبش سوسیال دموکراسی بوضوح نمایان شده است، تحت تأثیر شرایط عینی در بطون جنبش کارگری مجموعاً تلاش بسوی سیاست طبقاتی ملهم از ایدئولهای سوسیالیستی قوت گرفته است.

توده اساسی اعضای احزاب سوسیال دموکراسی و قسمتی از فعالین آنها و نیز اتحادیه هائی که بمرور مواضع مبارزه جویانه تری را اشغال میکنند، سران دست راست سوسیال دموکراسی فشار بیشتری وارد میسازند. در جریانات و گروههای چپ جنبش سوسیال دموکراسی فعالیت معینی مشاهده میشود. در بعضی از احزاب سوسیال دموکراسی بدرجات مختلف و باشکال گوناگون پیروسه دردناک ارزیابی مجدد ارزشها انجام میگردد. مثلاً این پیروسه در حزب سوسیالیست فرانسه یا حزب کارگران انگلستان ملاحظه میشود. در محافل رهبری بعضی احزاب تجدید گروه بندی معینی انجام میگردد، در بعضی جاها انشعاب پیش میآید و احزاب جدید سوسیالیستی تشکیل میشود. انتخابات اخیر پارلمانی و شهردارپها (در فرانسه، ایتالیا، انگلستان، سوئد، بلژیک، دانمارک و لوکزامبورگ) عموماً افزایش نسبی نفوذ نیروهای سوسیالیستی را نمایان ساخت و بنظر ما تغییر کلی در تناسب قوای سیاسی بفتح نیروهای چپ بوجود آورد.

پلاتو دید ، اینگونه گرایشها بقدر ارزاد معلول تغییرات عمیق در شرایط جهانی و موقعیتهای جنبشی جهانی کمونیستی است . کمونیستها توجه تمام جامعه بشری را بضرورت پیشگیز از جنگ جهانی هسته ای جلب کرده اند و با انرژی بیشتر به تحقق اصل همزیستی مسالمت آمیز کشورهای پیرو رژیمهای مختلف پرداخته اند . این امر در جنبش کارگری باختر و از جمله میان بسیاری از سوسیالیستها انعکاس وسیع پیدا کرده و مورد تأیید قرار گرفته است .

شایان توجه است که امروز سوسیالیستهای وجود دارند که در نحوه برخورد به بسیاری از مسائل سیاست خارجی و داخلی و بخصوص در مسائل جنگ و صلح بکمونیستها نزدیک میشوند . پیشرفت تاریخی بعضی از مسائل را که نحوه برخورد بانها سابقا کمونیستها و سوسیالیستها را بطور بارز از هم جدا میکرد و سوسیالیستها را بوضع بهر ژوازی میانداخته ، منتفی ساخته است

بدون تردید ، تغییراتی که در جهان تحت تأثیر نیروهای سوسیالیسم انجام میگردد ، کمونیستها را نیز به تغییر بعضی از مواضعی که دیگر با شرایط عینی موجود وفق نمیدهند و امید آرد . بطوریکه میدانیم ، کمونیستها در بعضی نظریات مربوط به ارزیابی نقش سوسیال دموکراسی ، طرق پیشروی سوسیالیسم در کشورهای رشد یافته سرمایه داری که دیگر با واقعیت توافقی نداشته اند ، تجدید نظر کرده اند . جنبش کمونیستی چین ارزیابی مجدد در ازنگره هفتم کمیشن آغاز کرده بود . ولی این پروسه در آن موقع با انجام رسانده نشد و بعد ها در شرایط " جنگ سرد " و بر اثر نفوذ کیش شخصیت حتی کند گردید .

جلسات مشاوره احزاب برادر در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ و کنفرانس های بیستم و بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی به نظریات سکتاریستی و دکماتیک که از گذشته با رت مانده بودند ، ضریب قطعگی وارد کردند .

کمونیستها متوجه هستند که سوسیال دموکراسی ریشه های عمیق و سنتی در جنبش کارگری باختر دارد و یکی از جریانات با نفوذ این جنبش میباشد و بدون دلیل نمیتواند " عامل بهر ژوازی " تلقی شود . احزاب سوسیال دموکراسی ، اقلاد ر موارد معینی ، توانسته اند مبین خواسته های توده های کارگر باشند و آنها را رهبری کرده و در باره مصالح حیاتی و روز مره زحمتشان نتایج مثبت معینی بدست آورند .

کمونیستها معتقدند که وحدت جنبش کارگری باید بر پایه تحلیل اصولی و طبقاتی شرایط و تنظیم آن مشی سیاسی بدستگاه بحالی ترین وجهی پاسخگوی مصالح طبقه کارگر و توده های زحمتکش باشد احزاب کمونیستی در حالیکه کاملاً در موضع سوسیالیسم علمی و مبارزه آشتی ناپذیر تمام مطلقاً هر ایدئولوژی بهر ژوازی باقی مانده اند ، بعضی نتیجه گیریهای اصولی مهم برای درک بخرنجی های وحدت جنبش کارگری بعمل آورده اند . این نتیجه گیریها عبارتند از : تنوع روز افزون اشکال گذار به سوسیالیسم ، مبارزه بخاطر دموکراسی بمثابه جزء متشکل مبارزه در راه سوسیالیسم ، نقش رفورم ها و نوسازیهای عمیق دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری رشد یافته برای پیشروی بسوی سوسیالیسم ، حفظ سیستم چند حزبی و تأمین قانونیت دموکراتیک .

بین کمونیستها و سوسیالیستها در مورد بعضی وظائف مهم جنبش کارگری هم اکنون تا درجه معینی قرابت یا توافق نظر وجود میاید .

رهنمود های انترنا سیونال سوسیالیستی بطور کلی از آن در آورده که سرمایه داری قادر نیست نیاز مند یها رشد اجتماعی را ارضا نماید و الترنا تیف آن سوسیالیسم است . کسی منکر آن نیست که میان کمونیستها و سوسیال دموکراتها در درک خود هدف سوسیالیستی ، محتوی آن و شیوه ها و آهنگهای تحقق آن مانند تنگ اختلافات عمیق وجود دارد .

ولی نمیتوان ندیده گرفت که همانندی کم و بیش قابل ملاحظه نظریات در مورد یک رشته مسائل اساسی تماس و همکاری نزدیک کمونیستها و سوسیالیستها را ممکن میسازد . تطابق قابل ملاحظه نظریات در مسائلی مانند ضرورت مبارزه در راه صلح ، تحکیم و گسترش دموکراسی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که از بهر مترین

خواستهای امروز است اهمیت خاصی دارد.
اماد رمورد اختلافات اصولی همانطور که در اعلامیه ۸۱ حزب گفته میشود کمونیستها "آماده اند با
سوسیالدموکراتها بحث کنند و مطمئنند که این بهترین راه مقابله نظریات و عقاید و تجارب اند وخته شده
بمنظور رفع سوابق ذهنی واز میان بردن انشعاب زحمتکشان و استقرار همکاری است".
بعضی شخصیتهای احزاب سوسیالدموکراسی امروز از اشکال حد مبارزه ضد کمونیسم و ضد شوروی
امتناع میروند. این پروسه فعلا بسیار کند و ناموزون پیش میرود، ولی بهرحال يك واقعیت عینی است.
بطوریکه در اعلامیه شورای انترناسیونال سوسیالیستی مصوب مارس ۱۹۵۶ از کرده است، انترناسیونال
سوسیالیستی رسماً "هرگونه جبهه متحد یا شکل دیگر همکاری سیاسی را با کمونیستها رد مینماید"، ولی پیروی
انترناسیونال سوسیالیستی ضمن تأیید این اعلامیه "تایل خود را در یافتن شکلی از همکاری با احزاب
سوسیالیستی، که حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام داشته، خاطر نشان کرده است".
اگر در محافل بالائی سوسیالدموکراسی خرافات ضد کمونیستی هنوز بسیار نیرومند است، در عوض میان
توده سوسیالیستها و بطور کلی قشرهای زحمتکشانی که تمایلات سوسیالدموکراسی دارند، پروسه سالسم
رهائی از اندیشه های باطل نسبت بکمونیستها که در اثر تبلیغات بانها تحمیل شده است، انجام میگردد.
بتدریج که توده ها معتقد میشوند که احزاب کمونیست در اعمال خود مصالح اساسی خلقها را در نظر
میگیرند و حل بنیادی مسائل جاری را پیشنهاد کرده و از آن دفاع میکنند، و ادهمه از کمونیسم هم که در دستگاه
تبلیغات امپریالیستی اشاعه میدهد، از بین میرود. این امر در رونمای نوئی برای همکاری کمونیستها و
سوسیالدموکراتها میگذاید.

در رونمای تکامل وحدت عمل در رمورد مشخص به تناسب و آرایش نیروها در جنبش کارگری، به سنن تاریخی
شرایط عمومی سیاسی و غیره وابسته است. وظایف مشخص و طرق مبارزه برای وحدت عمل، اشکال وحدت آن
نمیتواند همه جایگان باشد و در قالب فرمولهای همانند بیان گردد. هر حزب کمونیست خود مسائل عقلی
مربوط به مناسبات با جنبش سوسیالیستی را در کشور خود حل مینماید.

حزب کمونیست اتحاد شوروی به پیروی از اصول اعلام شده در برنامه خود و اعلامیه جلسه مشاوره مسکو
در سال ۱۹۶۰ کوشش دارد تا سبای وسیع و مناسبات دستاورد تازه در مسائل مبارزه با خطر صلح،
تخفیف و خامت بین المللی و خلع سلاح عمومی و تحت کنترل، با احزاب سوسیالیستی همه جانبه افزایش دهد.
طبیعی است که افزایش تماسها و همکاری میان کمونیستها و سوسیالیستها مستلزم مساعی هر دو طرف است. برای
این کار حسن نیت و اعتقاد به اینکه این تماسها و همکاریها پاسخگوی مصالح جنبش کارگری و دموکراتیک و امر
صلح و سوسیالیسم میباشد، لازم است.

قیام ملی خراسان

و تاء شیرانقلاب اکثر

جنبشی که در خراسان تحت رهبری کلنل محمد تقی خان پسیان صورت گرفت در تاریخ نهضت‌های میهن پرستانه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مردم ایران مقام شامخی دارد. بررسی دقیق علل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این جنبش، مطالعه مقدمات و موجبات ایدئولوژیک آن، تحلیل نیروهای طبقاتی بوجود آورنده و اداره کنندگان، مقاصد و هدف‌هایی که این نیروها را بقا و قیام مسلح علیه حکومت مرکزی واداشت، تشریح جهات مثبت و نارسائیهای جنبش و بالاخره تحقیق دلایل شکست آن وظیفه ایست که در برابر نیروهای مترقی کشور قرار گرفته است. اجرای شایسته این وظیفه نه تنها صفحه درخشانی از تاریخ مبارزات رهایی بخش مردم ایران را روشن میکند، بلکه در عین حال میتواند کمک خوبی بتأمین پیروزی نیروهای مترقی جامعه مادر بارز علیه هرگونه اسارت استعماری و طبقاتی باشد.

بعضی از مؤلفین ایرانی تاکنون در آثار خود جهات مختلفه این جنبش را از مد نظر گذرانده اند. در این زمینه پیش از همه باید از کتابی که آقای علی آذری بنام "قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان" نوشته اند نام برد. این کتاب در عین حال حاوی اسناد ذیقیمتی در باره این جنبش است (چاپ دوم - تهران - سال ۱۳۲۹). دیگران نیز از جمله آقای حسین مکی در "تاریخ بیست ساله ایران" (جلد اول - تهران - ۱۳۲۳) و ملک الشعراء بهار در "تاریخ مختصر احزاب سیاسی" (جلد اول - تهران - ۱۳۲۳) کم و بیش در این باره صحبت کرده و اظهار نظرهایی نموده اند. در بعضی آثار مورخین و خاورشناسان بویژه دانشمندان شوروی نیز باین موضوع توجه شده است. از آنجمله بانوی خاورشناس شوروی م. ن. ایوانوا فصل پنجم از کتاب خود زیر عنوان "جنبش‌های بخش ملی در ایران در سالهای ۱۹۱۸-۱۶۲۲" را به توضیح "جنبش‌های بخش ملی در ایالت خراسان در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱" مفصلاً ساخته است (چاپ مسکو سال ۱۹۶۱). اینها مقدمه‌هایی است که در راه تحقیق تاریخی این جنبش برداشته شده است. در این مقاله ضمن بررسی قصیده ای که در ستایش "قیام ملی خراسان" سروده شده است بطور خلاصه به بعضی جهات مهم این جنبش اشاره میکنیم.

در ستایش "قیام ملی خراسان" و تاء سف از شکست آن و در مدح شخص کلنل محمد تقی خان پسیان اشعار زیادی سروده شده که حاکی از علاقه مردم آزاد یخواهان، میهن پرستان و محافل دموکراتیک و مترقی ایران نسبت به این جنبش است. عقاید دانشمندان معاصر در باره این نهضت و "آثار دینی" مربوطه را علی آذری جمع‌آوری کرده و در پایان کتاب نامبرده آورده است. اما قصیده ای که مورد بحث ماست در این کتاب نیامده است. به احتمال قوی علت این امر کمیابی نسخه این قصیده است که در دسترس مؤلف کتاب نبوده است. زیرا این مخلص که تراوش قلم میرزا احمد خان دهقان کرمانی است بشکل جزوه جداگانه‌ای تحت عنوان "هدیه شرق ایران بشرف قیام ملی خراسان" در تاریخ دوم ماه میزان سال ۱۳۰۰ یعنی هشت روز پیش از کشته شدن کلنل محمد تقی خان از چاپ خارج و کمی بعد یعنی پس از کشته شدن کلنل از طرف

مقامات حکومت مرکزی جمع آوری شده است .

جنبشی که در خراسان بسرکردگی عد ه ای از افسران تحت رهبری کلنل محمد تقی خان پسیان برپا شد از جانب همه آزاد پخواهان و محافل مرفقی ایالت پشتیبانی میگردد . بانوم . ن . ایوانو مینوسد که قیام قسمت های نظامی بسرعت ایالت رافرا گرفت ، اقشار وسیع اهالی شهری ود هقانان که خواستهای ضد امپریالیستی وض فئودالی داشتند بدان پیوستند . افسرانی که روحیه دموکراتیک داشتند ، نمایندگان بهره رازی ملی و درجه داران در رأس نهضت قرار داشتند (صفحه ۱۲۱-۱۲۲) ضمنا باید این نکته مهم را اضافه کنیم که جنبش از طرف سازمانی که در رأس آن " کمیته مرکزی ملی خراسان " قرار داشت متشکل میشد . علی آذری متذکر میشود که " فعالیت حزب دموکرات تهریز و قیام خیابانی روح تازه ای در کالبد نیمه جان دموکرات خراسان دمیده و بیدارش ساخته بود " (صفحه ۱۸۱) . همچنین " نهضت جنگل " که در زمان اوجش حزب کمونیست ایران بوجود آمد (حزب " عدالت " درکنگره منعقد ه در ژوئن ۱۹۲۰ درانزلی نام " حزب کمونیست ایران " بخود گرفت) در جنبش خراسان تا " شیر سزائی " داشت . اما خود این جنبش هانیز بنهه خود مانند " قیام ملی خراسان " مستقیما از " شیر نیرومند پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر برخوردار بود ند .

انقلاب اکثر که با تا " مین عملی پیروزی کار بر سر مایه دوران نوین تاریخ بشر را گشود و سرنوشت خلقها و بویژه در جنبش رهائی بخش ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شرق بقوت مو " شرافتاد . اولین مظاهرا این تا " شیر حیات بخش در " نهضت جنگل " و " قیام خیابانی " و سپس " قیام ملی خراسان " آشکار شد . غرض توپهای ناو " آبرو را " مژده جوان شدن دنیای پیرا میدهد . فرشته تکامل روان تازه ای به پیکر رنجور کشورهای خاور میدهد . قصیده نیز با ابیاتی بهمین مضمون آغاز میشود :

مژده که دنیای پیراز سرنو شد جوان به جسمش اندرد مید صور تکامل روان
پیکر رنجور شرق گرفت تباب و توان پنجه حق برد رید پوده حق نشنوان

کوس حقیقت فکند بریح مسکون طنین

تحقیقاتی که تاکنون کرده ایم نشان میدهد که این نخستین مخمس غرای پارسی است که در آن از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر ، آزاد شدن روسیه تزاری از بند سرمایه داری ، شکست بهره رازی و پیروزی طبقه کارگر بدین مضمون ستایش شده است :

تیغ عدالت نخست بروس شد موبگار بخاک وخون در طپید افسرو تخت تزار
کشور آزاد شد ز بند سرمایه دار ز بهره رازی کشید دست طبیعت دمار
گلوی دزدان فشرده پنجه آهنین

شاعر مطمئن است که شعله عالم افروز انقلاب سوسیالیستی که اولین بار از سرزمین روسیه سر بر کشیده و نخستین شراره اش آتش بجان گیتی خواران امپریالیست انداخته جهان رافرا خواهد گرفت :
جهان فراگیرد این شعله عالم فروز که اینک از خاک روس کرده طلوع و بروز
شراره ای بیشتر نرجمسته از آن هنوز که جان گیتی خواران فکند ه در تاب و سوز
الاتری نازلا بهم عذاب مهین

عامه مردم کمر همت بدان میزنند ، علیه طبقات ممتاز ه قیام میکنند ، ظالمین را بمکافات میرسانند :
عوام بندد کمر بکینه و انتقام تیغ مکافات و قهر برآورد از نیام
بضد ارباب جاه کند به همت قیام صنوف ممتاز ه را بخون کشد بالتمام
بلی چنین بود وهمت عاقبت ظالمین

توده های ملل به جنبش آمد ه اند تا گریبان خود را از چنگال اسارت ظالمین برهانند . نهضت های آزادی ملی جهان را بلرزه آورده و تجار و کاران واستعمارگران و خائنین بمنافع خلقهارا سبها براننداخته :
توده ه مرملتی به جنبش آمد همی تارهد از بند ظلم بکوشش آمد همی
ز خشم چون شرزه شیخبرش آمد همی ز غرش او جهان بلرزش آمد همی

بلرزش آمد همی جان بختن خائنین

با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مردان کاهروائی استثمار شوندن و بیچارگان و از بیخ و بن برکنده شدن بهره کشان و ستکاران آغاز شد تاروی زمین رایکسره از ظلم و جور خونخواران پاک کنند:

کرد فلک گرد شی بکام بیچارگان

ز بیخ و بن برکنند بیخ ستکاران

ز ظلم سازند پاک یکسره روی زمین

اندیشه های تابناک انقلاب اکثر مردم شرق مستعمراتی را بیدار و هوشیار میکند و آنها را بوحثت واتحاد فرامیخواند - وحدتی که کار را بر باختر امپریالیستی زار میکند :

کشور خاخر زمین ز خواب بیدار شد

مسلم وهند و و کبر بیکدیگر یار شد

ز بیم انجام گشت به بیم و وحشت قرین

امپریالیستهای خونخوار غرب به هزاران حیل و نیرنگ میکوشند تا گیتی را بصورت مستعمرات بین خود تقسیم کنند و تسلط جابرانه خود را بر جهان باید ارسازند . جنگ جهانی امپریالیستی (اول) که دو سال پیش پیمان رسید بهمین منظر بود . کنفرانسها (صلح پاریس) و کنگره هائی که میکنند نیز با ز بهمین منظر است :

مغرب بس خورد و خون گرفته دیوانگی

بشر نبیند مگر به چشم بیگانگی

نپوید از حرص و از طسریق مردانگی

بخیله آورد خواست جهان بزرنگین

د هند که کنفرانس کنند گه کنگره

که زیر فرمان کشند جهانیان یکسره

بمصر و شام و عراق بروم و ایران و چین

شاعر د ساین و مظلالم یک یک دول امپریالیستی را به تفصیل نشان میدهد که برای رعایت اختصار فقط چند بیت آنرا محض نمونه نقل میکنیم :

یکی بی حفظ هند کشد جهان را بخون

بقتل و غارت شوند بیکدیگر رهنمون

که رامش و صلح و امن شود بعالم مکین

اگر معاهد شوند فرانس و ایتالیا

و گزند آمریکا طبل خلاف از ریا

که به پهریغهای او جمله نموده کیمین

هنوز آلوده جنگ بخون نسوع بشر

اسلحه هریک کند ز دیگری بیشتر

که طرح بریزی کنند برای جنگ دگر

تا زرقیبان قند به شیطننت بیشتتر

بهمجمع رهزنان گردد بالا نشین

اما انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر چون صاعقه ای بر سر طبقات استثمارگر فرود آمد . اکنون دوران یکام مظلومین شده است ، جهانخواران امپریالیست رسوا و محکوم گردیده اند :

ایدون دور فلک یکام مظلوم شد

جهانخور بی امان بمرگ محکوم شد

تا قبت ظلم و کید بخصم مشوم شد

کینه پنهانش واضح و معلوم شد

به پورژوا شد فرود صاعقه آتشیین

دنیازفته انگیزهای امپریالیسم غرب بشرو هیچان آمد و است . رستاخیز توده های زحمتکش

واستمارشده فرارسیده است . کارگزاران جور سرمایه دار متفرشده و بجان آمده است :

بپای شد رستخیز رسید یوم النشور
 ز جوهر سرمایه دار کارگر آمد نغور

دست خدا ایام برون شد از آستین

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر کارگران همه ملتها، نژادها و کیشها را از پیرو جوان بوحثت خواند
 و اسلحه اعتصاب را برای استرداد حقوق حقه خویش از غاصبین بکف آنها نهاد :

ندای توحید داد منادی انقلاب
 کارگران را بخواند بوحثت از شیخ و شاب

هند و و بودا و گبر مسلماهل کتاب
 در کف آنان نهاد اسلحه اعتصاب

که حق خود مسترد کنند از غاصبین

میهن پرستی یکی از ارکان عمده ایدئولوژیک در مبارزه رهائی بخش ملی ضد امپریالیستی است .
 ملی که در راه آزادی ملی، استقلال دلتی و تمامیت ارضی خود فدای آکارانه مبارزه میکنند هر قدر هم که این مبارزه
 چون مبارزه کنونی خلق ویتنام در شوار و طولانی باشد بالاخره پیروز خواهد شد . شاعر بد رستی پیش بینی میکرد که :

ملل برای وطن کوشند از جان و دل
 عراق یابد نجات مصر شود مستقل

گرد دهند وستان بهند یان منتقل
 شام و طرابلس شود باصل خود متصل

توك ستاند ز خصم ملك بعزمی متین

او ب مردم ایران خطاب کرده آنها را به هوشیاری سیاسی و مبارزه جدی دعوت میکند :

اید و ن ایرانیان بدانش آغید و هوش
 باز نمائید چشم کشاد ه د ارید گوش

بر آرید از جگر بنام ایران خروش
 که بست دشمن طمع بکشورد اریوش

نهاد د ام فریب هم از سارومین

در وطن پرستی شاعر حتی راه افراط پیش میگردد :

کشور ما قرنهای بزیست با فروجا
 قزوق زانجم بدش گنج و سلیح و سپاه

چو کورش و د اریوش چو ناد روایتین
 پرچم اجلال او سود سر مهر و ماه

محیطش از نور علم منور و با فروغ
 امین و پرهیز کرد دشمن مکر و دروغ

ساخته زایشان وطن پاک چو خلد برین
 ملت فرزانه اش صاحب رشد و بلوغ

ساحتش از خرمی روح فرا چون بهشت
 گردن آهریمان کشیده در زیر یوغ

مهان او فرهنگد بری ز اخلاق زشت
 شهبان او ارجمند عادل و نیکو سرشت

طوا یفش پاک زاد قبایلش پاکد سین
 مغان او پای بند بکیش شت زرد هشت

نخست خورشید علم نمود از ایران طلوع
 طوا یفش پاک زاد قبایلش پاکد سین

اصول تعظیم ملك اول از او شد شروع
 و آنکه از آن اصول گرفت گیتی فروغ

براین سخن متفق جهان بقول یقین
 بهند و یونان و چین از غریب و غرننگ

ز عدل او در هراس طوا یف روم و زنگ
 پنجه تدبیر او واسطه صلح و جنگ

جهان بفرمان او نهاد ه سر بید رنگ
 برش شمشیر او بصلح عالم خمین

این تمایلات وطن پرستانه افراطی برای تهییج غرور ملی و تقویت روحیه ضد استعماری و ضد
 امپریالیستی است :

چه شد که آن فرهی یکسره بر باد شد
 ز پای تا سر خراب کشور آباد شد

وانهمه کار آگهی بجمله از یاد شد
 دادگه د اریوش مرکز بیداد شد

شوکت او در نوشت طی شهر و سنین

گشت مبدل به ننگ آنهمه نام و شرف
کردند ابنای او وقت به غفلت تلف

کرد در اورخته هر خطر و سهیمگین

بر اساس همین تمایلات وطن پرستانه شدید و افراطی است که شاعر شدیدترین انتقادات بحق را نسبت به محافل مختلفه طبقات حاکمه کرده ، وضعیت اسف آلود داخلی کشور و زندگی طاقت فرسای توده های رنجبر را تشریح نموده ، بدین طریق از روی علل اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جنبش پرده برداشته است :
عمال دولت حيله کاروستمگزند • فتود الهبا و سران ایلات و عشایر دزد و غارتگرند • کارمندان ارشد دولت و اهل قلم و دفتر از آنها هم بدتراند • محافل لشکری و کشوری دستخوش اغراض و گرفتار تفرقه و نفاق اند :

حرفه عمال شد مکرو ستم پروری
صدره از آن بتو قلم زن و دفتری

پیشه ایلات گشت دزدی و غارتگری
زینای تاسر نفاق لشگری و کشوری

پینشتان از نفاق آمده گوئی عجین
برخی روحانیون عالم نما که دشمن علم و فرهنگ اند قرآن را دام تزویر ساخته توده های مردم رامیفریند :

فرقه عالم نما دشمن علم و هنر
قرآن دام فریب کرده بی سیم و زر

برای اغفال خلق تنگ بیسته کمر
ز حکم ناحق کنند هزار تفتین و شر

یکفرایشان گواه نص کتاب مبین

سران خیانت پیشه کشور وطن فروشند ، مملکت را بیفکر کشانده ملت را بگداخته اند :
سران کشور که باد از تششان سر جدا
دولت از ایشان فقیر ملت از ایشان گدا

نه زاسمانشان هراس نه بیمشان از خدا
ز مرد می بی نشان به اجنبی هم نشین

شاعر با لایحه وضع داخلی کشور را بدین مضمون تراز بندی میکند :

وکیل و میر و وزیر ز صنف اعیان بود
رنجبر و کارگر بی سرو سامان بود

چو حال او کار ملک زارو پریشان بود
چو کیسه او تهی خزانه مسلمین

بدین ترتیب شاعر ماهیت طبقاتی دستگامه حاکمه و وضعیت وخیم اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی کشور را ترسیم میکند . واضح است که چنین وضعیتی سر نوشت کشور و آتیه خلقهایش را در معرض تهدید جدی قرار میدهد . پس راه نجات کدامست ؟ شاعر یگانه راه نجات از این خطر مهلک را در زمانه اش در طبقه کارگر میداند :

چندی اگر بگذرد امر بر این قرار
محو شود نام ملک از ورق روزگار

مگر شود کارگر امرو را زده دار
بهر نجات وطن رخش کشد ز پرین

از این رو نیز به رنجبران و کارگران که بهره زحمت آنانرا اغنیا و سرمایه داران بغارت میزنند و خود شانرا اسیر رنج و غم و محنت ساخته اند خطاب میکند :

رنجبر ، ای کرده پشت ز بار محنت دوتا
حق جهانداریت دستخوش اغنیا

کازگر ، ای جمله عمر برنج و غم مبتلا
ماحصل زحمت طعمه اهل هوا

زیسته در بندگی تانفس و اسپین

و آنها را بیمار زده جدی و قیام مسلحانه دعوت مینماید :

تا یکی از هم درند تو را وحوش و سباع
زد ستر نجات برند مفتخوران انتفاع

اسلحه بردار همان زحق خود کن دفاع

رو بهکان را بران ز حوزه اجتماع

خسید الا تا بکی به پیشه شیوعین

فقط به آب شمشیر میتوان خاک وطن را از لوث وجود خیانتکاران داخلی پاک کرد و غارتگران و کینه

جویان امپریالیست خارجی را از کشور راند :

راه خیانت ببند بکشور از چارسو

ز آب شمشیر ده خاک وطن شست و شو

که نیستش از هجوم بغیر از این آرزو

برون کن از مملکت اجنبی کینه جو

که ثروت ما برد جمله ز غث و سمین

شاعر با امید واری به آتیه روشن مینگرد و روز آزادی همه خلقها از زنجیر اسارت و بندگی و رها می

آنها از امتیازات طبقاتی، ملی و نژادی را نزدیک می بیند . خلقهای با فراسات ایران نیز قطعاً به آزادی

خواهند رسید :

تا مه بر امتیاز کشد به بطلان قلم

روزی که بندگان رهند کسلا م

کجا کند نزد دزد سری تسلیم خم

ملت ایران که هست به هوشمندی علم

کی تن آزاد ه را کند بدلت رهین

بالاخره این مخمس با ستایش از جنبش خراسان و اقدامات و لیاقت شخص کلنل محمد تقی خان

پایان می یابد که محض نمونه بد کرد چند بیت آن اکتفا میکنیم :

جنبش ملت هرا مرد در تن دزدان فکند

مگر نه اینک ز طوس لوی حق شد بلند

هم وطنانرا چو دید خسته دل و مستمند

مگر نه پروطن چو کاوه هو شمنند

بست بهمت کمر گشت بملت معین

محمد اندر صفت تقی به آئین و کیش

یگانه پروطن نابغه عهد خویشی

چو دید اوضاع ملک یکسره زار و پریش

که هست شروطن در سرش از جمله بیش

از بی اصلاح خاست بجهد و جهد یرزین . . . الی آخر

جنبش خراسان پس از کشته شدن کلنل درجهه جنگ با قوای مسلح فئودالهای قوچان و درهم

شکسته شدن مقاومت بعدی همزمان صد یقش سرکوب شد . تشریح علل اساسی اجتماعی و سیاسی این

شکست محتاج مطالعات خاص بوده از وظیفه و حوصله این مقاله خارج است . غرض اصلی در اینجا آشنا

کردن خوانندگان مجله ما با این سند کمیاب است که در ردیف سایر مدارک و اسناد میتواند به تحقیقات

علمی پیرامون " قیام ملی خراسان " کمک نماید و بنه خود بعضی جهات معین آثار روشن سازد . این قصیده

اگر بطور مجمل و بزبان بدیع شعر هم شده باشد پاره ای نکات مهم مربوط به شرایط خارجی جنبش ، اوضاع

بین المللی آنزمان ، تا " شیر نیرومند و زرف انقلاب اکبر و همچنین موجبات داخلی نهضت و وضعیت کشور را

چون آینه ای منعکس میسازد و از این لحاظ از سایر اشعار که در باره " قیام ملی خراسان " سروده شده

است متمایز و ممتاز است .

در اینجا بدون اینکه وارد این بحث شویم که آیا کلنل " آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و

خود بریاست جمهوری خراسان برقرار کرد " (ملك الشعراء بهار ، اثر نامبرده ، صفحه ۱۵۸) و یا اینکه

" شهاچیری که به مخدیه کلنل محمد تقی خان خطر نمیگرد همانا جمهوری خواهی خراسان بود " و " بانکا "

تلگراف جمهوری کلنل را به جمهوری خواهی و تجزیه خراسان متهم ساخته اند " (علی آذری ، اثر نامبرده ،

صفحه ۳۸۸) باید این نکته را تذکر کرد هم که جنبش خراسان نه فقط از نقطه نظر شرایط زمان و مکانش بلکه

در عین حال از لحاظ گرایش آن نیز جنبشی بود مترقی و پیشرو . این قیام وطن پرستانه تنها علیه مناسبات

فئودالی و روابط ارباب - رعیتی و علیه استعمار امپریالیستی متوجه نبود ، بلکه در عین حال دیده میشود که

نهضت و رهبری آن از لحاظ جنبه طبقاتی و ماهیت اجتماعی از انقلاب سوسیالیستی الهام گرفته و در داخل کشور به پیگیرترین طبقه مرفقی و انقلابی جامعه معاصر یعنی طبقه کارگر و تاجمین حاکمیت این طبقه گرایش داشته است . کتلل شخصا به افکارلنین آشنائی داشت و هنگامیکه نماینده دولت شوروی روتشتین از راه خراسان عازم تهران بود در مجلس ضیافتی که در مشهد بافتخار ورود او تشکیل داد امیدواری ایرانیان را به ولاد یمیر ایلیچ لنین و دولت شوروی رسما اظهارکرد .

تردیدی نیست که الهام گرفتن از سوسیالیسم و گرایش به تحصیل زمامداری طبقه کارگر معیار ر جدی و مطمئنی برای ارزیابی درست از جنبش های انقلابی عصر حاضر است .

۱۵ مارس ۱۹۶۵

دربارهٔ عمده ترین مسائل اتیک

فرق مابین اتیک و اخلاق در آنست که اتیک شارح مسائل تئوریک اخلاق است و حال آنکه اخلاق (مُوال) مجموعهٔ موازین رفتار مجاز و غیرمجاز است که گویا کُن اخلاقی نام دارد. مجموعه یا گویا کُن اخلاقی معمولاً برحسب زمان و مکان، نظام اجتماعی، موقع طبقاتی و غیره فرق میکند، لذا سخت دارای جنبه نسبی است. ولی قوانین اتیک که در باره اهمیت رفتار اخلاقی (حق و تکلیف، خیر و شر، فضیلت و رذیلت) و ملاکهای ارزیابی آن بحث میکند دارای جنبه نسبی کمتری است و در واقع قوانین عام "رفتار اخلاقی" را بدست میدهد و سرشت این قوانین را روشن میسازد.

چرا میگوئیم مباحث اتیک تمهادهای جنبه نسبی کمتری است؟ طبیعی است که هیچگونه صحبتی از موازین ابدی اخلاقی یعنی احکام ثابت و عام که کانت آنها را "امپراتیف - کاتگوریک" میخواند نمیتواند در میان باشد. کانت بر آن بود که این موازین فطری روح انسان است و میگفت دوجیز او را متحیر میکند: آسمان پرستارهٔ بالای سر و قوانین اخلاقی درون روح. و حال آنکه خود موازین اتیک ناشی از مرحله معین رشد مناسبات بین انسانهاست و با تحقق تحولات معینی در جامعه، این مناسبات جای خود را به روابط عادی و عام همبستگی و همکاری انسانی خواهد سپرد و کیفیت ویژهٔ خویش را از دست خواهد داد. زمانی در خواهد رسید که مقولات اتیک نیز کهنه خواهد شد.

نگارندهٔ این سطور با توجه به تئوریهای مختلف اتیک از دوران فلسفه عتیق شرق و یونان تا مکاتب نوین اتیک سرمایه داری و نظریات موسوم به متاتیک که از جانب نئوپوزیتویست های معاصر عرضه میشود، بررسی زیرین را در باره ماهیت رفتار اخلاقی و ملاکهای آن و شرایط تنظیم اجتماعی آن، عجالنا بصورت یادداشت های فشرده و مقدماتی، تدارک دیده است. با آنکه در این بررسی از مباحثه مشخص با مکاتب و متفکران احتراز شده است ولی هم میتواند پاسخی به کسانی باشد که موازین اتیک را در "طبیعت مجرد انسانی" میجویند و هم بکسانی که مانند نئوپوزیتویست ها عینیت موازین اخلاقی را با افراط در نسبیت آن منکر میشوند.

و از آنجاکه سردرگمی عجیبی در مسئله قضاوتها و ارزیابیهای اخلاقی وجود دارد، شاید این بررسی بتواند بپایه ست دادن پایه های منطقی تفکر در این زمینه به کاستن از این سردرگمی ها کمک کند و و راه ارزیابی علمی اخلاقی را روشن تر سازد. بهرجهت از آنجاکه بمنظور درک و فهم یک سلسله مسائل پیچیده و تلاشی برای حل موزون و علمی آنهاست میتواند بی فایده نباشد.



انسان ناچار است به هیئت جمعی زندگی کند، زندگی فرد بشکل انفرادی (Robinsonade) جداورها از جمع میسر نیست. هر فرد انسانی حق دارد برای ادامه حیات خویش از یک زندگی سالم، ایمن، مرفه، با فرهنگ، شایسته و آزاد برخوردار باشد. از طرفی همه افراد دارای چنین حقی هستند و از طرف دیگر در هر مرحله معین تکامل جامعه (به تناسب سطح رشد قوای مولده، تقسیم کار اجتماعی، نظامات موجود در اجتماع و سازمان طبقاتی آن، دموکراسی، فرهنگ و سطح معرفت انسانی) محل های عینی و ذهنی تأمین

کامل همه حقوق همه افراد عملا فراهم نیست لذا افراد بناچار، در تلاش طبیعی برای تأمین حقوق خویش، وارد تصادم منافع میشوند. در جریان همین تصادم منافع است که مسئله چگونگی رفتار یک انسان نسبت به هم نوعی مطرح میگردد و مسئله تکلیف و یا وظیفه، مسئله خیر و شر، فضیلت و رذیلت، رفتار پسندیده یا ناپسند یا خطا و صواب میان می آید.

اگر افراد در جریان این تصادم منافع بحقوق حقه دیگران در زمینه های مشروح در فوق، و البته در سطح شروط تاریخی آن، تجاوز کنند، زیان زنند، آنها را غضب نمایند، یا مال سازند و یا برای خود امتیازاتی ناروا قائل گردند، آنگاه رفتار چنین افرادی از لحاظ اخلاقی منفی است. اگر افراد در جریان این تصادم منافع، حقوق دیگران را مراعات نمایند، محترم شمارند، در راه تأمین حقوق مقصود دیگران تلاش کنند یا بریزند، و حتی از حقوق خود بخاطر تأمین منافع دیگران انصراف جویند، یعنی متحمل فداکاری و ایثار شوند، آنگاه رفتار چنین کسانی از لحاظ اخلاقی مثبت است. در درون این چارچوب تعمیم یافته درجه مثبت و منفی بودن رفتار اخلاقی دارای تنوع عظیم و شدت و ضعف فراوانست. میتوان همین ملاک را بر رفتار گروهها، طبقات، خلقها نسبت بیکدیگر تطبیق کرد زیرا میتوان از "اخلاق" یا قوای این واحدهای بزرگ انسانی سخن گفت.

فرد پرستی که معنای آن مقدم داشتن منفعت فردی بر منفعت جمعی است منشاء شر و عیب و رذیلت اخلاقی است. جمع پرستی که معنای آن مقدم داشتن منفعت جمعی بر منفعت فردی است منشاء خیر، حسن و فضیلت اخلاقی است. عمل ضد اخلاقی و فرد پرستانه میتواند از حد خطا و رذیلت کوچک تا حد خیانت و جنایت فحیح بسط یابد. عمل اخلاقی و جمع پرستانه میتواند از حد خست و فضیلت کوچک تا حد فداکاری و ایثار بزرگ بسط یابد.

با توجه با این تعاریف مقولات اخلاقی و غیر اخلاقی (مoral و آمoral)، اجتماعی و ضد اجتماعی (سوسیال و آسوسیال)، فرد پرستانه و جمع پرستانه (اگوئیست و کلکتیویست) موافق و مخالف شرف و وجدان، عادلانه و ظالمانه، نیک و بد، خیر و شر، فضیلت و رذیلت و غیره و غیره همه و همه همسنگند و بیانگر حالات مختلف اعمال منفی و مثبت اخلاقی هستند. البته همه اینها هنگامی است که منافع اکثریت جامعه ملاک قرار گیرد و لادرو موازن اخلاقی متداول یعنی درکد کس اخلاقی هر جامعه و نظام خاص و نیز در قوانین آن جامعه موازن اخلاقی و "قانونی" فراوانی بسود اقلیت وضع شده است و نیز باید توجه داشت که ما اینجا تعاریف را بر اساس انتزاع ماهیت کلی بدست میدهم نه حالات کنکرت و اشکال فرعی و استثنائی.

کیفیتی تا امروز در نظامات ظالمانه اجتماعی و حتی بقایای آن در اجتماعاتی که از قید استثمار انسان از انسان رسته اند وجود داشته و دارد که نه فقط اجراء وظایف عالی اخلاقی (فداکاری و ایثار) بلکه داشتن رفتار بی زیان را نیز به امری یاسخت استثنائی یا محدود به افراد معین جامعه بدل کرده است. البته منظرها این یا آن رفتار جداگانه پسندیده نیست که در مقیاس وسیعی از طرف اکثریت مطلق افراد جامعه سر میزند، بلکه منظرها مراعات جامع و پیگیری مالکهای اخلاق جمعی است. برعکس رفتارهای غیر اخلاقی تداوم زیادی دارد و کارگستاری در این زمینه حتی بارها به توجیه "فلسفی" و "علمی" شیوه ها و سالیب غیر اخلاقی نیز کشیده شده است. گاه نیز جامعه مهارت در بکار بردن شیوه های غیر اخلاقی و غیر اجتماعی مثبتی بسر جلب سود فردی به زیان دیگران را "زیرکی"، "عرضه و لیاقت" نام میگذارد. "دیپلماسی" که تنظیم کننده روابط بین دولتها و خلقها و یاروایب بین کشورهاست ما به اساسی کار خود را از شیوه هائی میگیرد که غالباً عمیقاً نیز ضد اخلاقی است (بویژه هنگامیکه نه فقط شیوه ها و وسائل بلکه هدفها هم ضد اخلاقی و ضد اجتماعی باشند) چنانکه گفتیم تعادل طبیعی انسان که خواستار حد اکثر تأمین حقوق مادی و معنوی خود است افراد را در شرایط محدودیت امکانات معنوی و ذهنی تأمین این حقوق مادی و معنوی نه فقط وارد تصادم

منافع بلکه وارد برخورد خشن میکند. جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان که برای طبقات ممتاز و قشرهای فرمانروا اصالت قائل است و توده های محروم و زمره فرمانبرار فرو میکشد، خشونت این تصادم را پستی تشدید مینماید.

چنین است شرایط پیدایش شرور و فساد اخلاقی و الاسخن فیلسوف انگلیسی هابز که میگوید بدون کنترل دولتی انسان گرگ انسان است (Homo homini lupus) یعنی شرور و فساد گوید طبیعت آدمی است سخن درستی نیست. این گرگ صفتی ناشی از شرایط معینی است و با از میان رفتن آن شرایط کاملاً سخن لود ویک فوبرماخ میتواند صادق شود که گفت: «انسان خدای انسان است» (Homo homini deus یعنی انسان سازنده یاور انسان است).

طبیعی است که در چنین شرایطی بجای تلاش شرافتمندانه (یعنی در چارچوب امکان و با مراعات حقوق دیگران) برای تأمین حقوق خویش نبردی مبتنی بر شیوه های شوم و جانورانه زور، تحمیل، ایذا، ارعاب، اغوا، فریب، تطمیع تا حد سلب آزادی و جان دیگران و برای غصب حقوق آنان و کسب امتیازات هرچه بیشتر و هرچه ناروا تر درمیگیرد. این امر به تمام معنی جامعه را به جنگل و روابط انسانی را به روابط حیوانی و زغولوزیک بدل میکند. تهریه های اتیک مدح سود روزی و توجیه آن (مانند مکتب نوتی لیتارستی پنتام) و یاد ح قدرت طلبی و پامال کردن ناتوانان و توجیه آن (مانند نظریات نیچه) و انواع نظریات فاشیستی و نژادی و شعار "هد فها و سایر را توجیه میکنند" یا موازین ماکیاولیستی توجیه خدعه و فریب و زور گوئی بعنوان تدابیر سیاسی و غیره در واقع برای دادن پایه علمی و توجیه امور الیم متداول است. جامعه عاد تا از افراد اجراء وظایف و مراعات موازین اخلاق را میطلبد ولی آنهاست که بقدرت رسیده اند و در ورا نظارت جامعه قرار گرفته اند بکلی بدین موازین بی اعتنا هستند و ملاک عمل آنها تا مین خواستهای خود است صرف نظر از اینکه این خواستها رواست یا نه، موافق منافع دیگران است یا منافع با آنان. گاه گستاخی بجائی میرسد که این زرمندان مسلط بر جامعه بهترین فضایل را بسخره میگیرند. بهمین جهت در این اجتماعات بتدریج بسیاری اعتماد و اعتقاد خود را به عنینت و واقعیت موازین اخلاقی، یا ثمر بخشی و اثر بخشی مراعات این موازین بکلی از دست میدهند و در صورت داشتن وضع مساعد به سبب انبوه ناقضین این موازین برای تأمین پیشرفت شخصی خود می پیوندند. ای چه بسا که بیوگرافی افراد عیار تست از سیر از باور به آرمانها و موازین اخلاقی به بی باوری در همه چیز و گاه بیوستن به صفو راهزنان جامعه.

در حالیکه در جامعه سیل غارتی از سالوسی در اطراف موازین اخلاقی، ادعاهای پزرق و بسرقت روانست و همه بهم محظه میکنند، بسیار ناد رند کسانی که این موازین را بشکل پیگیر مراعات نمایند و در این شرایط، از آنجا که قوانین رسمی اجتماعات مبتنی بر امتیاز و حرمان، علیرغم ریاکاریهای فراوان، عملاً بقشرهای ممتاز خدمت میکند، لذا جامعه میکوشد تا از طریق برقرار کردن نظارت و واکنش اخلاقی حتی المقدور جلوی اعمال ناپسند را بگیرد و اعمال پسندیده را تشویق کند.

مادر اینجا از نظارت و واکنش اخلاقی صحبت میکنیم نه از نظارت و واکنش قانونی که در قبال نقض قوانین انجام میگردد و از طریق داد رسی بصورت مجازات درمی آید. موازین اخلاقی و قانونی در واقع با هم دارای ماهیت و سمت مشترکند و دعوی هر دوی آنها نیست که میخواهند حافظ منفعت افراد و اجتماعات در مقابل تجاوزاتی باشند که بحقوق حقه اشان میشود ولی تفاوت خطای اخلاقی و خطای قانونی تنها در شدت و تأثیر عمل نیست بلکه موازین قانونی پیش از موازین اخلاقی تحت تأثیر عمیق منافع طبقات است و بکرات دارای ماهیت ضد اجتماعی و ضد اخلاقی است. بهر جهت داد رسی واکنش در مقابل نقض قوانین و از یابی واکنش در مقابل نقض موازین اخلاقی است.

کنترل از طریق واکنش اخلاقی برد واصل پاداش و سزاکرماست. واکنش کفرآمیز در برابر رفتار

نادرست بصورت تقبیح، تحقیر، مذمت و نکوهش، طرد، ابراز نفرت و انزجار (آنتی پاتی)، خصومت و کین ریزی و سوء ظن بروز میکند. در صورتیکه شخص خطا کار فاقد وجدان و حساسیت در مقابل این واکنش نباشد، این واکنش در او احساس حقارت، سرشکستگی، اندوه، ندامت ایجاد میکند و او را به احتراز از خطا و امید آرد. واکنش یادش آید در برابر رفتار درست بصورت تشویق، تجلیل، ستایش، استقبال، مهر و تعالی (سمپاتی)، دوستی و ابراز محبت و اعتماد بروز میکند که موجد احساس سربلندی، رضایت، نشاط روحی، تمکین و وجدانی، اعتماد به نفس و غرور منطقی میگردد و شخص را به تکرار عمل صواب و امید آرد و در عمل صواب راسخ میگردد.

البته همیشه کنترل اخلاقی و واکنش اخلاقی دیگران عاقلانه نیست و ای چه بسا که دارای منشأ بکلی غلط و مغرضانه است و نیز همیشه این کنترل نتیجه ضرر و مصلوب را بیمار نمی آورد زیرا لازمه تا شهر آن وجود وجدان است. وجدان هم بمعنای حساسیت در مقابل واکنش منفی و بیم از آنست و هم بمعنای درک عمیق وظایف خود و آمادگی برای اجرا آن. معمولاً وجدان باین یا آن صورت یا بصورت ترکیب این دو وجود دارد و انگیزه عدل نظارت بر خود یا اوتوکنترل اخلاقی است. در جوامعی که در آن نقض موازین اخلاقی به امر شایع بدل شده است وجدان خرفت و کند میشود و گاه بکلی از میان میرود و لذا هیچگونه اوتوکنترل و حساسیت در مقابل واکنش منفی دیگران وجود ندارد. در این جوامع گاه وقاحت و بیشرمی یعنی بی باکی در نقض موازین اخلاقی یکی از وسائل کارو پیشرفت است.

بعلاوه انبساطی که از طریق ثروت و یانپلی بمقامات دولتی خود را بقدرتی مافوق اجتماع بدل کرده اند چنانکه گفتم نسبت به نظارت و واکنش و قضاوت و افکار دیگران بی باک هستند. چنین کسانی اگر فاقد قدرت ماسکه و نظارت بنفس باشند معمولاً منشأ جنایات و رذالتها و رسوائیهای عجیب میگردد. تاریخ نشان داده است که بقول شاعر: "شکفت است باقادری پارسائی" و محض از میان رفتن تا "شیر نظارت و واکنش دیگران خواه از طریق قوانین خواه از طریق واکنش اخلاقی، افرادی که فاقد وجدانند چه رسد دد منشا نه ای از خود نشان میدهند. زندگی زمامداران مستبد نمونه های فراوانی در این زمینه ارائه میدهند.



برای آنکه مراعات موازین اخلاقی در جامعه به امری عام بدل گردد یعنی هماهنگی بین اعمال فرد و خواستها و نیازهای جامعه تأمین شود باید محل های عینی و ذهنی آن موجود باشد. این محل ها کدام است؟

محل های عینی

تا زمانیکه استعمار، استعمار، امتیاز و حرمان، فرماندهی و فرمانبری، فقر و تنگدستی، تسلط خرافه و جهالت و امثال این بلاهای اجتماعی وجود دارد محمل های عینی هماهنگی عمل فرد و جامعه موجود نیست. در این نظامات محل های ذهنی است که باید بطور عمد و منشا "بروز عمل درست گردد. البته حتی در این جوامع وجود قشرهای محروم که اکثریت جامعه است و جنبشها و افکار پیشرو پایه عینی عمل درست اخلاقی است ولی سلطه اجتماعی - اقتصادی در دست این نیروها نیست لذا "خوب بودن" کاری است انقلابی، دشوار، رنج آور. در محیط نامساعد خود محل های ذهنی نیز تضعیف میشوند و یا میدان عمل نمی یابند و یا بموانع قوی برمی خورند. لذا اصلاح نظام اجتماع شرط اصلاح نظامات اخلاقی جامعه است و باید هرگز فراموش نگردد که این اصلاح اجتماعی فوق العاده کند و آن تحول اخلاقی از آنهاست که تراست. آرزوی هرگونه تحول سریع در این زمینه ها آرزوی خامی است که منجر به یا "میشود.

محل های ذهنی

محل های ذهنی را میتوان بسه گروه تقسیم کرد:

الف - شعور و آگاهی فرد برای درک صحیح وظایف انسانی خود؛

ب - ذی یقین بودن وی در عمل درست و ذی یقین نبودنش در تشبیح حق هموع؛

ج - وجود ماسکه های ارادی و آمادگی روحی ؟

با توجه به بودن شرایط مساعد اجتماعی اصولاً روشن است که انتظار توقع خیلی "شاعرانه" و زیاد از انسانهای جوامع مبتنی بر نظامهای ظالمانه منطقی نیست و افراد عاد تا مگر در موارد استثنائی دارای نقاط ضعف و معایب اخلاقی بزرگ یا کوچک ، معدود یا متعددند . جز این نمیتوان توقعی داشت . در ارزیابی هر عمل اخلاقی علاوه بر محل های عینی باید محل های ذهنی را هم در نظر داشت . مابین آنهاست که با محاسبه خونسردانه و باغرض خاص خطا میکنند و آنهاست که در اثر ضعف ماسکه های روحی و گاه بدون آنکه مغرض باشند و علیرغم سرزنش وجدانی و منع عقلی خود "دچار" خطای اخلاقی میشوند ، فرق است و باید فرق گذاشت . حتی "کلاویگو" ها و "پخلو" ف " های پاک و باوجدان چنانکه بترتیب گوته و تولستوی نشان داده اند میتوانند در لحظات معین حیات دچار ضعف دچار خطاهای سنگین اخلاقی شوند . در ارزیابی اعمال افراد معمولاد رهم برهمی عجیبی حکمرواست . ملاک قضاوت غالباً سنجش رفتار افراد است با هوسها ، خواستهها ، نیازها و توقعات خود ؛ ولی قضاوت باید با سنجش درست همه جهات باشد . البته جامعه در واکنش خود حوصله سنجش همه جهات را ندارد و عملی را که برای خود زیان بخش بداند صرفنظر از اینکه مقصر اصلی پیدایش آن محیط است ، صرفنظر از اینکه این عمل خطای آگاهانه و مغرضانه است یا بیخود آنسه و بیغرضانه ، حکم سخت خود را صادر میکند . وقتی باغنائی گیاه هرزی را بر میکند در فکر آن نیست که آن گیاه هرز را کتانی است یا نه بلکه در فکر آنست که باغچه خود را از زیان محفوظ دارد . در این زمینه تراژدیهای بسیار در زندگی و تاریخ رخ میدهد .

از آنچه گذشت روشن میشود که تنظیم مناسبات اخلاقی بین انسانها منوط است به ایجاد محل های مساعد عینی و ذهنی : یعنی ایجاد نظام تهیی از امتیاز و فرمان ، تهیی از استثمار و استعمار ، تهیی از تسلط ستغران ، فارغ از فقر ، نیاز ، بیماری ، جهل و غیره و آنگاه تربیت انسانهایی آزاد ، دانا ، کوشنده و خلاق ، دارای نفعانیات سالم و تعادل قوی روحی . تشهد آن روزگار هماهنگی واقعی بین اعمال افراد و نیاز و خواست سراسر جامعه پدید میگردد .

در اینصورت واکنشها و نظارت های قانونی و اخلاقی موجود زائد میشوند و او توکنترل اخلاقی جای آنرا میگیرد و جامعه میتواند از کلیه مؤسسات کنونی کنترل خود را آزاد کند .

هرج و مرج و بحران موجود در مناسبات اخلاقی انسانها رانج میدهد . راه رهائی از این رنج مبارزه در جهت درست است . نسل معاصر و نسلهای نزدیک آینده مانند نسلهای فراوان گذشته هنوز از نلیه شرور و زبالی آزاد نخواهند بود ولی از سوزش و تابش این آتش جهنمی دهم دم کاسته میشود .

تاریخ نوین ایران

بقلم دانشمند شوروی پروفیسور م. س. ایوانف

در سنوات اخیر از طرف دانشمندان شوروی در باره ایران آثار زیادی انتشار یافته است. يك سلسله از این آثار مربوط به تاریخ ایران است که بین آنها تالیفات پروفیسور م. س. ایوانف از قبیل "تاریخ مختصر ایران"، و بخصوص تاریخ مشروطیت ایران (سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱) مقام ویژه ای دارد. اخیراً نیز "تاریخ نوین ایران" بقلم دانشمند مزبور منتشر و در دسترس قرار گرفته است که مورد بحث ماست.

دائرة وسیعی از مطبوعات فارسی، اسناد مضبوطه در آرشیوهای شوروی، يك سلسله از تالیفات نویسندگان خارجی، آماررسی، بولتن ها و غیره که در این اثر مورد استفاده نویسنده است ارزش خاصی به آن داده است.

اثر شامل یازده فصل است که فصل اول آن به تحلیل جامعی از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در اوائل سده بیستم و فصل آخر آن بنسببات ایران و شوروی تخصیص یافته است. نه فصل دیگر وقایع سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳ یعنی دوران از کودتای ۱۲۹۹ تا سالهای اخیر را در بر میگیرد. این دوره از تاریخ ایران تاکنون در اثر جامعی گردآوری نشده و نگارش آن کار قابل توجهی است که انجام گرفته است.

فصول دوم، سوم و چهارم کتاب جنبش های آزاد بیخس سالهای پس از انقلاب کبیر اکثر روسیه که تحت تأثیر مستقیم این انقلاب بوجود آمده، تحلیل نیروهای طبقاتی آن زمان و مبارزاتی را که منجر به انقراض سلسله قاجار شده و سلطنت رضاشاه را در بر میگیرد.

در اوائل این دوره امپریالیسم انگلیس که در نتیجه انقلاب روسیه سلطه نظامی خود را تا قفقاز بسط داده بود در مقابل پیروزیها و بسط دامنه این انقلاب مجبور به عقب نشینی شد و کوشید تا نقشه تسلط خود را در ایران از طریق روی کار آوردن رضاخان زیر پرده حکومتی که گویا منکی بخلق است عملی سازد. چگونگی این پروسه و تغییرات بعدی که در حیات کشور رخ داد تا موقعی که ایران در اثر سازش رضاشاه در آستانه جنگ دوم جهانی بیکی از پایگاههای آلمان هیتلری تبدیل گشت در این فصول تشریح شده است.

زنده ترین بخش اثر مربوط است بوضع ایران در دوران جنگ دوم جهانی و آنچه جنبش دموکراتیک و وقایع این دوران: فعالیت حزب توده ایران و نقش آن در مبارزه آزاد بیخس خلقهای کشور، نهضت مردم آذربایجان و کردستان، دسائس امپریالیسم و ارتجاع داخلی برای سرکوب جنبش بادقت و روشنی خاصی تشریح شده چنانکه گوئی نویسنده خود شاهد زنده وقایع بوده است. سهم بسزائی - بانفصالی که حجم محدود اثر اجازه میداده است - بمبارزه مردم ایران در راه ملی کردن صنایع نفت تخصیص داده شده است. مؤلف، منظره ای حقیقی از چگونگی این مبارزه، جهت ضد امپریالیستی آن، رقابت دو امپریالیسم در بد و امر و همدست شدن آنها هنگامی که مواضع اساسی

امپریالیسم بخطر می افتد و دخالت مستقیم امپریالیسم آمریکا در برانداختن حکومت مصدق، بازگشت نارمائیهای که در کار جنبه ملی و حزب توده ایران بوده است، در مقابل خواننده مجسم می نماید.

فصل نهم کتاب شامل وقایع دوران بعد از کودتا و تسلط ارتجاع سیاه، خیانت رژیم کودتایه منافع ملت ایران و نهایت فصل دهم حاکی از وضع بحرانی و عقب نشینی های اجباری این رژیم در مقابل ناراضی های مردم بشکل انجام اصلاحات ناقص یعنی تثبیت موقت وضع خود میباشد.

سر تا سر اثر حاکی از احاطه وسیع نویسنده بموضوع و شناخت عمیق اوضاع ایرانست. با این حال اثر خالی از نارمائیها و نقائص نیست.

قسمتی از این نقائص جزئی و فاقد اهمیت اساسی است. از انجمله است مثلا:

ذکر اینکه از پائیز سال ۱۹۲۵ پس از بازداشت های زیادی که از فعالین اتحادیه های کارگری و اعضا حزب کمونیست ایران بعمل آمد، حزب کمونیست مجبور به اختفایند (صفحه ۶۵) و حال آنکه حزب کمونیست ایران برای گیلان، آنهم بهنگام انقلاب، هیچگاه آشکار نبود و همیشه بطور مخفی فعالیت میکرد، منتهی از این سال ببعده حزب مجبور به اختفای جدی شد.

و یا اظهار نظر در باره اینکه اقدامات دولت رضاشاه در مبارزه پارتی ایلات و عشایر باعث کم شدن امکان اعمال نفوذ امپریالیسم انگلیس میشود. در صورتیکه ذکر این نکته بدون تذکر اینکه در آن موقع امپریالیسم انگلستان در تعقیب سیاست عمومی ضد شوروی خود و ایجاد محاصره نظامی شوروی مجبور بود در ایران سیاست تمرکز و تقویت نیروی نظامی را تعقیب کند میتواند زمینه برای تحلیل های غیرواقعی بدست دهد.

و نکات دیگر از این قبیل ...

و اما نقص عمده ای که بنظر نگارنده نمیتوان از کنار آن گذشت چگونگی برخورد مؤلف به اصلاحات اخیر شاه و ارزیابی پاره ای وقایع پس از اجرا این "اصلاحات" است.

نظر مؤلف در باره "اصلاحات" شاه و عیار این "اصلاحات" - نظری واقع بینانه است. وی آنها را سطحی دانسته و دارای تا "شیر عمیق" نمیشمارد.

ولی در ارزیابی وقایعی که پس از شروع این "اصلاحات" رخ داده است مؤلف دچار اشتباه میشود و مبارزاتی را که شده است غالباً منتسب به مرتجعین و فئودالها میداند. حتی وقایع خرداد ۱۳۴۲ نیز تماماً به حساب ارتجاع گذارده شده و توجه بشرکت عظیم مردم و اینکه شعارهای آنها بطور عمده ضد سلطنت و در جهت سرنگونی رژیم بوده نشده است. برای مؤلف کتاب که متخصص تاریخ ایرانست تحلیل این موضوع مشکل نیست که چنین تحریک بی سابقه ای را در مردم هیچگونه نیروی ارتجاعی نمیتواند بوجود آورد.

در این مورد بهترین و معتبرترین منبع استفاده برای مؤلف میتوانست تحلیل های کمیته مرکزی حزب توده ایران قرار گیرد. اطلاع این یاران روزنامه یا مجله.

در باره این وقایع در ارگان مرکزی حزب ماکفته شده است: "۰۰۰ آنچه مسلم است اینست که در تظاهرات خرداد ماه این قبیل جریانات (دادن برخی شعارهای ارتجاعی علیه اصلاحات ارضی و آزادی زنان - ک) فرعی است. مهم توجه باین حقیقت است که اگر ناخشنودی و نفرت از رژیم محمد رضاشاه در درون جامعه ایران انباشته نشده بود، اگر مردم منتظر فرصتی برای ابراز کینه و خشم خویش نبودند بدون تردید هیچ نیروی نمیتوانست در آنها هزارتن از آنها را با چنین شور و شوق و جانبازی بیدان نبرد. با محمد رضاشاه بکشاند. ۰۰۰ آنچه هم میبماند ما را به جنبش خرداد ماه برانگیخت چیز دیگری جز خواستد برینها آنها یعنی سقوط رژیم محمد رضاشاه نبود."

بدیهی است اثری چنین ارزنده مانند "تاریخ نوین ایران" که مختصر منظره ای از آن در اینجا داده شد به تجدید چاپ های متعددی احتیاج پیدا خواهد کرد. امیدواریم در نخستین تجدید چاپ، این نقص نیز که میتواند تاحدی از ارزش اثر بکاهد برطرف گردد.

سخنی چند دربارهٔ ژنتیک^(۱)

برای اینکه خوانندگان مجله "دنیا" ارگان تئوریک و سیاسی حزب از مسائل حاد و فعلی دانش معاصر از جهت جهان بینی ما آگاه شوند، این مجله از این شماره به نشر يك سلسله مقالات میپردازد. نخستین مقاله مادر باره در ستاورد های ژنتیک معاصر است. دردوران ما راز وراثت بتدریج گشوده میشود و محل های عینی و علمی تسلط بشر بر پرورسه تشکل و تکامل انسان بتدریج فراهم میگردد. مقاله "سخنی چند درباره ژنتیک" خوانندگان ما را در حدودی که قابل درک عامه باشد با مسائل حاد بیولوژی معاصر آشنا میسازد.

"دنیا"

وجود نظریات مختلف در مسائل و مباحث علمی و بکار بردن متد های مختلف تحقیق در امر معرفت به واقعیت عینی پدید آمده ای غیر عادی نیست. در علم هیچ کشف نوی رانمی توان یافت که از همان آغاز بمثابه یک تئوری مسلم علمی در محیط دانش مورد قبول قرار گیرد. برعکس در آغاز بر اساس حقایق و معلوماتی که ظرف مدتی کم و بیش طولانی جمع آوری شده فرضیه یا فرضیه هایی پدید میآید که صحت آن با عیار آزمایش و پراتیک سنجیده میشود. چه بسا که در چنین آزمایشی، فرضیه غلط و نادرست از بومه بیرون میآید و بسدست فراموشی سپرده میشود، گاهی نیز فرضیه در اجزا خود متناسب با نتایج حاصل از پراتیک دستخوش تغییراتی میگردد، بتدریج دقت بیشتر و بیشتری پیدا میکند و سرانجام بصورت تئوری علمی در گنجینه دانش جیبسای میگردد، تئوری علمی که مبین معرفت انسان به بخشی از واقعیت عینی است.

این تئوری ها بنه خود حقایق جاودان نیستند، چه بسا با پیشرفت علم و معرفت عمیق و عمیقتر ساختمان درونی اشکال مختلف ماده، تئوریهای ارزش خود را از دست میدهند و فقط بمثابه صفحه ای از تاریخ تکامل دانش باقی میمانند، تئوریهای دیگری دقیقت بیشتری و برخی در چهارچوب تئوری عمومی تئوری صحت خود را برای بخش معینی از واقعیت عینی حفظ میکنند. بعنوان مثال میتوان از تئوری "مرگ حرارتی" جهان، تئوری تکامل داروین، تئوریهای مکانیک نیوتن یاد کرد.

در تاریخ تکامل علوم گاهی نیز اتفاق میافتد که پژوهش در یک پدیده معین از دو جهت مختلف و بامت های مختلف انجام میگردد و در نتیجه از آن پدیده دو سیمای مختلف نمایان میگردد که باید یکدیگر فرق دارند و گاهی نیز در تناقض اند. هر یک از دو جهت پژوهش، معرفت به آن پدیده رادریست در انحصار خویش می بیند و نتایج حاصل از جهت دیگری نادرست می شمارد. چنین بحثی که سالها و حتی دهها سال میتواند ادامه یابد تنها پیشرفت دانش پایان میدهد و معلوم میسازد که دو جهت پژوهش، دو سیمای يك پدیده واحد را دریافته اند و هر دو در راه حقیقت گام برداشته اند. بهترین و روشن ترین نمونه ای که میتوان یاد آوری کرد همانا تئوری موجی و تئوری ذره ای نور است. بنظر میرسد که ژنتیک معاصر نیز دستخوش (۱) ژنتیک علم به پدیده های وراثت و تغییر موجودات زنده و کشف قوانین این پدیده ها است.

چنین سرنوشتی است *

اما اگر تئوری موجی و ذره ای نور هر یک به تجربیاتی متکی است که کوچکترین ایرادی بر آنها وارد نیست، اگر هر یک از آنها بر اساس حقایق علمی ابراز شده که در صحت آنها تردیدی نمیتوان داشت، در مورد ژنتیک معاصر مسئله باینصورت و با این دقت هنوز مطرح نیست. زیرا از طرفی از حقایق علمی مسلمی که تا کنون گرد آمده بد رستی بهره برداری نشده و از طرف دیگر پیشرفت این دانش هنوز بدان پایه نیست که وراثت را از کلیه جوانب روشن سازد. ولی در هر صورت این عقیده که اکنون هوادارانی مییابد که ژنتیک کلاسیک که در کشورهای غربی مورد قبول است و ژنتیک میچورین که در کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی بسط و توسعه دارد و دانش مختلف نیستند، بلکه دو جهت پژوهش در پدیده واحد وراثت اند که در معرفت باین پدیده هر کدام مدهای خاص خود را بکار میبرند.

طرفداران ژنتیک میچورین برآنند که ژنتیک کلاسیک تئوری است اید آلیستی و غیر علمی و وابسته به ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی و بنابراین در حیطه دانش واقعی جا و مقامی برای آن نیست. بدون شک بطوریکه بعد از خواهد آمد، ژنتیک کلاسیک بر اساس پاره ای حقایق علمی انکارناپذیر نتیجه گیریهای کرده و میکند که دارای جنبه های اید آلیستی و متافیزیکی بارزی است. تردیدی هم نیست که طبقات و جهلان بینی هایی که ستاره آنها در حال افول است جنبه های اشتهاء آمیز و نادرست ژنتیک کلاسیک را برای حفظ و ادامه حیات خود برجسته کرده دامن میزنند. اما این نکته هم مسلم است که ژنتیک کلاسیک از زمان پیدایش خود، بر اساس پژوهش های خود انبوهی از حقایق علمی بدست داده که نمیتوان آنها را نادیده گرفت و همراه با نتیجه گیریهای یکجانبه و اید آلیستی که از آنها شده یکباره بدور انداخت. دانشمندی که هر چه باشد جهان بینی او، در تحقیقات علمی خود تا آنجا که با واقعیت عینی سروکار دارد، در مواضع ماتریالیستی و حتی دیالکتیکی قرار میگیرد و حقایقی که بر اساس تحقیقات علمی بی خدشه بدست میآید حقایق علمی انکارناپذیری است. اما همین دانشمندی در تعبیر و تفسیر تحقیقات خود ممکن است دچار گمراهی شود، یا آنکه حتی دانسته و فهمیده حقایق علمی انکارناپذیر را در جهت اید آلیستی و ارتجاعی تفسیر کنند، یا بالاخره ممکن است ایدئولوژیهای طبقات منحط ارتجاعی از نتایج کار تحقیقی دانشمندی نتیجه گیریهای در جهت منافع این طبقات بنمایند. ولی در هیچ حالتی نمیتوان و نباید همراه با تعبیرات و تفسیرات غلط و اشتهاء آمیز و حتی اید آلیستی و ارتجاعی حقایق علمی انکارناپذیری را نیز که بر اساس آنها چنین نظریات نادرستی ابراز شده بدور انداخت، چنانچه نمیتوان فی المثل اصل دوم ترمودینامیک را بمناسبت اینکه کلیسا و مذهب آنرا در جهنت اثبات وجود پروردگار و پایان یافتن جهان مورد استفاده قرار داده و مردود شناخت. هیچکس هم تاکنون بفرگشت چنین کار غیرعقلانه ای نیفتاده است.

هواداران ژنتیک کلاسیک نیز نه به انتقادات بمورد و بجای که از جانب دانشمندان پرو ژنتیک میچورین بنظریات و تحقیقات آنها داده میشود توجه دارند و نه به نتایج حاصل از ژنتیک میچورین. بدین ترتیب دیری است که میان ژنتیک میچورین و ژنتیک کلاسیک که هر دو به پژوهش در پدیده وراثت و تغییران میرد ازند مبارزه شدیدی درگواست.

این مبارزه از کجا سرچشمه میگردد و بر اساس اختلاف نظر در چه مسائلی است؟ آنچه وراثت نامیده میشود عبارتست از این خاصیت موجودات زنده که در جریان ازدیاد و رشد اعمالی همانند خود پدید میآورند. چنانچه مثلا از انسان جز انسان نژاد و از دانه گندم جز گیاه گندم نرود. معذک این همانندی و شباهت مطلق نیست؛ میان پدر و مادر و فرزند آن آنها و همچنین میان گیاهی که دانه های گندم میدهد و گیاههایی که از این دانه ها میروید تفاوتهایی بچشم میخورد. وجود این تفاوتها در میان افراد یک نسل و طبیعتا در میان افراد نسلهای مختلف بر اثر قابلیت تغییر موجودات زنده است. پدیده وراثت موجب میشود که موجودات زنده و شکل و شمایل خود را ثابت نگاه دارند، قابلیت تغییر برعکس موجب میشود که موجودات زنده تغییر کنند و از هیئتی به هیئت دیگر درآیند. تضاد میان

وراثت و قابلیت تغییر سرچشمه تکامل موجودات زنده است (۱).

اکنون مسئله ای که مطرح میشود اینست که چگونه صفات و خصوصیات موجود زنده به اعقاب آن انتقال مییابد.

در نظر لامارک و داروین که برای نخستین بار تئوری تکامل موجودات زنده را بصورت آموزش مستقلی بیان کردند موضوع وراثت صفات موجود، حتی صفاتی که در نتیجه تأثیر شرایط محیط زندگی در موجود پدید میآید امری چنان واضح و مسلم است که نیازی به اثبات ندارد.

پس از انتشار تئوری تکامل داروین و تحت تأثیر آن، تحقیقات وسیعی در سراسر جهان در زمینه ساختن و تقسیم سلول و نقش اجزای مختلف آن بویژه هسته سلول و همچنین در زمینه های دیگر پدید آمدن حیاتی صورت گرفت. این رشد بسیار در دانش بیولوژی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ موجب بروز بحرانی در دانش بیولوژی گردید. باین علت که عده بسیاری از بیولوژیست ها نتوانستند از اکتشافات این علم در مورد تقسیم سلول، مقام و نقش هسته سلولی و تجربیات مندل نتیجه گیریهای صحیحی بنمایند. این بحران همراه با هجوم ارتجاع در زمینه آیدئولوژی که منجر به پیدایش انواع مکاتب آیدالسم فلسفی گردید، بسیاری از بیولوژیست ها را از تئوری ماتریالیستی داروین که علی رغم نارسائی های آن، تنها تئوری علمی تکامل موجودات زنده است در ساخت، بیولوژی را از جاده صحیح علمی منحرف ساخته و بسوی نظریاتی آیدالستی و آکوستیسیستی سوق داد. دانشمندان بجای آنکه موجود زنده را بمشابه یک سیستم، بمشابه یک مجموعه واحد که با محیط خارج ارتباط دائمی و متقابل دارد مورد مطالعه قرار دهند، نقش پاره ای از ساختن آنها سلول بویژه هسته و کروموزوم را تا سرحد مطلق کردن آن بالا بردند. آنها انتقال صفات ارثی را وابسته به وجود ذراتی بنام "ژن" دانستند که با نظم و ترتیب معینی در امتداد کروموزمهای سلولهای زاینده قرار گرفته اند بدون آنکه اعمال حیاتی موجود زنده، حتی اعمالی که در مجاورت این ذرات میگذرد در آنها تأثیری داشته باشد.

این نظریات بتدریج مورد قبول قرار گرفت، توسعه و بسط یافت، گاهی نیز تغییراتی در آنها داده شد ولی پایه آنها یعنی بررسی وراثت منحصر از راه معرفت بساختن سلول، مطلق کردن نقش هسته عدم توجه بموجود بمشابه یک سیستم، عدم توجه به مسئله تغییرات موجودات تحت تأثیر شرایط محیط همچنان باقی ماند. طبیعتاً چنین نظریاتی نمیتوانست با حقایق علمی و پژوهشهای جدید در تضاد نیفتد. در واقع هر اندازه دانش بیولوژی پیش رفت بطالان این نظریات بیشتر نمایان گردید و انتقاد بر این نظریات شدت بیشتری یافت.

انتقاد بر ژنتیک کلاسیک از جهات عده زیر صورت گرفته و میگردد:

۱- وجود جوهر وراثت و دوام آن در طول نسلهای متوالی

بر اساس تجربیات مندل و تجربیات دیگر عده ای از بیولوژیست ها باین نتیجه رسیدند که پدید آمدن وراثت باید محصول وجود و عمل ذرات مادی کوچکی باشد (ژن) که گوید در زون هسته سلولهای زاینده با نظم و ترتیب معینی در امتداد کروموزومها قرار گرفته اند. هنگام تقسیم سلول این ذرات نیز بنحویه خود تقسیم میشوند و ذراتی از کلیه جهات همانند خود ایجاد میکنند. با آنکه اجزای سلول بر اثر تبادل مواد با محیط خارج بطور مداوم در حال تغییر و تحول اند، این ذرات در این مبادله شرکت نمیجویند، ثابت و تغییرناپذیر باقی میمانند و مستقلاً اثر خود را در پدید آمدن وراثت میبخشند. عجب آنکه مجموعه این ذرات (جوهر وراثت) نه تنها در یک فرد بلکه در طول نسلهای متوالی دست نخورده میماند و بیک صورت و یک شکل از نسلی به نسل دیگر منتقل میگردد.

اعتقاد بوجود جوهر وراثت که با این ترتیب معلوم نیست چگونه پدید آمده و در طول زمان ثابت و

(۱) البته هرگز نباید ارتباط مداوم و متقابل موجود زنده را با محیط خارجی آن که شرط لازم و ضروری بروز پدید آمدن ذراتی است از نظر رد داشت.

تغییرناپذیری باقی میماند و مستقلاً تا شیرخود را می بخشد در را بروی نظریاتی آید آلیستی مانند نظریه آفرینش موجودات زنده و ویتالیسم باز میکند و در واقع مخالف با تئوری تکامل موجودات زنده و مخالف با تئوری داروین است .

و انگهی موجود زنده مجموعه ای است مرکب از اجزای و بخش های گوناگون که پیوسته با دنیای خارج در ارتباط است ، هر جز ، هر عضو بر روی اجزای و اعضای دیگر تا شیرمی بخشد و حیات آن بستگی با حیات سایر اجزای و با حیات موجود زنده به مثابه مجموعه واحد دارد . هرگاه بخشی یا عضوی از این مجموعه جدا شود قابلیت حیات خود را از دست میدهد . بگفته لنین " دستی که از بدن جدا میشود از دست فقط نسبی دارد " . هرگونه درک دیگری از موجود زنده (هر اندازه هم که موجود ساده باشد) برخلاف واقعیت زندگی است . با این ترتیب وجود جوهر هراث به مثابه جزئی از موجود زنده که تحت تا شیر اجزای دیگر ، تحت تا شیر موجود زنده به مثابه يك مجموعه قرار نگیرد نه قابل تصور است و نه پذیرفتنی .

از سوی دیگر اگر این نظریه را اساس و پایه پذیرد هراث بگیریم معلوم نیست این پذیرد هراث برای موجوداتی که دارای هسته نیستند یا زید یاد آنها از راه آمیزش و جنس نیست چگونه باید توضیح داد ، یا آنکه پذیرد هراث را برای صفاتی که انتقال آنها بطور مسلم مربوط به هسته و بنابراین مربوط به این جوهر هراث نیست چگونه باید درک کرد .

انتقاد اساسی ، به شیوه و مدت بررسی پذیرد هراث وارد است . پیروان ژنتیک کلاسیک در تحقیقات خود که هم اکنون دهها سال است ادامه دارد میکوشند پذیرد هراث و حتی پذیرد هراث تغییر و تکامل و سازگاری موجودات زنده را با محیط زندگی منحصر ا ز راه مطالعه در ساختمان سلول و بویژه هسته آن توضیح دهند . در واقع تئوری هراث پس از پیدایش خود آنچنان بیولوژیست ها و فلاسفه را مجذوب ساخت که آنها را در آغاز کار از پرداختن به شیوه های دیگر تحقیق بازداشت .

در طبیعت ، اشیا و پذیرد هراث ها به اندازه ای بغرنج و پیچیده اند که برای درک و توضیح آنها آنها باید آنها را همه جانبه و با کمک شیوه های گوناگون پژوهش بررسی کرد . هراث شنیدن از یک شیشی یا يك پذیرد هراث یا از ارتباط آن با اشیا و پذیرد هراث های دیگر فقط يك جهت یا جهات اندکی را مورد بررسی علمی قرار میدهد . صرفت به اشیا و پذیرد هراث ها موقعی دست میدهد که انسان آنها را همه جانبه و از تمام جهات بشناسد . جهات و جوانب اشیا و پذیرد هراث ها محدود و حصری ندارد . بهمین علت هم پروسه معرفت به اشیا و پذیرد هراث ها بغرنج ، دشوار و طولانی و مستلزم کوشش علمی و عملی تمام بشریت است . هر اندازه بررسی ما از اشیا و پذیرد هراث ها همه جانبه تر و با شیوه های گوناگون تحقیق انجام گیرد معرفت ما به آنها جامعتر و بحقیقت نزد یکتراست . ولی در جریان فعالیت علمی و عملی همیشه این خطر پیش میاید که بر روی يك جهت بزبان جهات دیگر تکیه شود و نقش آن جهت یا جهاتی که در وهله نخستین توجه دانشمندان را به سوی خود جلب میکند بی اندازه و خارج از حدود منطقی آن برجسته شود . در اینصورت پروسه معرفت بجای آنکه ما را به حقیقت اشیا و پذیرد هراث ها نزد يك سازد ، ما را از آن دور میسازد . همه کس میداند که حق و حقیقت راهرگاه بهالغه کمانند ، هرگاه آنرا از حد و منطقی آن خارج سازند ناگزیر به باطل و خطا تبدیل میشود .

پایه گذاران و پیروان ژنتیک کلاسیک ، معرفت به پذیرد هراث را از راه پژوهش در ساختمان سلول یگانه راه درک این پذیرد هراث و حتی پذیرد هراث های دیگر و از انجمله تکامل موجودات زنده دانستند و با آنکه حقایق علمی انکارناپذیری حتی در زمینه هراث با این تئوری قابل درک و بیان نیست ، آنها همچنان پژوهش خود را در این چهارچوب تنگ محصور ساختند . فقط در سالهای بعد از جنگ عده ای از دانشمندان برای معرفت به پذیرد هراث از علوم دیگری مانند شیمی ، فیزیک ، ریاضی ، سپرننتیک و غیره کمک گرفتند . نتایج حاصل نه تنها معرفت ما را به پذیرد هراث غنی ساخته بلکه راه را برای پیشرفت های شگرفی در زمینه درک پذیرد هراث های زندگی گشود است .

هرکس با تجربه خویش میداند که تحت تا* شیر شرایط محیط در موجودات زنده تغییراتی کم یا بیش محسوس در صفات یاد رشیوه زندگی روی میدهد. اما آیا تغییراتی که بر اثر تغییر شرایط محیط در موجود زنده پدید میآید به اعتقاد آن موجود به ارث میرسد؟ یا بعبارت دیگر آیا صفات اکتسابی ارثی است؟ این مسئله که ظاهراً ساده بنظر میرسد دهها سال است (از اواخر قرن ۱۹) دانشمندان را بخود مشغول داشته و تجربیات فراوانی برای اثبات یا رد آن صورت گرفته معذک با جرئت میتوان گفت که هنوز حل قطعی آن دردست نیست و اختلاف نظر همچنان باقی است. این مسئله یکی از موارد اختلاف جدی میان پیروان ژنتیک کلاسیک و پیروان ژنتیک میچورین است. پاره ای از مؤلفین موضوع توارث صفات اکتسابی را از "مسائل لعنتی" می شمارند از این لحاظ که پیوسته در صحنه دانش بیولوژی باقی است بدون آنکه راه حلی قطعی برای آن پیدا شود.

چنانکه در فوق گفته شد برای لامارک و داروین پایه گذاران آموزش تکامل موجودات زنده روشن و مسلم بود که هر تغییری که در موجود زنده پدید آید ناگزیر به اعتقاد منتقل میگردد. اما پس از داروین و تحت تا* شیر نظریات وایسمن د اثر بر وجود و بخش متناهی در هر موجود زنده (ژن یعنی مجموعه سلولولهای جنسی و سلولهای زاینده آنها و سما یعنی بدن موجود زنده) تجربیات فراوانی صورت گرفت و مسائلسا ادامه یافت. سرانجام اکثریت دانشمندان را باین نتیجه رسانید که تغییرات ناشی از تا* شیر عوامل محیط خارجی ارثی نیستند. این تجربیات ظاهراً همه بانظریه وایسمن در توافق بود. بنابراین عقیده پلاسما زاینده (ژن) جاوداتی است و با همان ترکیب و هیئت خود از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود در حالیکه جسم موجود (سما) هر بار از این پلاسما زائیده میشود و سپس بامرگ فنا می پذیرد. شرایط محیط فقط بر روی جسم موجود تا* شیر خود را می بخشند و دامنه تا* شیر پلاسما زاینده را در بر نمیگیرند. از آنجائی که پدید ه وراثت از این پلاسما برمیخیزد و این پلاسما از تا* شیر محیط برکنار است بناچار صفات اکتسابی نمیتوانند ارثی باشند.

برای رد توارث صفات اکتسابی باین نکته استناد میجویند که هرگاه در طول نسلهای متوالی عضوی از یک حیوان را قطع کنیم حیواناتی که زائیده میشوند همه و هر بار واجدان عضو میباشند. خود وایسمن این تجربه را بر روی موش و یا بریدن دم آن انجام داد. تجربیات فراوان دیگری بر روی حیوانات دیگر و شیوه های دیگر اعمال گردید. از مجموعه این تجربیات باین نتیجه حاصل آمد که صفات اکتسابی به ارث نمیروند.

از سالهای سی قرن حاضر پیروان ژنتیک میچورین این جنبه ژنتیک کلاسیک را بدرستی مورد انتقاد قرار دادند. آنها بدرستی خاطر نشان ساختند که "پلاسما زاینده" بخشی از موجود زنده و مانند سایر سلولهای بدن محصول رشد ارگانسیم است. این پلاسما با اجزا و اعضا دیگر موجود زنده در ارتباط است، بر روی آنها تا* شیر میکند و تحت تا* شیر آنها نیز قرار میگیرد. مبادا تغییرات پلاسما زاینده مانند هر سلول دیگر تغییراتی است که در ارگانسیم و در اجزا و اعضا آن روی میدهد.

البته از این نباید نتیجه گرفت که هر تغییری در موجود زنده ناگزیر بر سلولهای جنسی تا* شیر میگردد و به اعتقاد به ارث میرسد، ولی بیقین هر تغییری که در موجود پدید میآید و به ارث میرسد نمیتواند محصول تا* شیر عوامل محیط نباشد.

تجربیات وایسمن و دیگران د اثر بقطع عضوی از موجود و مشاهده تا* شیر آن در اعتقاد فقط ساده کردن مسئله است. عوامل محیط برای آنکه بر موجود تا* شیر یاقی گذارند و موجود را بطوری تغییر دهند که تغییر حاصل ارثی باشد باید دگرگونی هایی در متابولیسم موجود بوجود آورند. ماهیت هر موجود زنده را نوع مبادله مواد آن تعیین میکند. باید نوع مبادله را تغییر داد تا ماهیت موجود تغییر پذیرد و تغییر ارثی گردد.

بدون تغییر در مبادله مواد و متابولیسم موجود امکان مشاهده توارث صفات اکتسابی نیست. • بعبارت دیگر برای آنکه صفتی اکتسابی به ارث برسد باید آن صفت محصول تغییر مبادله مواد و متابولیسم موجود باشد. •
 با توجه با همین نکته و تجربیاتی که بر اساس آن بعمل آمده توارث صفات اکتسابی برای باکتریها و موجودات یک سلولی امری مسلم است. • تجربیاتی نیز که بر روی موجودات چند سلولی انجام گرفته حاکی از توارث صفات اکتسابی است. • ولی باید اعتراف کرد که بحث و تحقیقات در این زمینه همچنان ادامه دارد و احتمال بسیار میرود که این "مسئله لعنتی" سرانجام از راه تحقیقات دانش شیعی و احتمالاً سیپرنتیک جواب قطعی خود را دریافت کند. •

۲- تغییرات تصادفی جوهر وراثت و ژن ها

در بالا گفته شد که وراثت یک رویه دل تکامل موجودات زنده است و عمل آن حفظ و صیانت صفات و ساختمان موجود است. • بدیهی است هرگاه پدیده وراثت به تبهائی عمل میکرد در موجودات زنده هیچگونه تغییری پدید نمیگردد و تکامل موجودات زنده معنی و مفهومی نمیداشت. • تغییر روی دیگر این دال است. • پدیده تکامل وجود تغییرات در موجود زنده ایجاد میکند. • تغییر، ثبات شکل و ساختمان موجود را برهم میزند، شکل و ساختمان جدید یا بعبارت دیگر وراثت جدیدی بوجود میآورد. • وراثت و تغییر در جهت متضادی است که مبارزه آنها موجب پدید آمدن تکامل است. •

ژنتیک کلاسیک تغییر موجود زنده را در اثر تغییر ژن ها و کروموزوم ها میداند و از آنجائی که عوامل محیط نمیتوانند هیچگونه تغییری را در ژن موجب گردند لذا تغییر ژن باید خود بخود و بر حسب تصادف صورت گیرد. • با این ترتیب عامل تغییر ژن ها و بنا بر این تغییر موجود زنده در طبیعت مجهول میباشد. • البته انسان میتواند با استفاده از پاره ای وسایل در ژنها تغییراتی بدهد ولی این تغییرات مصنوعی نیز تصادفی است با این معنی که انسان قادر نیست موجودات را بنا بر لخواه و در جهت دلخواه تغییر دهد. • یا بعبارت کلی توی بیسرای دانش بیولوژی امکان ندارد پیش بینی کند که فلان عامل معین موجود را در چه جهت تغییر خواهد داد. • با این ترتیب ماهیت ژن و تغییر آن برای انسان شناختنی نیست. •

این شیوه برخورد با معرفت انسانی، هیچ وجه مشترکی با علم و هدف آن ندارد. • هدف علم شناخت قوانین جهان است بمنظور تسلط انسان بر طبیعت و بمنظور تغییر طبیعت بنابر لخواه انسان و در جهت منافع انسان. • هیچ چیز را در طبیعت نمیتوان یافت که معرفت به آن برای همیشه از حیطه تسلط دانش بیرون باشد. • بدون شك در هر زمان مسائلی هست که معرفت با آنها هنوز در دسترس دانش نیست. • ولی با پیشرفت علوم این مسائل بتدریج راه حل قطعی خود را مییابند و از زمره مسائل مجهول بیرون میروند در عین آنکه مسائل مجهول تازه ای وارد صحنه میشود و حل آنها در دسترس قرار میگیرد. • کافی است تاریخ علوم را ورق زد تا این حقیقت با وضوح تمام در برابر دیدگان مآقار گردد. •

کشف قوانین طبیعت از طرف دیگر معلوم اجازه میدهد که حوادث و پدیده هارا پیش بینی کند و با استفاده از وسائل گوناگون جهت حوادث و پدیده هارا بد لخواه انسان تغییر دهد. • با این ترتیب این عقیده که معرفت بشر با ماهیت جوهر وراثت و تغییر آن دست نمیآید و امکان تغییر وراثت موجودات زنده بد لخواه برای انسان نیست عقیده ایست برخلاف هدف علوم، مغایر با واقعیت تکامل علوم. • چینی عقیده ای از نظر تئوری معرفت جز آگوستیسیسم نیست (۱). •



اینهاست انتقاداتی چند بر ژنتیک کلاسیک. • اگرچه انتقادات بدین نکات محدود نیست ولی با اندکی توجه میتوان دریافت که این انتقادات تا چه اندازه جدی و شکننده است. • اکنون باید به این (۱) فلسفه ای که امکان شناخت واقعیت عینی را انکار میکند.

سؤال پاسخ داد: آیا این نقاط ضعف ژنتیک کلاسیک دلیل کافی بدست میدهد برای آنکه ژنتیک کلاسیک در مجموع خود بمشابه جریان غیرعملی، ایدالیستی و ساخته اید ثلوثی بهره‌روائی ارزیابی شود؟ پاسخ این سؤال منفی است. علیرغم جهات ضعف و نادرست ژنتیک کلاسیک، علیرغم این موضوع که این تئوری قادر نیست بسیاری از مسائل را پاسخ گوید یا حقایق علمی را توجیه کند معذک نادرست است اگر آنرا در مجموع خود مردود شناخته و درخورد غرورتعقد اند.

مردود تحقیق ژنتیک کلاسیک یکی از طرفه علمی بررسی بدیده وراثت است. برپایه این هست تجربیات علمی فراوانی صورت گرفته و نتایج بسیاری بدست آمده است و بنابراین ژنتیک کلاسیک محتوی علمی جسدی دارد که نباید آنرا نادیده گرفت. باید میان این محتوی علمی که متضمن حقایق علمی انکارناپذیری است با نتیجه گیریهای که دانشمندان یا فلاسفه یا حتی ایدئولوگهای بهره‌روائی از آن بعمل آورده اند فرق گذاشت. اصولاً هنگام برخورد با یک اثر علمی یا یک تئوری علمی باید قبل از هر چیز به نتایج کنکرت تحقیقات، به محتوی علمی آن اثر یا تئوری توجه داشت، نتایجی که محقق براساس این محتوی علمی گرفته میتواند صحیح باشد یا نباشد. ارزیابی این نتایج نیز ناعم از آنکه جنبه فلسفی داشته باشند یا جنبه ایدئولوژیک و حتی سیاسی، باید محصول مطالعه عمیق محتوی علمی آن اثر یا آن تئوری باشد. اتخاذ هرگونه شیوه دیگر بجای آنکه به پیشرفت علم و معرفت کمک رساند درکار تکامل آنها وقفه ایجاد میکند و سرانجام بزیران تکامل جامعه است.

همچنین نمیتوان و نباید مقام و مرتبه یک دانشمند را در محیط دانش فقط برپایه نظریات فلسفی او معین ساخت. چه بسا که میان محتوی علمی تحقیقات او با نظریات فلسفی اش تفاوت فاحش وجود دارد و حتی تناقض آشکار. هگل دانشمند بزرگ آلمانی در اثر جادوئی خود بنام "ازجهان" با پیگیری بی نظیری از ماتریالیسم علمی دفاع کرد و بهمین علت مورد انتقاد شد. بدفلاسفه بهره‌روائی و طعن و لعن اهل کلیسایا قرار گرفت. بگفته لنین این کتاب در موقع خود در مبارزه طبقاتی سلاح برنده ای بشمار میآید. با این حال هگل خود از ماتریالیسم تئوری میجست و حتی میکوشید میان علم را یادین اشتی دهد.

اگر این شیوه برخورد بدانشمندان و آثار علمی آنها صحیح است آنگاه بسرخرود به ژنتیک کلاسیک نیز باید چنین باشد. چنین برخوردی از این جهت نیز ضروری است که احکام ژنتیک کلاسیک در سالهای اخیر دستخوش تغییرات فراوانی شده و در نتیجه این احکام سیمای دیگری پیدا کرده است.

نخستین تغییر آنکه ژنتیک نو دیگر به ژن بمشابه جوهر خاص وراثت معتقد نیست. بسیاری از پیروان این ژنتیک در دنبال تحقیقات مختلف و از انجمله تحقیقات در باره ترکیب شیمیائی کروموزومها باین نتیجه رسیده اند که ژن بمشابه ذرات مادی وجود ندارد. در امتداد کروموزوم فقط حلقه های متوالی مولکول اسید خاص بنام ADN^(۱) کشیده شده است. از آنجائی که حلقه های این اسید از لحاظ شیمیائی با یکدیگر تفاوت دارند بخشهای مختلف کروموزوم نیز از لحاظ شیمیائی و از لحاظ فونکسیون باهم فرق میکند. این اسید که دارای وزن مولکولی عظیمی (در حدود چندین ملیون) است، نه تنها در هسته سلولهای زاینده، بلکه در هسته تمام سلولهای بدن، نه تنها در کروموزومهای هسته بلکه در عناصر مختلف سیتوپلاسم نیز موجود است. علیرغم آنکه وزن مولکولی آن بزرگ است ساختمان شیمیائی آن نسبتاً ساده است. سنگ بنای آن سه تابیش نیست. در مجاورت این اسید و با شرکت فعال آنست که ترکیب مواد سیده مانند (۲) که پایه پیدایش بدیده های زندگی و از انجمله وراثت و تغییرات انجام میگردد. هرگونه تغییری در وضع قرار گرفتن عناصر متشکله ADN، نوع این اسید و بنابراین نوع مواد سیده مانند و در نتیجه وراثت را تغییر میدهد.

امروز نقش این اسید در بدیده وراثت و تغییرات براساس تجربیات گوناگونی استوار است. مجموعه این مطالعات و تجربیات دانش نوی بنام ژنتیک مولکولی ایجاد کرده است. با این ترتیب دیگر نمیتوان

(۱) Acide desoxyribonucléique

(۲) Matières albuminoïdes

از يك جوهر وراثت كه در درون هسته سلولهای زاینده جای دارد و مستقل از سلول و متابولیسم سلول است سخن گفت .

دومین تغییری آنکه ژنتیک مدرن پدید آورده وراثت را منحصر در مقطع ساختمان سلول و تولید مثل جنسی نمیگرد بلکه از علوم دیگر مانند بیوفیزیک ، بیوشیمی ، سیتنتیک و ریاضی کمک میگیرد . تحقیقاتی که هم اکنون در زمینه فعل و انفعالات شیمیائی در مجاورت اجزای متشکله سلول بعمل میاید مسلم میدارد که پدید آورنده وراثت ارتباط نزدیکی با متابولیسم و مواد له مواد دارد .

بالاخره در مسئله تغییرات تصادفی ژنتیک مدرن برخلاف سابق بر آنست که عوامل ایجاد کننده تغییر (عوامل شیمیائی و فیزیکی) مستقیماً بر روی "ژن" تأثیر دارند ، بلکه در درون سلول تغییرات فیزیولوژیکی ایجاد میکنند که بنحیض خود متابولیسم سلول را تغییر میدهند . تغییر متابولیسم از راه ADN به تغییر وراثت می انجامد . سیر این تحقیقات در انجیبت است که با شناسائی کامل مکانیسم تغییر وراثت ، انسب خواهد توانست در آینده ای که در نیست موجودات زنده را هر طریقی که دلخواه اوست تغییر دهد .

بدین ترتیب پیشرفت علوم ژنتیک کلاسیک را مجبور ساخته انظاره ای مواضع اید ایستی ، متافیزیکی و آگوستی سیستی دست بردارد و در مواضع صحیحتری قرار گیرد . محتوی علمی تحقیقاتی که در سالهای اخیر انجام گرفته بسیار جدی و با ارزش است ، بویژه تحقیقات درباره ساختمان شیمیائی و فونکسیون ADN ، آنطور که بنظر میرسد ، مبداء تحولی در معرفت به پدیدهای زندگی است .

بدیهی است ادعای اینکه تئوری وراثت و تغییرات کنونی خالی از نقائص و معایب است ادعائی باطل است . اما جسیدین به نقائص و معایب و تعبیرات فلسفی وحتی سیاسی نادرست آن و نادیده گرفته شدن محتوی علمی جدی آن عملی است اشتباه آمیز و بزبان پرورسه معرفت .

وجه تعایز ژنتیک میچورین از ژنتیک کلاسیک

بدون شك ژنتیک میچورین دارای پایه های فلسفی و تئوریک استواری است . این پایه ها به آن امکان و توانائی میدهد که از حقایق علمی نتیجه گیریهای صحیح و علمی بنماید ، نتیجه گیریهایی که با واقعیت عینی هم آهنگی کامل یا لاقط هماهنگی بیشتری دارد . روشن است که تنها فرآ گرفتن این پایه های تئوریک و فلسفی کافی نیست ، دشواری امر در آنجاست که باید بتوان این مبانی تئوریک را بدرستی بکار برد .

مبانی فلسفی و تئوریک ژنتیک میچورین کد آمد ؟

۱- پایه فلسفی بیولوژی مانند هر دانش دیگر ما تریالیسم د یالکتیک است . نقش این جهان بینی در اینست که بر اساس معرفت به کلی ترین قوانین د نیای مادی ، معرفتی که در جریان تکامل علوم و پراتیک اجتماعی در طول تاریخ بدست آمده ، دانشمند امکان مییابد که خطوط کلی جهت صحیح پژوهش علمی را دریابد ، شیوه و طریقه حل مسائل اصولی بیولوژی را پیش بینی کند و بالاخره برای حقایق علمی پیشرفته و ارزیابی و اهمیت آنها در ادامه پیشرفت بیولوژی تعبیر و تفسیر صحیحی بدست دهد . البته ما تریالیسم د یالکتیک جای مقوله های پژوهش و مشاهده نتایج حاصل از آنها را نمیگیرد . حل علمی مسائل کنکرت را با استدالات فلسفی مجرد نمیتوان جانشین کرد . ما تریالیسم د یالکتیک امکان میدهد که حقایق علمی که بر روی هم انباشته میشود نظم و ترتیب صحیحی بخود گیرد و نتیجه گیریهایی که از این حقایق میشود بیشتر با واقعیت مطابقت داشته و بحقیقت نزدیکتر باشد .

۲- وحدت موجود زنده به باد نیای خارج ، رابطه بلا انقطاع میان آنها از اصول اساسی بیولوژی و ژنتیک میچورین است . شکل مشخص این وحدت و ارتباط مواد له مواد است که سرچشمه تمام پدیدهای زندگی و از انجمله وراثت است . وحدت و ارتباط موجود زنده با محیط شرط ضروری بروز پدیدهای حیاتی است . بابرهم خوردن این وحدت ، موجود زنده کلیه خصوصیات را که او از نیای غیر زنده متمایز میسازد از دست خواهد داد . هرگونه تغییر در موجود زنده بدون تردید محصول تغییرات محیط خارجی است .

۳- ژنتیک میچورین موجود را بمثابه يك مجموعه ، يك سیستم میگرد . يك سیستم فقط حاصل جمع

جبری اجزا و اعضا آن نیست بلکه گذشته از این جنبه کمی دارای کیفیت نوی است متمایز از کیفیت هر يك از اجزا متشکله آن هر عضو دارای استقلال نسبی است ولی موجودیت و فونکسیون آن بستگی تمام با موجودیت سیستم دارد. عضوی که از مجموعه جدا کردد دیگر آنرا امکان بقا و دوام نیست. اجزا متشکله سیستم بطور ارگانیک باهم پیوسته در ارتباط اند، بر روی یکدیگر تا مگر متقابل دارند. جزئی را نمیتوان تصور کرد که در زمره مجموعه باشد ولی بر اعضا دیگر تا شریکند ارد یا از اعضا دیگر تا تمیز نینمید.

۴- در گرگون ساختن طبیعت بسود انسان ازوظائف دانش بشری است. انسان با معرفت عمیق به پروسه های طبیعت، با کشف قوانین طبیعت، بر نیروهای طبیعت دست میاید و آنها را در اختیار خویش میگیرد و بسود انسان بکار می اندازد.

میچورین این حکم را در مورد تغییر انواع حیوانات و نباتات توسط انسان با این جمله بیان میکند:
 " در انظار عطا یی طبیعت نباید نشست، باید آنها را از جنگ طبیعت بیرون کشید."
 طبیعتا برای بیرون کشیدن این عطایا از جنگ طبیعت باید قیلا پدیده های زندگی را عمیقاً و همه جانبه شناخت و به قوانین آنها پی برد. معرفت به پدیده ها و قوانین زندگی برای آنست که از آنها در انجسام وظائفی که در برابر تولیدات کشاورزی قرار گرفته استفاده شود. ارتباط تحقیقات آزمایشگاهی با پراتیک در مقیاس وسیع اجتماعی یکی از پایه های اساسی بیولوژی میچورین است.

این احکام تعمیم نتایج قرنها دانش بشری است، در صحت آنها هرگز نمیتوان تردید داشت. رعایت این احکام در دانشمندان در تحقیقات تشریحاتی میکند و مانع میگردد که تحقیقات از جاده صحیح منحرف شود و در کره راه هاد چارابهام و سردرگمی گردد. اما همانطور که تذکر داده شد، دانستن این احکام برای مصون ماندن از خطا و اشتباه کافی نیست. باید توانست این احکام را بد رستی بکاربرد. چنانکه پاره ای از پیروان میچورین کوشیدند بقبولانند که در بررسی پدیده وراثت فقط یک جهت میتواند وجود داشته باشد و آن جهتی است که آنها دنبال میکنند، آنها کوشیدند بقبولانند که نظریات آنها تنها نظریات صحیح و خالصی از اشتباه است. آنها هر راه تحقیق دیگری را - بویژه راه و متد تحقیق ژنتیک کلاسیک را - که بکک آن میتوان نقش ساختنهای معین سلول را در پدیده وراثت توضیح داد غیر عملی نامیدند. بدین ترتیب آنها نیز متد کار و شیوه تحقیق خود را متد و شیوه منحصر بفرد قلمداد کردند و در راه همان خطائی کام گذاشتند که پیروان ژنتیک کلاسیک رفته بودند. آنها در بحث و مناظره خود استدلالات فلسفی را بجای بررسی حقایق علمی نشانیدند. باید ست آوردن کامیابیهای چند در زمینه پرورش نباتات در جهت معین از راه تا شروع عملی خارجى، آنها مسئله تغییر وراثت را در جهت دلخواه حل شده پنداشتند. در حقیقت آنها آنچه را که آرزو داشتند بجای واقعیت گرفتند. این خطاها و اشتباهات فقط ناشی از آنست که پیروان میچورین نتوانستند احکام تئوریک و فلسفی فوق را در عمل بد رستی مورد استفاده قرار دهند.

اما آنچه که بطور اخص ژنتیک میچورین را از ژنتیک کلاسیک متمایز میسازد متد و شیوه تحقیق در پدیده وراثت است. ژنتیک میچورین موضوع وراثت را از موضع فیز یولوژی، از موضع رابطه موجود با محیط خارجى آن مورد پژوهش قرار میدهد، در حالیکه بموجب ژند و شرایط زندگی آن بمشابه مجموعه واحدی مینگرد. ژنتیک میچورین پژوهش خود را بر این اساس دنبال میکند که ارگانسیم را در شرایط زندگی گوناگونی رشد و پرورش میدهد و عکس العمل آن را نسبت به تغییر شرایط زندگی بررسی میکند و میکوشد تا تا مین شرایطی مناسب ارگانسیم را در جهت دلخواه تغییر دهد. بنابراین ژنتیک میچورین تحقیق در ساختمان سلسول و پروسه های را که در درون سلول میگذرد برای شناخت مکانسیم انتقال صفات ارثی مورد نظر قرار نمیدهد.

ژنتیک کلاسیک برخلاف به تحقیق در مکانسیم وراثت میپردازد و بنا بر این از طریق بررسی ساختمان عناصری که در درون سلول جاد آرند و وارد در این مکانسیم میباشند و همچنین از طریق مطالعه فونکسیون این عناصر انجام میدهد. متد های مورد استفاده این ژنتیک طبیعتا متد های سلول شناسی، بیوشیمی و فیزیولوژی است. با استفاده از این متد ها ژنتیک کلاسیک میکوشد جزئیات دقیق ساختمان سلسول،

جریانات فیزیولوژیکی و بیوشیمیایی که در مجاورت آنها میگذرد و همچنین نقش هر یک از آنها را در مکانیسم وراثت معلوم سازد

چنانکه می بینیم، صرف نظر از احکامی که در فوق بد آنها اشاره شد و هر دو انشعوبی برای نتیجه گیریها صحیح آگاهانه یا ناآگاهانه آنها را بکار می بندد، اختلاف میان ژنتیک کلاسیک و ژنتیک میچورین در این نیست که آنها از دو نقطه نظر فلسفی متضاد با مسئله وراثت برخورد میکنند. صحیح نیست اگر تصور شود که ژنتیک کلاسیک پدیده وراثت را از نظرگاه ایدالیسم و ژنتیک میچورین آنرا از نظرگاه ماتریالیسم مورد بررسی قرار میدهد. اختلاف این دو ژنتیک در اینست که از دو جهت مختلف به حل مسئله وراثت نزدیک میشوند. طبیعتاً هنگامی که اختلاف بر سر روش برخورد بیک مسئله علمی است سخن از دو ژنتیک بماند و ردن بیهوده است. درست است که میچورین در پژوهش پدیده وراثت و تغییران متدهای خاصی بکار برد، ولی استفاده از متدهای مختلف در تحقیقات علمی دانشهای مختلف پدیده نماید. مجله "مسائل فلسفی" چاپ مسکو بد رستی متذکر میگردد که در گذشته "حکم کاملاً اشتباه آمیزی به پیش کشیده شد و انتشار وسیعی یافت مبنی بر وجود دو نوع بیولوژی: بهرژوایی و شوروی. بد بختانه کارکنان فلسفه نه فقط نادستی این حکم را توضیح ندادند بلکه بسیاری از آنها در برآمد های خود از آن پشتیبانی کردند."

اگر خطا است از دو نوع بیولوژی سخن بماند اید طبیعتاً صحبت از دو نوع ژنتیک نیز اشتباه است. معذک در سراسر این مقاله از دو ژنتیک سخن رفته، علت اینست که دو اصطلاح ژنتیک میچورین و ژنتیک کلاسیک به اندازه ای در گفته ها و نوشته ها و در ادبیات علمی بکار رفته که هر کس که تا حدودی با بیولوژی، با فلسفه زندگی سروکار دارد، آنها را شنیده و می شناسد و چه بسا به آنها بحثابه و دانش مختلف مینگردد. این مقاله در اصلاح این اشتباه که هم اکنون سنتی دیرینه یافته کوشیده است.

تحقیقات پودامنه ای که سالهای اخیر در دانش بیولوژی صمرت گرفته و دامنه آن پیوسته وسعت بیشتری مییابد افق های تازه ای در برابر این دانش گشوده و آنرا در آستانه اکتشافات شگرف و شکفت انگیزی قرار داده است. بیولوژی نو که اکنون بررسی ماده زنده را در مقطع مولکول دنبال میکند بزودی بر بسیاری از مجهولات زندگی دست خواهد یافت. پدیده وراثت و تغییران در جهت منافع اجتماع در زمره آنهاست.

درباره منطق دیالکتیک

یا اسلوب دیالکتیکی شناخت واقعیت

۱- جای منطق دیالکتیک در تکامل عمومی منطق

بررسی تکامل تاریخی مفاهیم و روابط مابین این مفاهیم (که لنین نیز آنرا توصیه میکرد است) برای کشف قوانین منطقی نایل به معرفت صحیح و موافق با واقع (adequat) دارای اهمیت درجه اول است. این بررسی تکامل مفاهیم را از ساده به بجزئی، از خاص به عام، از مشخص به مجرد و غیره نشان میدهد و تکامل روابط را از خیالی و غیر معقول (مستیک و ایراسیونل) به واقعی و معقول (ره ثل و راسیونل) آشکار میسازد.

اسلوب تفکر معرفت جوی انسان یا منطق که طرز تنظیم احکام برای اتخاذ نتیجه و نایل به معرفت تازه است نیز تکامل طولانی را طی کرده است و از دوران روابط ایراسیونل (الوزیک) گذشته به دوران روابط شبه منطقی مانند تمثیل (آنالوزیک) و سپس منطقی (لژیک) رسیده است.

خود تفکر منطقی یا احتجاجی (Discursif) سه مرحله عیدۀ تکاملی را گذرانده است:

- ۱) دوران مطلق کردن قیاس و انتزاع (یا دوران سیلوژیستیک)
 - ۲) دوران مطلق کردن استقرا و تجربه (یا دوران متودولوژیک و آمپریک)
 - ۳) دوران ترکیب بین قیاس و استقرا و انتزاع و تجربه (یا دوران دیالکتیک)
- منطق دیالکتیک بخشی است از دیالکتیک عمومی و هدف آن یافتن شیوۀ موافق ترین انعکاس واقعیت است در مفاهیم و احکام یا در یک کلمه در تفکر تحقیقی و احتجاجی. هدف از بکار بردن آن کشف ماهیت های درونی پدیده ها، روابط قانوشمند آنها، مراحل متوالی تکاملی آنها، انگیزه ها و گرایشهای این تکامل است تا آنان بسود مبارزه و کار و پژوهش انسان استفاده شود.

از این جهت منطق دیالکتیک برخلاف منطق سیلوژیستیک که منطق صوری بود و تنها به صحت و دقت اشکال احتجاج توجه داشت نه بر صحت محتوی این اشکال، منطقی است مضمونی که نه تنها به صحت اشکال احتجاج بلکه به صحت محتوی آنها نیز توجه کامل خود را معطوف میکند. رابطه منطق دیالکتیک با منطق صوری مانند رابطه حساب با ریاضیات عالمه یعنی نمیتوان منطق دیالکتیک را بدون منطق صوری و در راس آن بکار برد. هر پژوهش دیالکتیکی واقعیت نه تنها از منطق صوری استفاده میکند بلکه در آنها متوجه آنست که قوانین سیستم عامتر (سوپر سیستم) را بر سیستم خاصی که مورد تحقیق اوست (سوب

سیستم) این بررسی طرحی است برای تنظیم منطق دیالکتیک بشا به جزئی از دیالکتیک عمومی و بخشی از دیالکتیک تفکر روشن است که همه عناصر این بررسی مطالبی است که پژوهندگان مختلف مارکسیست و غیر مارکسیست گفته اند ولی اگر مزیستی در این بررسی باشد دادن یک طرح منقح و روشن از موضوع و محتوی آن چیزی است که منطق دیالکتیک مینامیم و نباید آنرا با دیالکتیک بطور اعم اشتباه کرد. درباره دیالکتیک بطور اعم نگارنده در شماره ۴، سال اول مجله "دنیا" مقاله ای نشر داده است و خواننده برای داشتن تصویری جامع تر میتواند هر دو این مقالات را با هم مطالعه کند.

سیستم) بکاربرد (۱).

لذا شرایط یک پژوهش صحیح د یالک تیکی عبارتست از :

۱) آگاهی درست از قوانین منطق صوری؛

۲) آگاهی درست از قوانین د یالک تیک طبیعت واجتماع ؛

۳) آگاهی درست از قوانین خاص پژوهشی منطق د یالک تیک .

ما آگاهی نسبت به د ومطلب اول ودوم را مفروض میگیریم . اینک ببینیم قوانین خاص پژوهشی منطق

د یالک تیک کدام است .

۲- قوانین اساسی منطق د یالک تیک

هر پژوهش معرفتی، چنانکه تئوری د یالک تیکی معرفت نشان میدهد، د ومرحله د ارد: مرحله تجربی یا آمپریک، مرحله نظری یا تئوریک . دمرحله آمپریک نقش اساسی یا حواس است، دمرحله تئوریک نقش اساسی یا تفکر انتزاعی .

وظیفه مرحله آمپریک اجرا، تجارب بر روی سیستم مورد تحقیق، مشاهده، تنبع و پژوهش جمع آوری فاکتها، اسناد و مدارک ضرور برای شناخت دقیق و جامع سیستم مورد تحقیق است . بدون فاکت گاهی هم درفضای شناخت نمیتوان برداشت پرده ه شناخت بی هوای فاکت نمیتواند پرواز کند .
وظیفه مرحله تئوریک کشف ساختمان سیستم مورد تحقیق و مراحل تکاملی آن و تعیین قوانینسی است که بر سیستم مورد تحقیق حکمرواست .

دمرحله تئوریک د ووظیفه اساسی انجام میگردد .

اول - برای یافتن ساخت، ستروکچر سیستم، یعنی مطالعه سیستم بشکل ستاتیک . در این مورد باید اسلوب تحلیلی (مت آنالی تیک) رابکار برد .

دوم - برای یافتن حرکت تکاملی سیستم بمشابه یک پروسه تکامل، یعنی مطالعه سیستم به شکل دینامیک (۲) . در این مورد باید اسلوب تکوینی (مت ژنه تیک) بکار رود .
اینک در باره این د و اسلوب سخن میگوئیم .

الف - اسلوب آنالی تیک یا تحلیلی برای معرفت ستاتیک سیستم

هر موضوع تحقیق یک سیستم بغرنج از اجزا* (واحد ها) و روابط درونی آنهاست . برای یافتن واحد ها باید کل (سیستم) را به اجزا* متشکله آن تجزیه کرد یعنی از بغرنج به ساده سیر نمود و واحد یا اجزا* اولیه سیستم را یافت . ممکن است یک سیستم خود از سوب سیستم هائی تشکیل شود که د ا ر ای واحد های جداگانه اند . لذا د ر عمل تجزیه باید نه فقط سوب سیستم ها بلکه اجزا* (احاد، واحد های) این سوب سیستم ها را یافت و آنها را بر حسب هگونی و ناهمگونیشان طبقه بندی کرد . سپس روابط، حالات، مختصات واحد ها با هم، سوب سیستم ها با هم و با مجموع سیستم را یافت و سپس سیستم مورد تحقیق را از نو د ر ذهن ترکیب کرد و طرح منطقی و عقلی آنرا بوجود آورد . این عمل دوم سیر از ساده به بغرنج است . بدین ترتیب ما آناتومی سیستم را بدست می آوریم و آنرا بخواهی می شناسیم . واحد سیستم آن کوچکترین جز سیستم است که کلیه مختصات کیفی آنرا حفظ کرده و اگر از آن پائین تر برویم کیفیت ویژه نوی پد میشود که غیر از کیفیت ویژه سیستم است .

(۱) میتوان اصطلاحات ماکرو و میکرو سیستم رابکار برد . مثلا درک قوانین تکامل تعدن انسان بد وند درک قوانین تکامل جوامع مختلف بشری طی زمان و مکان و انطباق آن بر سیستم مورد تحقیق (تعدن) میسر نیست .

(۲) برخی مترجمین استاتیک و دینامیک را ایستائی و پویائی ترجمه کرده اند . بنظر نگارنده با آنکه ترجمه متصفا نه ایست ولی پد یوفتی است .

ب - اسلوب ژنه تيك يا تكوينى برأى معرفت د پناميك سيستم

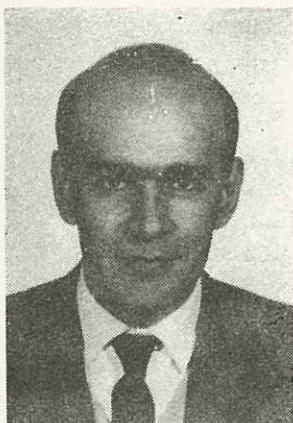
ولى تنها تحليل كافي نيست زيرا هر سيستم در عين حال پروسه ايست از تكامل و دانستن تشریح و آنا تويى چيزى هنوز بمعناى شناختن آن چيز نيست . بايد تاريخ آن سيستم مورد تحقيق را نيز روشن كرد و اين كار بكمك اسلوب تكوينى انجام ميگيرد . سير تكاملى نيز چنانكه قوانين عام تكامل نشان ميدهد فوق العاده پرفراز و نشيب و پيچا پيچ است و در آن مجارى متعدد و گرايشهاى مختلف و گاه متضاد پديد ميشود . موافق سيستم ژنه تيك بايد ميدان تكامل سيستم مورد تحقيق (پيدائش سيستم مورد تحقيق) را يافت و سپس سير اين سيستم را ، زندگى آنرا مرحله بمرحله دنبال كرد ، حيات آنرا دوره بندى نمود . ملاك دوره بندى گر ه هاى تحول كیفى در حيات سيستم است . يافت گر ه گاه اين جهشهاى كیفى خود نکته بغرنجى است . بايد قوانين اداره كننده اين تكامل ، انگيزه ها و گرايشهاى تكامل را يافت و روابط منطقي و تاريخي را معين ساخت و متوجه بود كه در انبوه پديده ها همیشه نکته عمده و مسلط است كه كليد رمز است .

تركيب د و اسلوب انالى تيك و ژنه تيك با تكانه قوانين عام تكامل و با تكانه فاكث ، با تكانه عمل صحيح منطقي مارا به درك هر چه دقيق تر ماهيت سيستم مورد تحقيق نايل ميكند . طبيعى است كه برأى داشتن منطق تيرومند يالك تيك نه تنها داشتن معرفت عميق قوانين تكامل و اطلاع همه جانبه از واقعيت بلكه نيروي انتزاع و تعميم و استنتاج ضرور است . نقش اخلاقي يعنى بى غرض بودن و صاحب وجدان علمى بودن پژوهنده از شرط ضرور محسوب ميگردد .

بنظر نگارنده د يالك تيك بعنوان منطق يعنى اسلوهى كه راهنماى معرفت واقعيت باشد نكاتى را در بر ميگيرد كه ذكر شد و الا باد يالك تيك بمعناى بيان قوانين عام ارتباط و تكامل ماده اعم از ارگانيك و غير ارگانيك مخلوط ميشود .

مادر اين وجيزه از ذكرا مثله پرهيز كرديم و الا لازمه بيان مشروح اين باب خود ترتيب كتابى است .
ط . ۱

یادی از رضا شهشهبانی



رفیق فقید مارضا شهشهبانی د وسال پیش (فروردین ۱۳۴۲) د رعین شگفتگی زندگی د رسن چهل و شش سالگی د راثر بیماری قلبی د ریاریس درگذشت . رضا شهشهبانی فرزند هاشم شهشهبانی د رء ارد بیبهشت ۱۲۹۵ د ریک خانوادہ روحانی د رمشهد متولد شد و پس از طی تحصیلات متوسطه و عالی د رمشهد و تهران بکار ترجمه مطبوعات پرداخت . هنوز کمتر از بیست سال داشت که ترجمه های پخته ای از ولتر (زائویگ ، کاندید) و طه حسین (تاریخ فلسفه غرب) نشر داد . شهشهبانی پس از تأسیس حزب توده ایران بلافاصله

بدان پیوست . د رارد بیبهشت ۱۳۲۱ به امریکارت و پس از چند ییواسطه فعالیت جوشانی که بسود جنبش ملی ایران کرد مورد تعقیب پلیس امریکا قرار گرفت . د ر ۱۹۵۵ مجبور شد امریکار ترک کند و د ر فرانسه اقامت جوید . وی علیرغم اقامت طولانی و قریب بیست ساله د ر امریکا و فرانسه نه پیوند خود را با حزب خویش ، حزب توده ایران گمست و نه درد های میهن و آرمانهای مردمش را از یاد برد .

شهشهبانی گاه گاه شعر میسرود . اخیراً مجموع ۳۸ قطعه د ستونیس اشعار شهشهبانی را خانوادہ آن فقید بوسیله د وستانش د ر اختیار ماقرار داده اند . این ۳۸ قطعه مجموعاً به ۱۴۷ بیت بالغ است و با آنکه ارثیه شعری د وست فقید ما وافر نیست ولی از جهت کیفیت خود و بویژه احساس و درک بدیعی که د ر الفاظ و طنین ابیات آن جلوه گراست ، تازگیهای د ارد . ما منتخبی از این قطعات را برای تجلیل نام رفیق فقید و یاد کرد او د رچ میکنیم .
" دنیا "

توزایران چه داری، ای که به دوری
سربی بارداری و دل بی بند
ای که در طاق سرسرای سرت نیست
نقشی از آسمان و برف د ماوند
منگه باور نمیکم ز تو آهی
و بیاری هزارایه و سوگند

توکه شهنامه درد سر دهدت زود
توکه حافظ ندانی و غزل تو
توکه با آب و رنگ دفتر سعدی
پاک بیگانه ای جوگر بر مسگر

توزایران چه داری و چه نداری
که خیالت نجسته پشت سمندی
تو که نگرفته ات نگاه سیاهی
توکه لرزش ندیده ای به کردی
توکه صحران دیده ای به دویدن
ریک و بادت نداده اندگرتدی

توزایران چه دانی اینکه ندانی
که جهانی است رشته من و میهن
تو فراموشیت ز بی کس و چیزی است
من کس و چیز دارم : این سخن من :
خانه بومناع و کشته و آبم
باغم و گوشه های سایه و روشن

توزایران من نیامده باشی
امشب ای مه که روشنی و تاهمی
شب یاران شبی است بی مه و اختر
بی چراغی که سوزند سر بامی
رو، ز عالم نگه بگیر و بیامیز
بر یاران چراغ باش و پیامی

ز بحث دست کشیدم ، که پورسینا گفت
برآنکه فهم نیارد بخیل باش بخیل
چراغ ماند هد نور پیش پای شما
که پشت کوه نگردد سپید ه صبح رحیل
دل من و تو بیک ره نمیرود امروز
نخست جنگ و شکست و سپس بیان و دلیل

غروب / شعر سفید /

غروب که صداها از دور می آید
غروب که هر گفته نجوایی است
غروب که آواز پرند ه راز است
غروب که نگاه میکند
غروب که جواب نمیدهد
غروب که نسیم می افتد
غروب که جامه تنگی میکند
غروب که می فشارد نمی فشارد
غروب که کسی نمی آید
غروب که از شب شب تراست

تورویای منی

تورویای منی من بی تو مسکین جان و بی بالم
تو چشمان منی من با تو روشن بین و خوشحالم
تورویا بند افکتی ، من یا تو وحی اشام و سنگولم
تو همبالم شوی ، من اسما نگیر و سبک بالم
تو ای رویا بیا تعبیر شو ، شمشیر شو ، کین شو
تو ای فردا بیا ، تا مرد میدان و جوان سالم

فردا

فردا است | خوبان راستی خوبند و شیرین
گل رنگ و بود ارد ، زر و کابین ندارد
لبها پراز گفتار خندان باز بسته
ابرو عتاب و چین ندارد ، کین ندارد ،
معشوق و عاشق هر دو عاشق ، هر دو معشوق
بانقش خود دل حاجت تمکین ندارد .

از سروده های دیگران

هشت قطعه ترجمه منظوم زیرین به ترتیب از پوشکین، پرمونتوف، نیکراسف شاعران بزرگ روس و جَاهیل شاعر کارگری آمریکائی و آتیلا زرف شاعر مجار و رابرت فراست شاعر آمریکائی و ژرژ سنوین شاعر فرانسوی است که در سالهای مختلف ترجمه شده است. برای اطلاع بیشتری از شاعران قطعات لطفاً به توضیحاتی که در حاشیه افزوده ایم توجه فرمائید.
احسان طبری

پوشکین - عشق و امید و شهرتی آرام

عشق و امید و شهرتی آرام
عاقبت گنج عشق شد بر باد
مدتی داشت سخت جلوه گری
همچو روئیا و چون مه سحری،

لیک در جان هنوز بید اراست
ازدلی بی شکیب و پرهیجان
شوق آن کاندین دم پریم
روح در پیکروطن بدسیم.

با چنان شهری انتظار کشم
که کشد عاشقی بد و ن قرار
روز آزادی پواز فر را
انتظار وصال دلبر را

تا که جان در هوای آزاد بست
دوستان! هدیه وطن سازیم
تا که دل میطپد برای شرف:
هیجانان روح، جان در کف!

پوشکین - اندر اعماق رنج خیز سمیر (۱)

اندر اعماق رنج خیز سمیر
زیب جانهای دوستاران باش
باشکیب بزرگواران باش
ای مجاهد براه خلق کبیر

ای رفیقان رنج و بد بختی
با فروغ و نشاط نو تابید
چون در این مرز تیره نور امید
میوسد روزگار خوشبختی

اگر آوای فکر بی بندم
پرتوافکن شود براه شما
راه یابد به زجرگاه شما
عشق این قلب آرزومندم

محوگرد دعدوی پست شما
دوستان صدیق بگذارند
خلق راه نبرد بسپارند
تیغ پیکار را بدست شما

لرمونتوف - هم ملال انگیز وهم غمگین (۲)

هم ملال انگیز وهم غمگین، نباشد دستگیری
آرزو؟ تا چند و کی در بند حرمانها اسیری،

عشق؟ از بهر که؟ عمارین رنج بیچارانیزد
دل کنون باهیچکس در هیچ سومبری نور زد

عیش؟ نیکوآزمودم، زانهمه عیش جوانی
چون نکو میسجم احوال جهان را، زندگانی

نکراسف - سینه بگرفته، نه شادی نه نشاط (۳)

سینه بگرفته نه شادی نه نشاط
کی بهم میخورد این کهنه بساط؟

کاش طوفان بجهان نعره کشد
سینهٔ تنگ مصیبت بدرد

جاهیل - وصیت نامه (۴)

وصیت نامه من نیست پرتفصیل، زیرا من
نرفتم در بی چیزی که بین ماد رو فرزند

اگر از نعش من پرسی، بسوزان نعش لاغرا
بمجنگل، دشت و در، صحرا شود افشاند و شاید

مگر جاشی، بطرف گلشنی، تا میروایم نیرو
وصیت های من اینست وز بهر شما جاهیل

آتیلازف - نه پدر دارم و مادر (۵)

نه پدر دارم و مادر، نه تنی خویشاوند
بی خداوند و بدون وطن و بی خانه

چند روزی است که من گرسنه ام، دست نداد
بیمست ساله کسم و هست خریدار آیا

گر خریدارند ارم بجهان، پس آن به
ره دزدی روم و قاتل خونخوارشوم

اند رین ساعت که در تابم ز زجر جانگرائی
سالها بگریزد و آنهم چه نیکو سالهائی!

وانگهی زین شعلۀ جانسوز هم باید گریزی.
دردها مانند شاد یهاست در نزد م پشیزی.

عقل یادی هشت باقی کان فروتر ساخت خشمم
نیمست غیوازشوخی تلخ و عیب در پیش چشمم.

شب دراز است و فلک خون بیز است
کاسۀ صبر دگر لبریز است.

برق وی فرق فلک بشکافد
کاسۀ صبر فرو پردازد!

نبرد م رنج مال اند وختن راد رجهان روزی
خصوصتها برانگیزد چود یو فتنه افروزی

سیک بر باد ده خاکسترم را تا پهر سوئی:
بیا فزاید طبیعت را ولو یک ذره نیروئی

گلی را بشکفاند ناگهان باخندۀ شادی
در این دم آرزودارد: سعادت، عمر، آزادی

هم زگهواره و تابوت خبردار نیم
بهره مند از رخ یک گلرخ عیار نیم

لقمۀ نانی و مهمانی رنگ آمیزی
این جوان راکه نه چیزی است مگر ناچیزی؟

که دل خویش به شیطان جهنم بد هم
ناکسانرا خبر از زخم د مادم بد هم.

در دل خاک مرا خانه مهیا کرد
چمن گهر مرا سبزه مطرا کرد

پس بگردم موز دار بیا و بزنند
روحم آنروز حزن نیست که از بیکرم

رابرت فراست - آن برگها که سایه فکندند بر زمین (۱)

اینگ چو موج بی نسق و نظم، میزند
چون زائران بسوی زمین، خامش و غمین

آن برگها که سایه فکندند بر زمین
باجامه های تیره پوری روانه اند

پاشاخه هاز سایه نو بهره روشنند،
آنها بسوی تجزیه و مرگ میروند

زان پیشتر که برگ نوین بشکند بیباغ،
طفل جوانه سوی فلک برکشد علم،

رقصان، لگد زنان بسرانکه بر بیست
واقف که چیست وضع جهانهای دوردست

گلها میانشان پر خود باز میکنند
اند رجهان ماکه چنین است، نیستم

برد سنوس - برسنگ مزار (۷)

همیشه گوش بر آوا، برای رزم آماده
ولی من بین قومی برد و بودم مردی آزاده

به عهدی تیره بودم زنده، چون سرا ز آزادی
فضیلت، عقل روشن بین بزند آن بود در آن عهد

بدیدم آسمان وزندگی و روشنائی را
نوای مرغ رنگین جامه و شهید طلائی را

به عهدی تیره بودم زنده، اما با همه ظلمت
پس از ایام بارانی فروغ روز خورشیدی

چگونه است آن زمین؟ آیا بران میشکفته آبادی
شده شهری که در آن رزم کردم بهر آزادی

هلا ای زندگان! اکنون شمارا هست این گیتی
به کشت زنده گانی جمله ذی سهمید؟ زیبا تر

که تن یا آنکه جان دارم، قویتر گام بردارید!

هلا ای زندگان! اینجا است گور من، میندازید

توضیحات

(۱) این شعر الکساندر پوشکین شاعر معروف روس در خطاب به دوستان انقلابی خود (معروف به دکابریست ها) که در انقلاب دسامبر ۱۸۲۵ شرکت داشته و سپس به سیبری تبعید شده بودند سروده است. این قطعه و قطعه ماقبل از قطعات بسیار معروف پوشکین است. شعرا زمتن روسی ترجمه شده است.

(۲) عنوان این قطعه معروف میخائیل لرمونتوف در روسی "И скучно и грустно" است. این قطعه از معروفترین قطعات شاعر است و حالت روحی او را در دوران تسلط استبداد و جهالت نشان میدهد. ترجمه ازمتن روسی است.

(۳) این قطعه معروف تکراسف که در روسی با مطلع "Душно! без счастья и боли" آغاز میشود سرشار از عطش طوفان آزادی و انقلاب است.

(۴) قطعه ترجمه شده راجا هیل (Joe Hill) قهرمان کارگری امریکا که در سال ۱۹۱۵ بیگناه اعدام شد در آستانه مرگ سروده است. شب قبل از اعدام مخبرین جزایر با جا هیل برخورد کردند و از او وصایایش را پرسیدند. وی روی تخت خواب خود نشسته و آرتجالا این قطعه را که بعد از معروفیت فراوان کسب کرد، سرود. ترجمه ازمتن انگلیسی است.

- (۵) شاعر معروف مجار آتیلا زرف (۱۹۰۵-۱۹۳۷) خود در دوران جوانی مرارت‌های ولگردی و بیخانمانی را گذرانده است. این شعر معروف او که "معصوم" نام دارد از روی ترجمه انگلیسی ترجمه شده است.
- (۶) رابرت فراست که در سال‌های اخیر درگذشته بزرگترین و کهنسالترین شاعران معاصر امریکا بود. قطعه "برگهای پرند" از ترجمه روسی ترجمه شده است و مسئله "اندوه زوال" را بشکلی بسیار عمیق و ظریف مطرح میکند.
- (۷) ربرد سنوس در ۱۹۰۰ متولد شد و در چهل و پنج سالگی پس از تحمل زجر اردوگاه‌های فاشیستی درگذشت. در سنوس اکنون در فرانسه شهرتی یافته است. ترجمه شعرا از متن فرانسه است.
-

متن کامل قطعنامه پنوم یازدهم (چهارم) کمیته مرکزی حزب توده ایران
در باره مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی

تذکر - متن قطعنامه پنوم یازدهم در باره مسائل بین المللی در
روزنامه "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران شماره ۹۸ (اول آگوست
ماه ۱۳۴۳) چاپ شد. متأسفانه در اثر يك اشتباه دو ماده ۷ و ۸
این قطعنامه در این روزنامه بچاپ نرسید. برای آنکه سند پنوم
یازدهم بشکل کامل آن نشر یافته باشد، اینک متن کامل این قطعنامه
را ذیلا منتشر میسازیم.
"دنیا"

ماده ۱ - پنوم کمیته مرکزی گزارش شورای وقت و احکام و مواضع اساسی را که در این گزارش شورای
دفاع قرار گرفته تأیید میکند و ترتیب انتشار این گزارش را برهبری آینده محول میسازد.
ماده ۲ - طی سالهای اخیر در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بر سر یک سلسله مسائل مربوط
به استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختلاف نظر اصولی پدید شده است. اکثریت مطلق
احزاب برادر و از انجمله حزب مادر یکطرفه این اختلاف قرارداد دارند. حزب کمونیست چین و چند حزب برادر
دیگر هوادار مواضع این حزب در طرف دیگر اختلاف اند. این اختلافی است بین اصول خلاق مارکسیسم لنینیسم
از طرفی و مواضع دکماتیک و سکتاریست از طرف دیگر. این اختلاف متأسفانه بچنان حدی رسیده است که
وحدت و یکپارچگی جنبش جهانی ما را تهدید میکند. بروز اختلاف نظر در پاره ای مسائل در رد رهنه نیست
انقلابی که از تنوع محیط فعالیت داخلی و خارجی احزاب برادر برمیخیزد بخودی خود امری غیر محتمل نیست
ولی آنچه که غیر عادی است آن است که رهبری حزب کمونیست چین این اختلاف که میتواند و میتواند در
چارچوب بحث و تبادل نظر زفیقانه و طی زمان و با حفظ همبستگی و همپیوستگی جنبش کمونیستی حل شود،
به پلانفرم انشعاب و وسیله مبارزه بایکدی احزاب برادر تبدیل کرده است و در شرایطی که نهضت کمونیستی
با حفظ وحدت خود باید از وضع مساعد بین المللی برای پیشرفت آرمان های انقلابی خویش حداکثر استفاده
را بنماید، نهضت راد چار مشاجرات درونی ساخته است.

ماده ۳ - حزب مادر زمینه مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری
و مسائل مورد اختلاف در داخل این جنبش پیوسته موضعگیری مشخص داشته است. حزب مادر تنظیم اسناد
جلسات مشاوره سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ شرکت داشته و این اسناد را امضا کرده است و نیز آن احکام و
نتایجی را که کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی تصویب نموده اند و برای سراسر جنبش کمونیستی
دارای اهمیت اصولی است بموقع خود تأیید کرده است. نمایندگان حزب مادر مجمع مختلف بین المللی و در
مراحل گوناگون اختلاف در جنبش جهانی، موضع حزب را بروشنی بیان داشته اند. حزب مادر ارگانهای
تالیغاتی خود بکرات اسناد و مقالات مختلفی برای توضیح موضع گیری حزب نسبت بمجموعه یا پاره ای مسائل

مورد بحث منعکس ساخته است. این روشن‌ناشی از این اصل است که در اختلاف اصولی مهمی که در جنبش جهانی کمونیستی در گرفته است، داشتن موضع بیطرف در دست نیست و باید در رعین مراعات اصل انترنا سیمونالیسم پرولتاری، در رعین مراعات ضرورت همبستگی احزاب برادر و اسلوب صحیح حل اختلاف بین احزاب، از مواضع و اصول دست در قبال مواضع و اصول نادرست دفاع کرد. این وظیفه اصولی حزب مابوده و خواهد بود.

ماده ۴ - مسائلی که رفقای رهبری حزب کمونیست چین و دیگر هواداران مشی این رهبری در باره آن نظریاتی نادرست ابراز می‌دارند واکثرا به استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری مربوط است، متنوع است و از آن قبیل است مسئله خصلت دوران ما، تضاد اساسی عصر ما، مسئله جنگ و صلح، مسئله همزیستی مسالمت آمیز، مسئله اشکال گذار بهجانب سوسیالیسم، مسئله کیش شخصیت و ارزیابی شخصیت استالین و غیره. از آنجاکه بحث تفصیلی در باره این مسائل، ذکر احکام و استدلالات متقابل در این قطعنامه ممکن نیست، پلنوم تصریح میکند که مواضع وی در این مسائل همان مواضعی است که در گزارش بیرونی موقت کمیته مرکزی مورد دفاع قرار گرفته است.

ماده ۵ - پلنوم تصریح میکند که در پیدایش و تشکل و بسط مشی خلاق و اصولی که اکنون مورد دفاع اکثریت احزاب برادر است، حزب کمونیست اتحاد شوروی، کنگره های ۲۰ و ۲۲ این حزب و رهبری آن نقش برجسته ای را ایفا کرده است. حزب کمونیست اتحاد شوروی که پیشاهنگ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری است در دفاع از اصول خلاق مارکسیسم - لنینیسم و افشاگرانه نظریات دکارتیک و رویزیونیست، در دفاع از اصل همبستگی و همزیستی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، در دفاع از صلح جهانی و اتخاذ مشی واقع بینانه ای برای حفظ و تحکیم آن، در دفاع از نهضتهای انقلابی و رهائی بخش نقش درجه اول را ایفا کرده و میکند.

همانطور که حزب مابکرات تصریح کرده است، حزب کمونیست اتحاد شوروی بمثابة آمزودترین و آبدیده ترین گردان جنبش کمونیستی بین المللی، پیشاهنگ مورد قبول جنبش کمونیستی جهانی است. تجارب غنی حزب کمونیست اتحاد شوروی که طی مبارزات متنوع و عظیم در ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم و در دفاع از صلح و دوستی خلقها کسب شده، به صلح صحیح مسائل نهضت جهانی کمک اساسی میکند. نمونه حزب کمونیست اتحاد شوروی به تمام احزاب برادر در زینت مقدس آنها الهام میبخشد و مظهر عملی انترنا سیمونالیسم پرولتاری است. حزب ما همیشه بحفظ و تحکیم دوستی برادرانه خود با حزب کمونیست اتحاد شوروی اهمیت درجه اول داده است و بسط و استواری بازم بیشتر این دوستی را در آینده از اهم وظایف خویش می شمارد.

ماده ۶ - حزب ما در گذشته برای دفاع از موضع گیری خود در مسائل بین المللی اقدامات و فعالیتهایی کرده است که با توجه به نیاز وسیعی که بفعالیت توضیحی و اقناعی در بین رفقای حزبی و مردم ایران وجود دارد، نمیتوان آنرا کافی دانست. با توجه به روشهایی که مروجین احکام دکارتیک رهبری حزب کمونیست چین برای اشاعه نظریات خود بکار میبرند، حزب باید آنچنان شیوه های تبلیغی در پیش گیرد که نتیجه عملی او موثرتر و نافذتر از پیش گرداند.

ماده ۷ - پلنوم روش بیرونی موقت را در مورد تأیید ضرورت تشکیل جلسه مشاوره احزاب برادر و کمیسیون رد اکسیون این جلسه در دست میداند. یکی از طرق سودمند حفظ وحدت مشی بین احزاب کمونیستی و کارگری عبارتست از تشکیل هر چند گاه یکبار جلسات مشاوره و تنظیم متحدانه اسناد و مدارک کمی که بتواند تحلیل اصولی و خلاق مسائل بمرم نهضت را بدست دهد و مشی عمومی آنرا روشن گرداند. پلنوم یازدهم به رهبری آینده توصیه میکند که در این زمینه وظایفی را که در برابرش قرار میگیرد بنحوی شمرخش انجام دهد و نقش خود را در این نوع موارد بدرستی و شایستگی ایفا نماید.

ماده ۸ - پلنوم بر آنست که تنها اسلوب صحیح در امر حل اختلافات و نیل به وحدت در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی عبارتست از تکیه بر جوهر اشتراک، حفظ همبستگی برادرانه، حل اختلافات بنحوی میبرانه و از طریق مشاوره ها و بحثهای برادرانه، در میخزن حد اکثر اصولیت و واکنش فعال در قبال اندیشه های

نادرست باحد اکثرنرمش .

پلنوم برهبری آینه ه توصیه میکند که با همین شیوه صحیح کلیه مساعی خویش را برای تأمین وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بکار برد . پلنوم امید واری کامل دارد وضع کنونی اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری موقت است و سرانجام وحدت جنبش جهانی کمونیستی بر اساس مارکسیسم - لنینیسم بر اساس درک عمیق مختصات و واقعیات زمانه بر اساس حفظ مصالح حیاتی طبقه کارگر و توده های دموکراتیک جهان پیروز خواهد شد .

